هو الله العالم
این کتاب رسالهٔ

۲

رساله مختصر نستان از کتاب العبادات جناب مستطاب فخر المجتهدین شیخ زین العابدین سلمه الله تعالی که حسب الامر جناب مستطاب قدر القاب شمس الدوله زیدت توفیقاته صورت انطباع پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه ورسوله محمد واهل بیته الطاهرین المعصومین وبعد چنین گوید انا عباد زین العابدین المازندرانی اصلاً والحائری مسکناً ومدفناً ان شاء الله تعالی که این چند سطور بسبب ضروری مسائل و روس احکام طهارت و صلوة و صوم و سایر عبادات و معاملات بر سبیل اختصار از کتاب زبدة العبادات (؟) ... و در نهایت بیان باشد تا مؤمنین از آن بهره مند شوند انشاءالله وفقنی الله وجمیع المؤمنین بدانکه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم و سایر احکام طهارت و صلوة بلکه سایر عبادات و معاملات را بیان نمایم در ضمن یک مقدمه و چند مقصد اما مقدمه پس مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان مسائل اجتهاد است و بیان آن در ضمن چند امر است امر اول در بیان کسی است که تقلید او توان نمود و آن کسی است که در او چند شرط موجود باشد اول بلوغ پس صحیح نیست تقلید مجتهد صغیر هر چند مثل علامه باشد و هر چند یک ساعت قبل از بلوغ باشد دوم عقل پس جایز نیست تقلید مجنون اینکه مادامیکه مجنون است چه جنونش همیشه باشد یا بعضی از اوقات باشد هر چند حال افاقه که قطع با افاقه حاصل باشد تقلید او صحیح است هر چند اکتفا بظاهر حال داله بر افاقه ... عقل خالی از قوه نیست پس شرط نیست قطع با افاقه سوم اسلام پس جایز نیست تقلید کافر ابتداء هر چند کفرش بار ... باشد چهارم آنکه اثنی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر اثنی عشری جمیع اقسام ایشان هر چند از سایر مذاهب شیعه باشد پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق هر چند بدانیم که دروغ

فصل اول در مسائل اجتهاد است
امر اول در شرایط مجتهد
اول بلوغ
دوم عقل
سوم اسلام

نمیگوید

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

نمیکوید و نه قصد دارد بفعل نما اجتهاد نمیکند و همچنین مجتهد و حال آنکه اینم عادل است یا فاسق که تقلید او
هم جایز نیست ولکن اگر با جهل بحال تقلید نمود و بعد معلوم شد عدالت او در زمان تقلید پس همان
تقلید کافیست و اگر تقلید مجتهدی نمود با اعتقاد عدالت آن و بعد معلوم شد که فاسق بوده بآن
تقلید اکتفا نکند بلکه مجدداً رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال آینده و همچنین در اعمال سابقه
از جهة صحة و بطلان و قضا و اعاده بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز تقلید غیر است نه برای او است شرط
جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که قصد دارد بفعل نما اجتهاد نکرده تا شبه جایز است عمل برای خود کند
بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرام است که تقلید کند ولی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیب و مجانین
و مال امام روحی له الفداء احتراز نماید هر چند جواز تصرف مجتهد امین در اموال غیب و مجانین و مثل آن
خالی از قوة نیست ششم آنکه مرد باشد نه زن و نه خنثی هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا از طرفین نباشد
بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه ترجیح در استنباط مطلقا داشته باشد چه
مطلق باشد چه متجزی هر چند احوط ترک تقلید متجزی میباشد این است امر از مجتهد جامع الشرائط امر دوم
اینکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه در آن مسئله مخصوص
رایی و اعتقادی داشته باشد که اگر عالم بحکم آن مسئله نباشد حتی راه احتیاط آن مسئله را نیز نداند باید و لکن
سؤال از احتیاط نشود وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلکه اگر علم بمسئله بالفعل نداشته باشد و لیکن
قادر باشد بتحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج این وقت بفرض وجوب فتوی لازم است و اگر تحصیل
علم نماید و اگر خود محتاج شود بعلم مسئله در عمل نفس خود و مقلد او نیز محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت
علم بهر دو مسئله نداشته باشد مقدم بدارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را دوم آنکه در نزد سائل
آن مسئله مخصوصه با مجتهد دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد مختصر باشد جواب
سؤال با مجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست بخصوص این مجتهد جواب
فتوی بلی در این وقت فتوی واجب کفائی است مثل نماز میت و قول سائل که من اعتقاد باجتهاد کسی ندارم جز شما با اعتقاد
وجوب فتوی عینا نمیشود بلکه مجتهد عمل باعتقاد خود کند اگر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد سائل باشد بلی اولی
و احسن بلکه احوط آنست که مجتهد بعد از سؤال جواب فتوی را بدهد خصوص در جائیکه مجتهد جاهل
باعتقاد سائل باشد و خود هم نداند که مجتهد دیگر هست یا نه خصوص در جائیکه سائل بگوید که مجتهد دیگر
نمیرسد سوم آنست که مقصود سائل از سؤال مجرد اطلاع بر مذهب یا اغراض دیگر نباشد بلکه مقصود
علم بکیفیت عمل باشد و لیکن اگر مجتهد قصد سائل را نداند اگر سائل بگوید که مقصود علم بکیفیت عمل است
نه اغراض دیگر وجوب تصدیق او خالی از قوة نیست چهارم آنست که در آن مسئله احتیاط ممکن نباشد یا

و ... باشد ... اینکه احتیاط ممکن باشد ولکن سائل جاهل باحتیاط باشد پنجم اینستکه بر سائل علم بحکم لازم
که اگر لازم نباشد وجوب فتوی بر او ثابت نیست مثل صغیر و مثل مسائل حج و حیض برغیر مستطیع و مرد و غیر تعلیم حال
... مسائل امر واقعه بنابر عدم جواز امر واقعه مثل اعمال مستحبه و مکروهه در وقت عدم احتیاج مثل اینکه مبتلا
که واجب و حرام نیست ولکن نمیداند که مستحب است یا مکروه بلی اگر احتمال حرمت و وجوب بدهد واجب است که تحصیل علم
بکند پس فتوی بر مجتهد نیز لازم میشود ششم اینستکه از برای مجتهد خوف مفسده در فتوی باشد چه برای خود
و چه برای غیر خود از مؤمنین کما اگر خوف تقیه مفسده باشد لازم نیست بلکه حرام است هفتم اینستکه مجتهد بداند
که تکلیف این سائل رجوع باین مجتهد میباشد که اگر بداند که تکلیفش نیست یا معلوم نشد بر مجتهد لازم نیست فتوی
هشتم اینستکه فتوی معارض بواجب اهم دیگر نباشد مثل نجات دادن شخصی از غرق شدن که در این وقت اشتغال
بفتوی واجب نیست و اگر دو سائل با یکدیگر سؤال کنند باید بجواب از برای اول است اگر ثانی اهم نباشد و اگر دفعه
سؤال کنند و اهمی در بین نباشد مجتهد مخیر است هر چند این دو سائل نزاع کنند در تقدیم و تاخیر جواب خصوص
در جائیکه زیاد شدن تاخیر در جواب سؤال دیگری لازم نباید بلی احسن این است که مجتهد در صورت نزاع و در تأخیر
رجوع نماید در تقدیم و تاخیر نماید امر سوم اینکه اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبادات و معاملات
و همچنین از نجاسات و طهارات رجوع و باعث بطلان تقلید سابق نمیشود پس مقلد مثبتون اند که بر آثار تقلید سابق خود
باقی بمانند هر چند مجتهد رجوع کرده باشد مگر در صورتیکه قطع بخطاء مجتهد شده باشد که در این وقت حکم او
حکم مجتهد است در قطع بخطاء خود که باید عدول نمایند و اعمال سابقه را اعتبار نکنند و اما مجتهد پس اگر قاطع
شد بخطاء خود در اجتهاد لازم است قضا و اعاده عبادات و معاملات اینکه مجال او در به بوده و اگر قاطع نباشد بخطاء
خود در اجتهاد سابق بلکه مظنه بخطاء خود نماید در این وقت در اعمال لاحقه اعتماد نماید بر آثار خود و دیگر اعمال
سابقه را قضا میکند و نه اعاده و در اعمالیکه اثر سابق اینها باقی است احوط عدم ترتیب آثار سابقه میباشد بلکه
احوط اینستکه اعاده اعمال سابقه نیز نماید در ظن بخطاء خود را مثل قطع بخطاء بداند هر چند اقوی جواز اعتماد
برای سابق است خصوص در مثل زوجیت و ملکیت اعتماد برای سابق ظاهر قوت دارد پس اگر وضو گرفته یا
قضا و از رأی خود برگشت یا استعمال غساله نموده یا اعتقاد طهارت بعد عدول نموده یا اینکه زنی گرفته که
شکم شیر خورده بود با او یا اعتقاد اینکه پانزده شکم باعث حرمت است نه ده شکم بعد عدول نموده و از رأی خود
برگشته یا اینکه خانه یا ملکی را بدون صیغه خریده یا اعتقاد اینکه صیغه شرط صحت نیست بعد عدول نمود
از رأی خود در جمیع این امثله و نظائر ثمر عدول از رأی سابق بالنسبه بآن افعال لازم نیست بلکه گاهی از او کار
جایز نیست عدول مثل اینکه حق صغیر یا مجنون یا موصی یا غایب تعلق گرفته باشد بلی اگر قطع بر فساد یا
غساله نجس که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی بدن نجس بدنش بوده باشد هر چند ...

وغسل او صحیح است لکن قطرات در طوبات باقی مانده است بلکه موضع وضوء و غسل و هرجا ئیکه غسالهٔ آب ملاقات با او نموده هر چند خشک شده باشد باید بشوید نظر اینکه اگر کسی و ضوء گرفت یا غسل نموده باشد که ندانسته یا یقین داشت که نجس بوده ولکن بعد از وضو و غسل شک کرد که آن آب را پاک نموده و بعد [illegible]
وضوئش در این وقت صحیح است ولکن قطرات در طوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع اجزائی که آب با و رسیده است بشوید هر چند خشک شده باشد و قطره از آن باقی نمانده باشد [illegible]
چهارم اینکه لازم است بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را باجتهاد خود در صورتی که بداند که مردم شخصی را که شایستهٔ فتوی باشد ندارند و امور ایشان معطل است بجهت آنکه نمیدانند که [illegible]
هست ولکن خود این مجتهد میداند که او شایسته است سوم آنکه میداند [illegible]
و شایستهٔ اعتماد هست ولکن میداند که کافی در امور ایشان نمیباشد در این صورت لازم است اعلام [illegible]
نیست اعلام مثل اینکه بر ایشان لازم است اظهار نشود در مسائل بلکه احوط در صورت جهل ایشان [illegible]
کند که مردم بفهمند که او مرجع و مجتهد جامع الشرائط دارند و اما از باب امر بمعروف و نهی از منکر پس [illegible]
و لجابت و رجوع بمجتهد اعلام خود داشته باشد این وقت اعلام واجب است و در دو صورت [illegible]
صورت اولی اینستکه مجتهد میداند که مردم اعتماد ایشان بشخصی هست که شایستهٔ اعتماد نیست [illegible]
در این صورت لازم نیست اعلام دوم اینستکه میداند که اعتماد ایشان بشخصی هست ولکن نمیداند [illegible]
هست یا نه در این صورت نیز لازم نیست اعلام مجتهد چه این صحیح و مضایقه از استجماع اعلام نیست پنجم آنکه [illegible]
مجتهد خبر ثابت میشود اول شهادت دو عادل است دوم شهادت عدل واحد چنانچه بعضی [illegible]
اقوی عدم ثبوت است مگر در صورتیکه تحصیل علم باجتهاد عسر و حرج باشد سوم تتبع و استعلام [illegible]
استنجاد و استعلام و از اهل خبره باشد چهارم استشهار شخص باجتهاد در پیش اهل [illegible]
الاجتهاد بر اجتهاد شخص ششم بمطلق مظنه باجتهاد اگر تحصیل علم شرعی یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد و [illegible]
عدالت مدعی اجتهاد و اسلام ان و نشستن در مجلس قضا و حکومت و مخوان باعث ان نمیشود که اگر ادعای اجتهاد
نصیب بود و غائب ولکن تکذیب او هم نمیکنیم و او را با این عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اگر مظنه حاصل شود باجتهاد او ممکن
نباشد تحصیل علم در این وقت کفایت مظنه حاصل از نشستن او در مجلس قضا و رجوع مردم با او بلکه مطلق مظنه
خالی از قوت نیست هفتم آنکه لازم نیست بر مجتهد هر گاه رجوع از اجتهاد خود نموده که اعلام مقلدین نماید
برجوع خود هر چند احوط است **فصل دوم** در مسائل تقلید است و بیان آن نیز در ضمن چند امر است
اول آنکه آنچه در شرع بحسب حکم عقل و اخبار اهل بیت علیهم السلام لازم است اینستکه هر عامی عمل را از روی معرفت بجا
آورد پس آنچه لازم است علم است چنانچه در حدیث است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و چون علم هر کس

اینکه گناه مذکور صغیره است یا کبیره یکی سبب یا شیئی مجتهد مخالف حکم واقعی است یا مجری یا مجتهد مخالف حکم
ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد ذکر آن محل اهتمام نیست پس مادامیکه تقلید یا اجتهاد نکرده اقدام
ننماید تا معلوم نشود که طاعت است یا معصیت نباید هر چیزیکه حکمش را نمیداند ننماید تا اینکه اجتهاد یا تقلید نماید و لازم
نیست که شروط و واجبات و مستحبات نماز و غیر آنرا بداند مثلا حمد و سوره یا تسبیحات شدن مجتهد رکوع
و هم چنین لازم نیست تمیز مانع صحت از مانع کمال بلکه با علم بمطلوبیت اگر بداعی محبوبیت فعل یا ترک
بجا آورد یا ترک نماید کافیست در صحت عمل بلی واجب است که هر کاری را اگر میخواهد بکند مسائل آنرا پیش از
عمل یاد بگیرد بلکه واجب است تعلم مسائلیکه عام البلوی میباشد یعنیکه غالب مردم مبتلا میشوند
بآن مثل مسائل شک و سهو بلی اگر نادر الوقوع باشد که غالب ناس باو مبتلی نباشند لازم نیست تعلم احکام
او چنانچه لازم نیست تعلم احکام حج و اعتکاف و مزارعه با عدم حاجت بآن امر چهارم آنکه عمل جاهل چه در
عبادات چه در معاملات هرگاه مطابق و موافق رای مجتهدی است که تقلید او جایز است و تکلیف این
شخص جاهل رجوع باو میباشد پس اگر اختیار تقلید او را کرده و عملش موافق رای او شده عمل او صحیح
میباشد چه از قبیل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف رای مجتهد است باطل و اعاده
یا قضای آن لازم است چه در وقت یا در خارج وقت و اگر مطابقه یا مخالفه معلوم نباشد در وقت اعاده
لازم است و حکم شک بعد از فراغ جاری نیست و در خارج وقت قضاء لازم نیست علی الاقوی مگر آنکه مجتهد
بگوید که قضاء لازم است امر پنجم محتمل است که مدار موافقه و مخالفه با بقاء وقت بر رای حین السؤال میباشد
نه حین العمل پس اگر حین العمل رای مجتهد مقتضی بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شده و لکن بعد از
سؤال رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اگر در خارج وقت باشد مدار بر رای
میباشد که مسقط قضا است چه رای حین العمل باشد یا حین السؤال زیرا که مدار در وجوب قضا بر صدق
فوت است قطعا و با این فرض فوت صدق نمیشود بلکه همین سیاق در وقت نیز محتمل است که مدار بر رائی باشد که
مسقط اعاده میباشد و لکن احوط آنستکه مدار بر رای حین السؤال میباشد یا آنکه احراز موافقت
نماید امر ششم آنکه اظهر در نزد احقر آنستکه تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هر چند با
امکان تشخیص و عدم عسر و حرج در تشخیص تقلید اعلم و اورع بلکه اوثق در فتوی احوط است ولی
اعمالش اولا اورع نیست و با تعارض اعلم و اورع اعلم مقدم است بر اورع هر چند اعلمیت اعلم مظنون
باشد و اورعیت اورع مقطوع باشد اگر نظر بحجیت باشد و مراد از اعلم در خصوص مقام افقهیت باشد
و مراد از افقه در نظر احقر آنستکه استاد او در استنباط احکام شرعیه بیشتر باشد بشرط آنکه در
غالب مسائل اجتهادش مطابق واقع باشد پس مراد از افقه این است که استاد تر باشد و اصابه او بواقع

اقتضائاتی باید با آنچه اقتضاء او میکند در نظر او اقوی باشد باعتبار موافقه احتیاط و مشهور و غیر آن بلکه بعضی گفته‌اند
که مقلد در ابتدای تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مظنون الاصابه باشد بلکه
از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از آن ظن بخلاف آن قول بهم رسانده عدول نماید بلکه از
بعضی ظاهر میشود که اگر مظنون او قول میت شود متعین است تقلید میت اگر خواهیم که تقلید دائر
مدار ظن مقلد نیست و مراعات مظنه بر مقلد لازم نیست بلکه اکثر مقلدین از آنها معلوم نمیشود پس حال مقلد
بالنسبه بمجتهد بر چند قسم است اول آنستکه مقلد قاطع است بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم
جایز نیست تقلید او در آن حکم مخصوص دوم آنستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از احکام معینه بنحو شبهه
محصوره در این قسم نیز جایز نیست تقلید در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل
فقهیه از طهارت تا دیات خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف قسم اول که در غیر مقطوع
به بعلم اجمالی بنحو شبهه محصوره تقلید جایز است سیم آنستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از مجموع
مسائل از طهارت تا دیات یا بیشتر از یکی و لکن بنحو شبهه غیر محصوره هر چند در نسبت مسئله غیر معینه باشد بالنسبه
بمجموع ابواب فقهیه در این قسم ضرر ندارد تقلید و این علم اجمالی ضرر ندارد چهارم آنستکه مقلد
قاطع بخطاء مجتهد باشد در دلیل حکم نه اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت مظنه بخطاء
مجتهد در دلیل حکم بخطاء او در حکم بطریق اولی جایز است تقلید پنجم آنستکه مقلد بحسب فهم خود مظنه
داشته باشد بر خطاء مجتهد در اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورتی قطع بعدم خطاء مجتهد
در حکم یا ظن بعدم خطاء یا شک در خطاء او بطریق اولی جایز است تقلید ششم آنستکه مقلد یقین
نداشته باشد بخطاء مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند
شهادت قطعیه بدهند بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم نیز جایز است تقلید و حکم فرعی
در حق مقلد مورد شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت دهند بخطاء راوی در روایتش
از امام در این وقت این روایت حجت نیست بمجتهد انکه سماع از امام و نحو آن مورد شهادت میشود بخلاف
اجتهاد و تخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند از روی قطع باشد باعث این نمیشود که قول او در حق
مقلد او از حجیت ساقط شود هفتم آنکه لازم نیست بر مقلد که مجتهد خود را باسم معین کند
خصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر در یکی
باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر متساوی باشند و در رای موافق باشند
لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطاء در اسم نموده ضرر ندارد بلی اگر تعیین کرده
و ظاهر شده که آن معین اصلاً مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرده و همچنین لازم نیست و فحص

مجتهد

هفتم لازم نیست تعیین مجتهد

مقدمه در بیان اجتهاد و تقلید است

مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که تقلید هر دو نفر
باید بجا نماید و جمع کردن مجتهدین با توافق رای در تقلید ضرر ندارد بلکه از بعضی از جهات
بهتر است که مبادا آنکه معتبر بوده مجتهد نبوده یا اعلم نبوده یا عادل نبوده و مقلد خطا نموده باشد
حصول تقلید و صحت آن شروط چند شرط است اول آنکه اطلاع بهم رساند برای مجتهد که این مسئله
و بفهمد رای او را و اگر اتفاقاً اطلاع و فهم مسئله از روی علم باشد یا امکان نداشته از روی
ظن و احتمال است دوم آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد سوم ... باشد پس اگر علم حاصل نموده
و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر این ... بعد عمل نماید عمل بی تقلید خواهد
بود پس مجرد متابعت مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت تقلید تقلید نیست چهارم آنکه معلوم او مطابق
با رای مجتهد بوده واقع باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد
اعتقاد کرده که عرق جنب از حرام نیز پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد
فتوی بطهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از حرام داده
این هم تقلید مجتهد نیست بحسب آنچه فهمیده است بلکه اگر تقلید باشد تقلید در طهارت مطلق عرق باشد
فرض این است که مقلد نفهمیده او را پس آنچه را که مقلد فهمیده است مطابق واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است
مقلد نفهمیده او را پنجم آنکه اخذ بقول مجتهد و فتوی مجتهد کرده باشد و اما اگر اخذ باحتیاط کرده
کرده باشد چه آن مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد و موافق باشد آن تقلید نخواهد بود بلکه
اخذ باحتیاط خواهد بود بلی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ باحتیاط از جهت احتیاط نکرده بلکه
از جهت عنوان وجوب و ندب نموده آن وقت تقلید خواهد بود و بسا میشود که آن تقلید است نه احتیاط
بلکه اگر اخذ بقولی نموده باعتقاد آنکه فتوای مجتهد او است و بعد معلوم شد که آن فتوی آن مجتهد نیست
آن مجتهد را در آن مسئله تقلید ننموده و فتوای او را بقول او تقلید ننموده ششم آنکه آن فتوی فتوی بالفعل آن
نه آنکه آن فتوی فتوی تقدیری باشد باین معنی که از مذاق مجتهد بفهمد که اگر سؤال کند فتوی همین خواهد
داد مثل اینکه میداند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند یا آنکه احتیاط را در عبادات لازم میداند
مسئله از فروع این دو قاعده میباشد ولکن هنوز سؤال نکرده که فتوی فعلی او چه بوده باشد هفتم
آنکه آن مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هشتم آنکه در احکام شرعیه فرعیه باید در مفاهیم موضوعات
شرعیه و لغویه و عرفیه و همچنین مصداقات آنها که خفیه باشد و اما مصداقات ظاهره مثل آب بودن و
خاک بودن و نحو این امور در آن تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر مجتهد اعتقاد نماید
که صبح یا ظهر شده است یا آنکه این مایع آب است و مقلد خلاف آن را اعتقاد نماید با اعتقاد مجتهد عمل ننماید

در حقیقت تقلید ... مسئله مجتهد

شرائط صحت تقلید

بلی

مقدمه در بیان اجتهاد و تقلید است

زایل شده یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا آنکه اختلال حواس برای او از جهة
پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرقومه اینستکه تقلیدش باطل میشود و با تقلید باقی نماند
خصوص در رجوع و فسق و کفر هر چند که در جمیع صور مرقومه اینستکه حکم انتهای ... ظاهر
ادله اینستکه عدالت و نحو آن شرط است در حال استفتاء ...
اعلی الله مقامه در بحث قضاء جواهر الکلام تصریح فرموده ...
آن باطل نمیشود فتوی مجتهد بمردن و فسق باطل نمیشود ... اینستکه اگر تقلید
مجتهدی نمود رجوع از آن نکند که رجوع از ...
بر آن نموده هر چند خالی از منافات نیست بلکه جواز رجوع ...
از عمل و لکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص بعد از ...
مقلد لازم نیستکه تفحص از حال مجتهد خود نماید که آیا فاسق شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه اعتماد
نماید بهمان یقین سابق مگر اینکه علم بنحو شبهه محصوره داشته باشد مثلا مجتهدش در یکی از این
مسئله متعلق بوضو مثلا رجوع نموده که در این صورت اگر ... تقلید باز لازم است بر مقلد که
تفحص نماید و لکن بعد از اطلاع بر رجوع لازم نیستکه اخذ رای تازه نماید بلکه جایز استکه تقلید
مجتهد دیگر نماید ... جایز است در مسائل متعدده تقلید دو مجتهد یا بیشتر نماید
و لازم نیستکه اخذ مسائل را جمیعا از یک مجتهد نماید بلکه میتواند که در مسائل وضو تقلید مجتهدی نماید
و در مسائل غسل تقلید مجتهد دیگر نماید و هکذا بلی شرط در جواز تبعیض اینستکه مستلزم تناقض
یا قطع بمخالفت واقع نباشد مثل آنکه مسئله کلیه که فروع بسیار دارد در بعضی از فروع آن تقلید مجتهدی
نماید و در بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاست غساله و طهارت آن در غساله نجاسة
از خون یا بول در غیر مخرج بول تقلید قائل بنجاست نماید و در غساله نجاسة منی و غایط تقلید قائل
بطهارت نماید و مثل آنکه در اشتراط بیع بصیغه و عدم حصول آن بدادن و گرفتن در مأکولات و
مشروبات و البسه و امثال آن تقلید کسی کند که صیغه شرط نیست و بمجرد تعاطی و دادن و گرفتن بقصد انشاء
بیع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کاروانسرا و غلام و کنیز تقلید کسی کند
که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید بیع بمعاطات حاصل نمیشود بلی مضایقه نیستکه در بیع
تقلید کسی کند که صیغه را شرط میداند و هم چنین در فرض مثلا و لکن در وقف مثلا تقلید کسی کند
که صیغه را شرط نمیداند مانند نکاح و مثل آنکه در مسئله جواز ارتکاب واجب موسع با اخلال
بواجب مضیق فوری و عدم جواز آن تقلید کسی کند که مثلا نماز در مسجد را در وسعت وقت صحیح میداند

مقدمه در بیان اجتهاد و تقلید است

بالنسبه بکسیکه اخلال بازاله نجاست در مسجد نماید باقدرت بر ازاله او با اینکه خود داخل نجاسة در مسجد نموده
و تقلید مجتهد دیگر نماید که بگوید وضو گرفتن با اخلال بواجب فوری صحیح نیست یا اینکه بگوید نماز
و شغل دیگر صحیح نیست همراه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال باداء دین با مطالبه صاحب
دین باقدرت بر اداء دین و از قبیل اخلال برد سلام در نماز یا رد سؤال جاهل بحکم مسئله با اخلال تعلیم
جاهل در زمان حاجه یا اخلال بامر معروف و نهی از منکر با اجتماع شرائط از قبیل ظن بتاثیر و نحو آن که تبعیض
در امثال این مسائل جایز نیست و مثل اینکه تبعیض نماید در حکم و موضوع حکم با اینکه جاری نماید حکم مجتهد را
بر فردی که آن فرد نزد آن مجتهد از افراد محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهدی نماید که نجس میداند
خون حیوانی که نفس سائله دارد و مار را از صاحب نفس سائله میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکند
ولکن مار را صاحب خون جهنده نمیداند و این شخص مقلد در خصوص مار تقلید کسی نکند که مار را
صاحب خون جهنده نمیداند ولکن در حکم تقلید این مجتهد نمیکند بلکه تقلید مجتهدی میکند که مار را
صاحب نفس سائله میداند یا اینکه روزه میگیرد و در سفر را تقلید کسی مینماید که جایز نمیداند و چهار
فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب را سفر نمیداند و مقلد در حکم تقلید این مجتهد مینماید ولکن در چهار
فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند ولکن صوم میکند و بنا در سفر جایز
میداند که در این هنگام در اصل حکم تقلید قائل بتحریم صوم در سفر نموده ولکن در سفر تقلید او
ننموده بلکه تقلید مجتهدی نموده که چهار فرسخ ملفق را سفر میداند پس بنا را میگذارد بر اینکه صوم در
چهار فرسخ ملفق حرام است اما حرمتش برای مجتهد اول و اما سفر بودن آن نیز برای مجتهد اول
بلکه برای مجتهد ثانی که این تبعیض نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن چهار فرسخ در اجتهاد کرده
باشد با آنکه علم وجدانی داشته باشد زیرا که مناط مجتهد در تقلید معتقد مجتهد است و معتقد
مجتهد حرمت صوم در سفر غیر چهار فرسخ است پس حرمت متعلقه بر چهار فرسخ را هیچ کدام از دو
مجتهد اعتقاد ندارند و فرق نیست در این عدم جواز میان آنکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شود یا بر
علاوه آنکه حکم فتوائی همه جا بر مفاهیم کلیه است و حکم قضائی و فصل خصومت بر مصادیق جزئیه است و کلام در
حکم قضا نیست بلکه در دو اجا اگر این اختلاف فرض شود جایز است زیرا که مجتهد که در حکم اخذ بروایتی
نماید و در موضوع اخذ بروایت دیگر زیرا که روایت اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعات واقعیه است
نه موضوعات معتقده و در اختلاف در مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که مدار در معنی تقلید
برای مجتهد بسیکه تقلید او مینماید ما مرشد ارهم آنکه طرق اخذ مقلد مسائل شرعیه را از مجتهد
بسیار است اول آنکه بشنود و مواجهه بدون واسطه مقلد اخذ مسئله از مجتهد نماید دوم

آنکه

اینست که اخذ از دو عادل نماید که اند و عادل رای مجتهد را برای او نقل نمایند سیم اینست که اخذ از
عادل واحد نماید که رای مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل بگوید که رای مجتهد این است
نه بحسب سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب او باید که لفظ عبارت او از برای مجتهد باشد این عبارت را بیاید که رجال ضبط
باشد که اگر مجتهد یا عادل ناقل از مجتهد بسیار پیر شده باشد که اختلال حواس برای او حاصل شده یا
با آنکه کثیر النسیان شده باشد اعتبار با قول نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود دیده
که آن کتاب از مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت دهند یا آنکه مشهور باشد است آن کتاب با مجتهد که اطمینان
و علم عادی حاصل شود بر اینکه این کتاب از مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب مجتهد فتوی در آن نوشته باشد نه مجتهد غرض
دیگر و بشرط آنکه آن کتاب خالی از غلط باشد و غلطی که مضر بفتوی باشد نداشته باشد و کافی است در او ظن
و یقین بر نبودن غلط شرط نیست که غالبا برای مؤلف کتاب نیز یقین بصحت ممکن نیست چه جای دیگران و بشرط آنکه
تا آن کتاب بر رجال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و بشرط آنکه در حین عمل و مراجعه با آن کتاب مجتهد
جامع الشرایط باشد و اگر در مراجعه نرزاده باشد و بشرط آنکه رجوع از آنچه در کتاب نوشته نکرده باشد علی
الاحوط و بشرط آنکه این آن کتاب معارض مساوی یا اقوی نباشد مثل اینکه مقلد از خود مجتهد یا عادل
دیگر خلاف آنچه در کتاب نوشته باشد بگوید یا در رساله دیگر خلاف آن نموده باشد که با این شرایط نوشته نیز اعتبار
اخذ کتاب و اگر معارض برای کتاب حاصل شود اخذ نماید بآنچه در اخص در رشته است و اگر تاریخ معلوم
نباشد اخذ نماید بآنچه اعتماد بآن بیشتر است مثل آنکه قول خود مجتهد اقوی نسبت بکتاب او و کتاب بخط او اقوی است
از کتاب بخط غیر او و عادل خبر فهیم اقوی نسبت از عادل غیر فهیم و اگر تاریخ معلوم نباشد و اقوی نزد مقلد معلوم
نباشد اعتماد نماید بآن تقلیدی که در رساله بوده و اگر ابتدای تقلید باشد اخذ با احتیاط نماید و الا اخذ
با حوط قولین نماید و اگر اینهم ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و منحصر باشد طریق اخذ بطرفین مقلد مخیر
متعارضین مخیر است در اخذ هر یک از اینها امر مفید هم آنکه هرگاه مسئله عارض شود و حکم مسئله را
نداند مخیر است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن
اجتهاد ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد واجب است و اگر هیچیک از اینها ممکن نیست واجب است که از این بلد هجرت
نماید ببلد دیگر اگر هجرت ممکن باشد و عسر و مشقت نباید در هجرت نباشد و اگر هجرت ممکن نباشد یا آنکه
عسر و حرج داشته باشد اعتماد نماید بخبر یکی در نظر او وثوق داشته باشد که او حکم الله است هرچند بجهة اعتماد
بشهرت باشد یا بقول اعلم اموات باشد یا باعتماد بکتب متاخرین از قبیل لمعه و منظومه و رساله نجاة العباد
شیخ استاد اعظم صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید استاد اعلی الله مقامه و بعضی
گفته‌اند که اگر بر مقلد منسد شود طریق اخذ احکام مجتهد بنوع مجتهد با علم امکان وصول بمجتهد خوف

با عسر و حرج در رجوع باو یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع باحتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج
والا بتجزی نماید با امکان و عدم عسر و حرج والا با قابلیت فی الجمله اعتماد بترجیح خود نماید بحسب المجهاز از
ادله بعمل یا عدم قابلیت اعتماد نماید باخذ مشهور اصحاب والا باشهر والا بشهرت منقوله اعتماد نماید
مثل بحر العلوم و آقا باقر و شیخ جعفر و بعد از اینها مثل شهید اول و محقق بفتوی بواسطه یا بلا واسطه والا رجوع بما
شبه نماید و بنفسه بواسطه یا بواسطه و اگر از هیچ یک از اینها منعدم شد نظر حاصل از نقل یا استقراء عمل نماید و
مختار هم اینست که [illegible] مذکور شد امر سهل است و هم آنکه هر گاه وکیل و موکل و وصی و موصی مخالف
باشند در اجتهاد یا تقلید پس شرط صحت وکالت آنست که برای وکیل جایز باشد مباشرت آنکه اگر حرام باشد
بر کار مباشرت جایز نیست وکالت در جائیکه جایز است مباشرت وکیل پس اگر قطع دارد که موکلش آن عمل را صحیح
نمیداند نمیتواند که مباشرت نماید و اگر شک دارد یا قطع بموافقت داشته باشد یا آنکه بداند که
موکل تقلید یا اجتهاد [illegible] آنکه شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا نه در این صورت جایز است که
وکیل اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود نماید و ملاحظه حال موکل لازم نیست اما وصی پس در جمیع آنچه که میت
با آنها مشغول الذمه نیست بعبادت یا کفاره و نحو آن عمل میکند بمقتضی رای خود از اجتهاد یا تقلید و آنچه که
ذمه میت مشغول الذمه میباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس پس ظاهر اینست که حکم الحاکم
و نحو میباشد پس اگر وصی سوره را لازم نمیداند در نماز و موصی سوره را لازم میداند در نماز
نمیتواند که استیجار صلوة بی سوره نماید و همچنین اگر نمازی که در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقاد
اتمام آن صلوة بوده و وصی اعتقاد قصر داشت [illegible] نمیتواند که استیجار نماز قصری نماید مگر در
صورتیکه قطع داشته باشد بخطاء موصی در موضوع یا حکم که در این صورت مدار بر اعتقاد وصی
میباشد و اما وصی صغیر بالنسبه بصغیر [illegible] اشکال [illegible] ملاحظه رای خود میکند و لکن صغیر بعد از
بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید در [illegible] گذشته پس اگر وصی تقلید کسی نموده که خمس فاضل
مؤنه را واجب نمیدانسته [illegible] خمس فاضل مؤنه صبی را نداده صبی بعد از بلوغ باید خمس [illegible] اگر
فاضل مؤنه باقی است و تقلید کسی کند که خمس فاضل مؤنه را واجب بداند [illegible] حکم اختلاف [illegible] و طفل مثل
اختلاف مذهب شخص واحد است باعتبار تقلید دو مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند
از قول [illegible] کسیکه بامر شارع [illegible] نماز قضا باید بخواند مثل پسر بزرگ [illegible] اینست که لو ملاحظه عمل
خود میکند در نمازی که از پدرش فوت شده و همچنین کسیکه تبرعا از برای میت نماز میکند و همچنین کسیکه
استیجار صوم و صلوة نماید تبرعا [illegible] ملاحظه رای خود میکند [illegible]
آنکه اگر مجتهد یا تقلید نموده و بعد از فوت آن مجتهد رجوع بمجتهد حی نموده و چون [illegible] احوال [illegible] دانسته

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

اجتهاد نماید یا آنکه اخذ بقید متیقن نماید اگر قید متیقن موجود باشد و بعضی تصریح کرده اند که اشخاص
بحسب استعداد و مراتب در این حکم بر چند قسم میباشند اول آنکه قادر بر اجتهاد قطعی میباشند دوم آنکه قادر بر
اجتهاد ظنی بنفسه میباشند سیم آنکه قادر بر اجتهاد و ترجیح جوانب باطل بنفسه نباشند مگر بعد از آنکه برا و القاء
شود ادله از طرفین اقوال و ترجیح دهند چهارم آنکه قادر بر انتقاد نیز نباشند لکن بعد از القاء اقوال و مجمع علیه
و مختلف فیه و مشهور نشوند و اند که بفهمند و بدانند که در دوران امر بین مخالدین یا شیئین متساویین یا فقد
ترجیح و ثبوت تکلیف مع عدم امکان احتیاط تخییر متعین است و هم چنین بدانند که در دوران امر بین راجح و مرجوح
یا مظنون و موهوم مراجح و مظنون مقدم است قادر بر تمیز متیقن یا راجح یا مشهور یا مظنون یا نسبتهم شبه …
پس قادر بر تمیز متیقن و اقرب بواقع در نظر خود یا تخییر باشند و این حکم صغروی و کبروی برا و در حال استدلال
بفهمند تحقیقا آنکه هیچ وجه تمیز ندارند مگر آنکه تقلید نماید اقتضا او بعد … باید که عمل بمقتضای
خود نماید نه تقلید تحقیقی قسم خامس کسی او باید تقلید نماید و لکن چون این در مقام اثبات است
حکم در واقع و امر انسهل است پس اگر کسی تقلید مجتهد نماید نه اخباری و غیر اعلم نماید نه اعلم و تقلید میت نماید
نه مطلق او را نسبع تمکینیم بلکه جواز تقلید از برای عامی که قدرت بر اجتهاد ندارد فطری میباشد و از سائر علوم …
مخصوص مسائل تقلید که از باب ظن است یا از باب تعبد و نحو آن مشکل و بسا میشود امر دائر بین المخلدین …
میباشد هر چند باعتبار فضول و فهم … باشد و بعد از ثبوت تکلیف و دوران امر بین مخلد و دین یا متساویین
یا علم بترجیح در طرفین تخییر متعین و بعد از تخییر در تعیین احد طرفین مختار است ٢ فرع بدانکه هرگاه
شخصی اعتقاد باجتهاد خود نموده و حکم الله را بطوری فهمیده و بعد معلوم شد که مجتهد نبوده یا آنکه
مقلد بحسب فهم خود از کلام مجتهد یا از کتاب مجتهد یا عبارت ناقل از مجتهد حکم الله را بطوری فهمید و بعد معلوم
شد که خلاف واقع بوده مثل اینکه از عبارت مجتهد استحباب غسل جمعه و استحباب سوره را فهمید و بعد واقع را
مجتهد وجوب سوره و وجوب غسل جمعه بوده در این وقت آن شخص که اعتقاد باجتهاد خود نموده و این مقلد هیچ کدام معذور
نیستند و اعاده در وقت و قضا در خارج وقت نمایند و اما اگر اعتقاد مجتهد باجتهادش و اعتقاد مقلد بحکم
مجتهد بنا از جهة اخبار عدلین و حکم مجتهد و نحو آن از ادله شرعیه و امارات مجعوله شارع باشد پس احوط نیز
لزوم اعاده و قضا میباشد هر چند عدم لزوم قضا و اعاده خالی از قوه نیست بجانبی که اخلال برکن یا شرط
واقعی نشده باشد والله العالم فصل سیم در آداب بیت الخلاء رفتن و آداب او چند چیز است اول آنکه …
نشیند و لون عورتین نمایان … هر چند بترجیح … است از هر کس که بالغ و ممیز باشند باشد هر چند دیوانه و کم
عقل باشد مگر زن بالنسبه بشوهر و کنیز که تمام مملوک شخص باشد و از او نشده باشد … شوهر نداشته
باشد و زوج او … کسی … باشد و … عده کسی نباشد و عورت در حال تخلی بالنسبه بمرد(?)

فصل سیم

مقصد دوم در بیان آداب تخلی و آنچه متعلق است بآن

چیزی است قبل و دبر و خصیتین و بالتشبیه نیز دو چیز است که همان قبل و دبر باشد و کسیکه معلوم نباشد که زن است
که زن است یا مرد و او را خنثی میگویند باید بپوشاند بنا بر احتیاط هر دو عورت خود را اگر فرج و ذکر و خصیتین و دبر را
و احوط پوشانیدن از ناف تا زانو است و احوط از آن پوشانیدن از ناف تا نصف ساق میباشد و طفل اگر
ممیز است ستر عورت از او نماید و اگر غیر ممیز است واجب نیست و طفلیکه فرق میان عورت و غیر آن نمیکند غیر ممیز است و بی
که فرق میکند میان انکشاف عورت و مع ذلک ممیز نیست هرچند احوط آنست که همین قدر را از ممیز اکتفا کند
و عورت خود را از او بپوشاند دوم رو بقبله نشستن است سیم پشت بقبله نشستن است و فرقی نیست در
حال قضای حاجت میان قبله و پشت بقبله میان صحرا و بناء و اگر رو بقبله کند یا پشت بقبله نماید و لکن عورتش را برگرداند از قبله یا
اگر رو بمشرق یا بمغرب کند و عورت خود را بسمت قبله نماید حرام نیست هرچند احوط ترک آنست و اگر ناچار
شود در رو کردن بقبله یا پشت نمودن بقبله مقدم بدارد پشت نمودن را و اگر ناچار شود از نظر نامحرم یا رو
بقبله و یا پشت بقبله احتیاطا نماید رو بقبله یا پشت بقبله را و اگر قبله مشتبه شود و علم ممکن باشد تحصیل علم نماید
و اکتفا بمظنه نکند مگر ظنی که از شارع رسیده باشد بالخصوص که بمنزله علم است و اگر علم ممکن نشود اکتفا بمظنه
احوط است و اگر علم اجمالی بنحو شبهه محصوره باشد اجتناب از همه جهتها نماید و اگر علم یا مظنه ممکن نشود
یا آنکه حبس بول یا غایط ضرر داشته باشد یا مشقت زیادی داشته باشد یا آنکه همه جهات در نظرش مساوی باشد بهر
سمتیکه خواهد نماید و حرام نیست رو بقبله بودن یا پشت بقبله کردن در حال استنجاء یا استبراء یا بیرون
آمدن آب اماله یا خون یا بواسیر یا مثل آن هرچند احتمال خارج شدن غایط در آب اماله برود و احتیاط در همه
اینها خوبست خصوص در حال استنجاء چهارم نشستن در مکان محترم مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه و
قبور انبیا و علما و شهدا پنجم نشستن در ملک غیر بدون اذن مثل خانه غیر و کوچهائیکه آخر آن بسته
باشد و همچنین در املاکی که حق غیر بر او تعلق گرفته باشد مثل وقف خاص مگر مکانی که بشر غیر بهم نگذاشته
علی الاحوط ششم شستن مخرج معتاد بول یا غایط و ذکور شیر خوار را با آب پاک کند یک دفعه بشوید بلکه بگویند بشستن
هرچند دو مرتبه احوط و سه دفعه افضل است و در شستن مالیدن بر مخرج بول واجب نیست حتی در وقتیکه خشک
شده باشد یا احتمال خروج چیزی مثل مذی بدهد یا آنکه قطع بخروج ودی و مذی داشته باشد مگر آنکه علم
ببقاء عین حاصل شود پس در این حال باید شستن تا علم بازاله حاصل شود بلی احوط در هر سه خصوص آخر شستن
مالیدن میباشد و اگر بول از مخرج معتاد نباشد یا آنکه بغلظی فاحش کرده باشد در آب قلیل دو مرتبه لازم است
و کسیکه ختنه اش نکرده اند پوست بالای حشفه را نیز دو مرتبه بشوید علی الاحوط بلکه سر حشفه را نیز بشوید
و سر حشفه را از بواطن حساب نکنند و ظاهر است کسیکه ختنه نشده است در وقت بول غلاف را بالا بکشد هرچند
اقوی آنستکه پوست بالای حشفه بمنزله حشفه است و سر حشفه تا مادامیکه ختنه نکرده است از بواطن حساب میشود

خصوص

چهارم

پنجم

ششم

مخرج بول

[illegible]

خصوص اگر ممکن نشود الا بر بدن غلاف سر حشفه بجهة مرض و نحو آن و در دیگر وجهان یکبر بشه کافیست و اما
مخرج غایط پس بسنگ پاک و چوب پاک و خرقه و پنبه و امثال آن از مدر و نقره و نحو آن و مثل
کف دست و انگشتان از خود استنجا کننده یا از دست زن و جاریه پاک میتوان کرد بشرط آنکه مخرج معتاد
باشد و بشرط آنکه نجاستی دیگر از خارج یا داخل بمخرج نرسیده باشد هر چند نجاست خارج که بجای غایط رسیده
از خصوص مقدار متعدی باشد و بشرط آنکه نجاست مخرج از حد تعدی فاحش نکرده باشد والا آب متعین است و در
مثل استنجاء غایط بآب اعتبار عدد نشده بلکه پاک شدن معتبر است هر چند شرائط طهارت آب استنجا حاصل
نشده باشد بلی احوط دو مرتبه شستن است و در مثل استنجاء بسنگ و کلوخ و امثال آن شرط است
طهارت و احوط آنست که از سه عدد کمتر نباشد اگر چه بکمتر نجاست مخرج زایل شود و شرط نیست در آنچه شد
بودن پس اگر رطوبت داشته باشد یا تر باشد ضرر ندارد [illegible] در جائیکه تعدی فاحش کرده باشد متعین
شستن بآب چنانچه گذشت و لکن در خصوص مقدار متعدی بلکه مطلقا علی الاحوط و اجزاء ریز ریز و
نحو آن که لا محاله باقی میماند در محل استنجاء با حجار ضرر ندارد در طهارت محل در استنجاء بسنگ
پس لازم است در استنجا بآب ازاله عین و اثر هر دو بخلاف استنجاء بغیر آب که ازاله اثر یعنی اجزاء صغار و
چنین رطوبات و نحو آن لازم نیست مطلقا و بودن رنگ یا بو در دست یا محل ضرر ندارد مطلقا حتی در استنجاء بآب
چنانچه در بحث نجاسات مبادا نشد هفتم پاک نکردن مخرج غایط را از سرگین اگر چه آن سرگین از حیوان حلال
گوشت باشد هشتم پاک نکردن مخرج غایط را از چیزهائیکه با احترام میباشد مثل نان و آب زمزم [illegible]
گرفته باشند علی الاحوط و اینکه بر آن دعا خوانده اند بجهة خوردن یا بقصد استشفاء گرفته اند مثل
آب نیسان علی الاحوط و آب فرات که زوار بقصد تبرک بگیرند یا بقفل و ضریح یکی از ائمه ع شسته باشند و مثل
ورقیکه بر آن قرآن یا دعا و علم دین و اسماء محترمه نوشته اند و همچنین پاک کردن از محترمات مثل مال غیر
بدون اذن نهم پاک نکردن مخرج غایط را از استخوان دهم پاک نکردن مخرج غایط را از دستی که
در آن انگشتری باشد که منقوش باشد در او کلمات محترمه اگر خوف نجس شدن داشته باشد و اگر
چنانچه استنجاء نمود بچیزیکه استنجا بآن نتوان نمود پس اقوی حصول طهارت و زوال نجاست مخرج است
در غیر سرگین و استخوان و آب مضاف علی الاحوط بدانکه استبراء مستحب است و واجب نیست و طریقه آن
آنست که اول صبر کند تا آنکه ترشح بول قطع شود و بعد از آن مخرج غایط را اگر نجس شود پاک کند و بعد
از آن از درون حلقه مخرج دبر تا بیخ القضیب یعنی تا بیخ ذکر سه مرتبه بکشد با انگشت میان دست چپ یا دست راست
با کراهت و بعد از آن انگشت شهادت را بر زیر ذکر بگذارد و انگشت ابهام را بر بالای و بقوت بکشد و فشار دهد
تا سر آن سه مرتبه مانند دوشیدن و بعد از آن سه دفعه ذکر را فشار دهد و این کیفیت در استبراء بهتر است

ولکن شرط نبودن این کیفیت خالی از قوت نیست بلکه مقصود از استبراء اینستکه نحوی نماید که بقیه رطوبت از مجری بول خارج
شود هر چند باین طریق نباشد پس کسیکه ذکرش بریده باشد بسه مرتبه کشیدن اکتفا کند و کسیکه
خصیتین بریده باشد بشش مرتبه کشیدن اکتفا کند چنانچه شرط نیست که از انگشتان باشد یا آنکه خود
پس میتوانند که محرم بشرط استبراء نماید بعد از آنکه مقصود از استبراء بغیر طریق مزبور حاصل شود
والله العالم و فائده استبراء اینستکه اگر بعد از استبراء رطوبتی ببیند و نداند که بول است یا چیز دیگر آن
رطوبت پاک است و اگر بعد از وضو ظاهر شود وضویش باطل نمیشود و اما اگر استبراء نکرده و رطوبت
مشتبهه ببیند حکم آنست که بول است یا آن رطوبت نجس است و اگر بعد از وضو این رطوبت ظاهر شود وضویش
شکسته میشود و اگر چیزی خارج شود و بداند که منی نیست یا مذی میباشد ولکن نداند که با او بول هم هست یا نه
این وقت این حکم در او جاری نیست بلکه پاک است و ناقض وضو هم نیست هر چند استبراء نکرده باشد هر چند مظنه
داشته باشد که با او بول هم هست و اما در خصوص زنان چون استبراء نیست رطوبت مشتبهه که از ایشان ظاهر میشود
پاک است و باعث نقض وضو نمیشود و بدانکه آب استنجاء از بول و غایط هر دو پاک است به چند شرط اول
آنکه آب استنجاء متغیر بنجاست نشود بطعم یا رنگ یا بو دوم آنکه مخلوط بنجاست دیگر نباشد مثل خون یا بول بسیر
وغیره یا آنکه نجاستی از خارج بمحل استنجاء نرسد مثل بول و غیره بلکه ظاهر اینستکه نجاستی که با نجاست
مبتلا دمی قبل از غسل از موانع طهارت غساله باشد بلکه ظاهر آنستکه از غساله استنجاء متنجس هر چند بعد از
غسل باشد احتراز نمایند و اما مخلوط شدن بمذی یا وذی یا چرک یا غیر آن از چیزهائیکه منضم نشده بیرون
آمده ضرر ندارد سیم آنکه زیاده از متعارف تعدی نکند که از اسم استنجاء بیرون رود و ضرر ندارد رسیدن
دست بمحل استنجاء پیش از رسیدن آب بعد از آنکه غرض از رسانیدن دست استنجاء کردن باشد نه غرض دیگر
چنانچه اگر اجزاء نجاسته در آب استنجاء ظاهر باشد ضرر ندارد هر چند احوط آنستکه اجتناب نمایند خصوص
وقتیکه در زیر آن مستقر شده باشد بلکه احتیاط آنستکه اگر عین نجاست در غساله باشد احتراز نماید هر چند متمیز
و جدا نباشد چون غساله بول که با قطره بول باشد چهارم آنکه از موضع متعارف اصلی یا عارضی که متعارف
شده بیرون آید پس اگر موضعی سوراخ شود و بول یا غایط بیرون آید از اسم استنجاء خارج است و غساله بول
ختنه نکرده را احتراز نمایند خصوص در غیر اطفال علی الاحوط و ظاهر اینستکه اجتناب نماید از آب استنجاء تا آنکه
مزیل عین نجاست باشد ولکن محل نجاست هنوز پاک نشده باشد بلکه ظاهر آنستکه از غساله مزیله و مطهره اجتناب
نمایند پس اگر غساله مطهره و نه مزیله باشد غساله آن الاثر پاک است و اگر غساله مزیله باشد نه مطهره یا غساله مزیله و
مطهره باشد اجتناب اولی است هر چند آنهم پاک است و همچنین ظاهر اینستکه غساله مطهره کل محل نجاست پاک
باشد نه بعض محل و اگر شک کند در تغییر آب استنجاء یا خلط بنجاسته یا تعدی زیاده بر متعارف باینها اعتنا نکند و اگر

در حکم آب استنجاء بول و غایط و شرایط آن

در حکم ... ستم

شک کند در استبراء باید استنجا و کثیر الشک نباشد بنابراین مکرر بگذارد تا یقین حاصل شود با اینکه بجا
آورده هرچند از بیت الخلا بیرون نیامده و ملاقی باز نرسد مگر اینکه زمان زیادی بگذرد که شک در این
از جمله وسواس حساب شود و اگر بداند که این آب از اثر نجاسه نموده ولکن نداند که از نجاسه بول و غایط
بوده یا نه و بر فرض بودن بول و غایط نداند که از اثر بول و غایط [illegible] نموده تا آنکه آب استنجا
حساب شود و پاک باشد یا غیر محکوم تا اینکه محتمل باشد [illegible] طهارت است خصوص اگر
احتمال ازاله نجاسه مثل خون و منی برود و آب استنجاء هرچند بعد از شرایط متقدمه پاک است ولکن
وضو و غسل با آن جایز نیست بنابر احوط پس رفع حدث نمی نماید بلکه وضو و غسل غیر رافع حدث
با آب استنجاء نیز بنا نکند مثل وضوی جنب و حایض [illegible] استحبابی بلکه ازاله نجاسه با آن جایز است و
خوردن آب استنجاء را هرچند بعضی جایز دانسته اند ولکن [illegible] جایز نباشد بجهت
قوة احتمال خباثت از خصوص در بعضی حالات ۳ اما مقاصد پس چند [illegible] اول در [illegible]
است بدانکه وضو در اصطلاح اخبار دو شستن و دو مسح کردن است و در عرف کسیکه [illegible]
اعضای وضو باشد همه وضوان مسح نمایی [illegible] که عوض شستن مسح مینماید همه اعضا را
و بدانکه در وضو چند چیز واجب است اول مباح بودن فضائیکه در آن وضو میگیرد و دست حرکت
میدهد بجهت شستن وضو یا مسح وضو و همچنین مباح بودن مکان وضو کرنده علی الاحوط
مثل زمین و فرش و کفش که بر روی آن وضو گیرد خصوص اگر مسح پا نماید بر روی کفش غصبی خصوص
اگر مسح مستلزم تصرف تازه در کفش شود مثل آنکه باعث حرکت کفش شود و خصوص اگر وضو عقب
تاخیر کند مغصوب یا خیر تا مل از غصب شود و همچنین مباح بودن تمام ملبوس و محمول وضو کرنده
مثل بول جیب و خیاطه مغصوب که لباس خصوص اگر بوضو تصرف تازه در آن حاصل شود مثل آنکه بحرکت وضو
متحرک شود و همچنین مباح بودن تمام خیمه و خانه و کشتی و جائیکه در آن وضو میگیرد که خیطی از آن خیمه و
خشتی از آن خانه و میخی از آن کشتی و نعل اسبیکه بر روی آن است وضو کرنده [illegible] در مزبله جامعه در آن وضو
کرنده یا غسل کند و همچنین مباح بودن ظرفیکه بجهت ظرف وضو بیارد که از آن ظرف آب بریزد یا در
آن ظرف وضو ارتماسی نماید الا آنکه بدستان از ظرف غصبی یا طلا و نقره آب بردارد و همچنین مباح بودن
مجرای ریختن آب وضو و قطرات آن هرچند دلیل واضحی در جمیع صور ندارد مگر در صورتیکه غسل و مسح
وضو یا تیمم متحد باحرام شود مثل غصبی بودن فضا یا خیمه یا آنکه ظرف غصبی وضو بگیرد یا در او
وضو بگیرد یا آنکه وضو و غسل مستلزم تصرف تازه در غصب باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشتر غصبی بر
زمین غصبی نه تنها آنکه با هوا و فرش غصبی و کفش غصبی مانع صحت وضو نیست خصوص اگر مسح نکند

اما مقاصد
مقصد اول
در احکام وضو

در واجبات وضو
اول آنکه مباح [illegible]

مکان

هر سهمی از اول بشوید هر چند با لا از آزاد در سمت دیگر نشسته باشد پس واجب نیست که بشوید چیزی
از زاید این را پیش از بالا هر چند در سمتش نباشد چنانچه لازم نیست شستن اعلای حقیقی در قره چشم و
باطن چشم و باطن بینی که من باب المقدمه نیست و نیز پس معانی الاعلی فالاعلی حقیقی لازم نیست و آنچه لازم است
شستن از اعلاء است نه بعض بالای بعض از اعلا مستحب است ششم مسح بشره مقدم سر که بین فقره است
از سمت جبهه تا رستنگاه مو بر طوبت دست از آب وضو نه از خارج بقدر مسمی و مسح هر دو پا از سر انگشتان
تا قدمین و احوط آنست که مسح کند تا گردن پا در طول و در عرض مسمی کافیست و اگر از انگشت کوچک
یا ابتدا نماید باید بنحوی نماید که خط مسح از پشت پا گذرد و حکم زن حکم مرد میباشد و مسح موئی که مخصوص موضع
مسح باشد و از جای دیگر در آنجا جمع نشده باشد و محاذی موضع مسح باشد کافیست و این هر دو مسح باید با تری
نباشد چنانچه گذشت و باید که از رطوبت باطن دست باشد نه جای دیگر و اگر تری دست خشک شد از اعضای وضو
که رطوبت دارد دیگر از هر جا که خواهد بنا بر اقوی هفتم آنکه مسح نماید بباطن کف دست یا باطن انگشتان پس
جایز نیست در حال اختیار مسح بپشت دست بلی در حال اضطرار جایز است هشتم موالات یعنی پی در پی شستن
باین معنی که هیچ چیز خشک نشود و مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن عضو جمیع اعضای سابقه خشک نشود
پس کافیست در موالات وضو اینکه شروع کند بعضی یا مسح عضو لاحق در زمانیکه رطوبت در بعضی از اعضای
سابقه باقی باشد نهم ترتیب باین معنی که اول رو را بشوید و بعد دست راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح
سر نماید و بعد مسح پاها و در مسح پاها هم ملاحظه ترتیب نماید بنا بر احوط و لازم نیست مسح نمودن سر بدست
راست و هم چنین لازم نیست که مسح پای راست را بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست چپ نماید لکن احتیاط
خوبیست دهم آنکه وضو گیرنده خود افعال وضو را بجا آورد مگر آنکه متعسر یا متعذر باشد یازدهم
آنکه آب وضو را جاری نماید بر اعضای وضو بنحوی که بگویند که این عضو مثل رو و دست را شسته
نه اینکه بگویند مسح کرده است دوازدهم آنکه آب وضو در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد که
اگر باشد و منحصر باشد وضو باطل است و اگر دو آب باشد یکی در ظرف غصبی یا طلا یا نقره و دیگری در
ظرف مباح با کلی یا امر این وقت وضو صحیح است هر چند از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو بسازد بشرط آنکه از
ظرف آب بریزد علی الاحوط و در انظرف وضو را تمامی بگیرد سیزدهم آنکه مکان مباح باشد و مزاحم نباشد
بجا آورد و بجا بیاورد که اگر دیگری این حال وضو بگیرد باطل است چهاردهم آنکه اعضای وضو پیش از
[illegible] و مسح نمودن عضو پاک باشد اما اگر غیر اعضای وضو نجس باشد ضرر ندارد پانزدهم آنکه مانعی شرعی
از استعمال آب مثل مرض و سایر چیزها نباشد که باعث تیمم است و هم چنین شرط است که وضو منافی
حق غیر نباشد پس صحیح نیست وضوء اجیر خاص و وضوء بنده یا کنیز و سفر و فرزند و زن [illegible] الا [illegible]

مقصد دویم در ذکر احکام وضو است

در بیان اسباب وجوب وضو است

بدانکه وضو فی نفسه واجب نیست بلکه برای سه چیز واجب است اول برای نماز واجب غیر نماز میت که وضو برای آن
لازم نیست بلکه جنب و حایض هم میتوانند بجا آورند و بحکم نماز واجب است نماز احتیاط و قضای
اجزای فراموش شده نماز و همچنین سجده سهو بنا بر احتیاط دویم طواف واجب بعضی حج و عمره یا
طوافیکه به تنهائی بجا آورد بسبب نذر یا عهد یا قسم سیم برای مس خط قرآن اگر واجب شود بنذر یا عهد یا قسم یا بجهة پاک
کردن از نجاست یا بجهة گرفتن قرآن از دست کافر یا بجهة جمع کردن قرآنیکه از جهة باد و نحو آن متفرق
شده باشد و بدون برفتن مهلت واقع شده باشد اگر در این مواضع محتاج بمس خط قرآن شود و هم
چنین اسماء الله و اسماء انبیا و اسماء ائمه معصومین بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضو خود را

در بیان کیفیة احکام عارض وضو است

فاسد نماید باین نحو که شستن وضو یا مسح نمودن آنرا بقصد ریا نماید پس اگر در اول وضو قصد ریا
داشته وضوئش باطل است و اعاده وضو لازم است و اگر در اثنای شستن یا مسح قصد ریا نماید احوط
بلکه اقوی نیز وجوب اعاده وضو است از ابتدا و اعاده آن جزء بجا نیاورد بر هر تقدیر موالات باقی
باشد و اگر ریا در وضو در اثنا آن بجهة قصد دیگر باشد اگر موالات باقیست اعاده همان جزء نماید و
اگر باقی نیست اعاده وضو نماید و اگر کسی یقین داشته باشد که آب نجس بوده یا آنکه موضع وضو نجس
بوده و غفلة وضو ساخته و لیکن بعد از وضو نمیداند که آن آب نجس یا موضع وضو را پاک کرده یا نه
وضوئش صحیح است و لیکن لازم است که آن آب نجس بداند و موضع وضو را هم نجس بداند و اگر قطرات
آب وضو ببدن یا جامه اش مثلا رسیده باشد لازم است که آنرا نجس بداند بلکه لازم است علی الاحوط

در بیان شک بعد از فراغ است

که محل وضوء خود را هم بعد بشوید و نماز کند و لکن وضوئش صحیح است چون شک بعد از فراغ است
اعتبار ندارد و اگر کسی شک کند در شستن یا مسح نمودن عضوی از اعضای وضو و هنوز فارغ از وضو
نشده باشد لازم است که برگردد و آن عضو را بشوید یا مسح نماید و اگر این شک بعد از فارغ شدن از
وضو باشد اعتبار ندارد و اگر شک در جزء آخر داشته باشد که نداند مسح پای چپ نموده یا نه پس اگر
مشغول بکار دیگر شده یا آنکه منتقل شده باشد از محل وضو بجای دیگر اعتبار بشک خود نکند
و همچنین اگر در مکان وضو نشسته باشد و لکن طول زیادی کشیده باشد که محل بوضو باشد باز شک
مزبور اعتبار ندارد و اگر طول زیادی نکشیده باشد و مشغول بکار دیگر نشده و از محل وضو بجای دیگر
نرفته باید مسح نماید اگر موالات باقی باشد و الا اعاده وضو نماید و اگر یقین دارد بحدث و شک کند
که بعد از آن وضو گرفته یا نه لازم است که وضو بگیرد اگر قبل از شروع بعمل مشروط بطهارة باشد و لازم
نیست که وضو بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارة باشد بالنسبه بهمان عملیکه فارغ شده
مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که وضو گرفته یا نه نماز ظهر محکوم بصحة میباشد و از برای نماز

غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل میت و بیان این مقصد متضمن چند فصل است فصل اول
در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل میشود بدو چیز اول جماع و آن حاصل میشود بانکه از ذکر بقدر ختنه گاه
داخل فرج شود هرچند حشفه بریده باشد و اگر دخول کند در دبر زن و یا دبر مرد و انزال نشود غسل واجب میشود
هرچند مرده باشد بلکه اگر وطی نماید در فرج حیوان یا دبر حیوان نیز غسل کند و احتیاط آنکه در مرده و حیوان غسل
بشکنند و وضو بسازند و نماز کنند دوم بیرون آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری چه مرد و چه زن چه از مخرج
معتاد و چه از غیر معتاد و چه از بسیاری جماع بصورت خون باید یا نه و شناخته میشود خروج منی بشهوت و جهیدن
و سستی بدن و در بیمار کافیست دو علامت اول و علامت سیم سستی بدن نیست و در مثل جماع بالفعل در ذکر و
جماع بطوریکه حشفه یا تمام ذکر غایب شود در فرج ولکن منی آنجا حاصل نشود یا غیبت یا کشادگی فرج یا آنکه غیبت
در اندازه قضیب حشفه خود را در دبر خود فرو برد و نحو آن از فروع مشکله است احتیاط نماید بلکه هر وقت
که احتمال جنابت بدهد خود بهتر آنست که غسل کند به نیت قربت و بعد از آن بشکند و وضو بسازد و نماز
کند و اگر هم نشکند لازم آید وضو را بسازد و بدانکه طفل جنب اگر بالغ شود یا دیوانه جنب اگر عاقل شود یا کافر
جنب اگر مسلمان شود لازم است که غسل کنند و بدانکه در غسل چند چیز شرط است اول مباح بودن مکان
شش چیز که در وضو گذشت یعنی مطلق و طاهر و مطهر و مباح و مطلق بودن آب بسیم طهارت هر عضو پیش از
آن هرچند احوط آنست که اول ازاله نجاست از جمیع بدن نماید و بعد از آن شروع بغسل نماید حتی آنکه اگر
در پا جزئی مثلا نجاستی باشد شروع بشستن سر ننماید چهارم مقارنه نیت در غسل ترتیبی با اول شستن سر مقارن
نیت اول سر و گردن را بشوید و قصد کند تا بدن را من باب المقدمه و بعد جانب راست و قدری از جانب چپ
من باب المقدمه و بعد جانب چپ و قدری از جانب راست را من باب المقدمه و نصف ناف و عورتین بلکه بیشتر از نصف را
من باب المقدمه در جانب راست بشوید و نصف دیگر بلکه قدری بیشتر را در جانب چپ بشوید بلکه بهتر آنست که
تمام انها را بشوید که بهتر است و در غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو بردن همه عضو نماید و اگر جمع نماید
در نیت بمعنی اخطار بالبال میان نیت در حال فرو بردن اول عضو و میان نیت در حال فرو رفتن آب تمام عضو
که در هر دو نیت نماید بهتر است ولکن چون نیت داعی میباشد و غسل ارتماسی بطریق حصول میباشد حاجة بجمع
نیست هرچند احوط است و اگر جزئی از اجزای بدن بعد از فرو بردن باقی را آب نرسد جایز است بجهت آنکه غسل
کننده خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد ششم جاری نمودن آب بر جمیع بدن و اظهر آنکه مانع
از رسیدن آب را به بدن زایل کند یا آنکه آب را بزیر او برساند تا آنکه آب بشره برسد هفتم باقی بودن حکم
نیت تا آخر یعنی آنکه قصد منافی او و نحو آن نکند نهم آنکه آب منحصر در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد
بطریقیکه در وضو گذشت دهم آنکه حرام نباشد استعمال آب بجهت مرض و نحو آن یازدهم ترتیب در

فصل اول در غسل جنابت است

در شرایط غسل

منافی در قصد صح

فصل در ذکر احکام غسل جنابت است

خصوص غسل ترتیبی بنحوی که ذکر شد بلی ابتداء بشستن اعلی در جمیع اعضا غسل شرط نیست بلکه اهم اشد

اسفل قبل از شستن اعلی نیز جایز است و اذا در اثنای غسل ... بسبب غسل و تیمم از هر گاه وجوب غسل بسبب نذر

و عهد و نحو آن باشد یا آنکه غسل مستحب باشد بلی در غسل واجب مثل جنابه و نحو آن نیت رفع حدث کافی است

و اشتراط مرقوم احوط است مطلقا و اما موالات پس آن در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب میتواند مثلا سر را

بشوید و بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل استحاضه که منقطع نشده

باشد لازم است که مابین اعضا فصلی واقع نسازد و نیز باعضای غسل اشتغال و تعجیل نماید یا خوف

بیرون نیاید بدانکه غسل در غالب شرایط و احکام مثل وضو میباشد و حکم این از او معلوم میشود مگر

در ابتداء باعلی و موالات که ذکر شد و هم چنین اگر شک کند در شستن سر بعد از دخول در جانب راست

یا آنکه شک کند در شستن جانب راست بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک نکند علی الاقوی

وضوء هر چند احوط التفات است ... غسل ارتماسی حاصل میشود بفرو رفتن در آب بنحوی که

آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن را فرو گیرد نه آنکه غسل تدریجی

حاصل میشود بلکه حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گرفت و لازم نیست در غسل ارتماسی

خارج شدن از آب بلکه در میان آب و زیر آب میتواند غسل ارتماسی بجا آورد و خود را حرکت دهد بقصد غسل

بلکه اشتراط حرکت از جهت احتیاط یا از جهت وصول آب بزیر قدمین و تمام بشره میباشد و الا از وضوح اشکال

و بدانکه اگر اغسال واجبه جمع شوند یک غسل از همه کفایت میکند و هم چنین اغسال مستحبه اگر جمع شوند یک غسل

کافیست و اگر واجب و مستحب هر دو جمع شوند و نیت همه را بکند جایز است بنا بر اقوی هر چند احوط ترک است و اگر

نیت خصوص غسل مستحب بکند کفایت از واجب مشکل است و اگر نیت واجب نماید کفایت از مستحب میکند و در صورتیکه

اغسال واجبه جمع شوند و در میان آنها جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافیست از غسلهای دیگر

و اگر قصد غیر غسل جنابت نماید اکتفا بآن از غسل نکند علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت هم بکند و نقض وضو ساقط

است در سایر اغسال بواسطه غسل جنابت پس اگر زن حایض بعد از پاک شدن جنب شود یا قبل از پاک شدن

جنب شود یا آنکه زن جنب بود و حایض شد قصد هر دو غسل نماید در یک غسل یا قصد غسل جنابت نماید

و وضو از برای غسل حیض ساقط است یعنی وضو نمیخواهد و بدانکه روزه دار بروزه واجب معین و کسیکه

احرام حج بسته است حرام است بر او که غسل ارتماسی نماید و هم چنین صحیح نیست غسل ارتماسی عمدا و عالما از

ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتماسی از کسیکه در موضع غسل جبیره داشته باشد که باید عوض شستن

مسح نماید پس بر او لازم است که غسل ترتیبی کند نه ارتماسی و اگر غسل ارتماسی نماید باطل است هر چند اگر سهوا

یا جهلا و اما احکام جنب پس بدانکه جنب مرتکب هشت چیز نمیشود مگر بعد از غسل اول نماز واجب و سنت

غسل ارتماسی

بداخل ... غسل

مگر نماز میت که بر جنب حرام نیست و همچنین اجزاء فراموش شده نماز پس اینها در حکم نماز است و همچنین سجده سهو
بر احوط بلکه سجده تلاوت قرآن و سجده شکر و طواف کعبه واجب و مستحب و مس مصحف کتابت قرآن حتی
اعراب آن و همچنین مس اسماء الله تعالی و اسماء پیغمبر و ائمه علیهم السلام بنا بر احتیاط هر چند دلیلش واضح نیست دوم
داخل شدن در مسجد مکه و مدینه یعنی مسجد الحرام و مسجد پیغمبر هر چند که بیرون رود سایر مساجد بلکه داخل شدن در آنها مگر به جهت
گذشتن و مرور نمودن سیم خواندن چیزی از سوره‌های عزائم که سوره لقمان والنجم والم تنزیل و حم سجده است
که حرام است خواندن هر یک از آنها بر جنب حتی آنکه اگر بسم الله را بقصد این سوره‌ها بگوید مرتکب حرام شده است و اگر
بخواند آیه سجده را تمام واجب است که سجده نماید و اما خوابیدن جنب در آن پس حرام نیست
بلکه مکروه است و اما مشاهد مشرفه و روضات مطهره ائمه علیهم السلام پس دخول جنب
در آنها نیز حرام نیست بنا بر اقوی هر چند احتیاط شدید در ترک است خصوصا در رواق شریف و صحن مبارک خصوص
برای غیر زوار بلکه احوط آنست که مرور در رواق و صحن شریف نیز نکند مثل مسجد الحرام بلکه احوط آنست که
با امکان داخل روضات انبیاء و امامزاده نیز نشود بلکه بهتر آنست که جنب داخل خانه سادات نیز نشود و همچنین
دخول حائض در مشاهد مشرفه نیز حرام نیست بلکه مکروه است مگر اینکه بسبب تلویث حرم و مثل آن هتک حرمت
حرم شود که در این صورت حرام است هفتم چیزی در مسجد گذاشتن و بر حائض و نفساء نیز این چیزها
حرام است و اگر این امور مذکوره واجب شود غسل برای اینها نیز واجب میشود و غسل جنابت واجب لنفسه نیست
بلکه بسبب غیر واجب میشود از امور مذکوره و نحو آن مثل نذر و عهد تتمه در بیان چند مسئله اول
آنکه اگر شخصی در اثنای غسل ترتیبی محدث بحدث اصغر شود تمام کند غسل را و بعد از تمام کردن غسل
وضو بگیرد بلکه احتیاط اینست که غسل را نیز اعاده نماید و اگر تمام نکند و اعراض کند از اتمام غسل ترتیبی
و غسل ارتماسی نماید بهتر است هر چند باید بوضو و اگر در اثنای غسل حدث اکبر واقع شود در
همان حدث که غسل برای آن میکرد اعاده لازم است مثل انیکه در اثنای غسل جنابت
دوباره جنب شود و اگر غیر آن باشد مثل نفاس و مس میت پس اعاده نماید دوم آنکه در
ماسوای غسل جنابت وضو واجب است و مخیر است در تقدیم و تاخیر وضو هر چند احوط تقدیم وضو است
سیم آنکه اگر بعد از غسل جنابت بسبب انزال نه جماع بدون انزال رطوبت مشتبهه ببیند اگر استبراء و بول
هر دو کرده باشد بر او چیزی نیست و آن رطوبت پاک است و اگر استبراء بعد از بول نکرده باشد وضو بگیرد
و اگر هیچ کدام را نکرده است اعاده غسل لازم است هر چند غسل سابق و اعمال سابق از نماز و غیره
همه صحیح میباشند و اگر استبراء کرده و بول نکرده خصوص با امکان بول پس اگر بعد از بول یا بدون بول
بول رطوبت مشتبهه ببیند که احتمال منی بودن بدهد واجب است که غسل بگیرد و غسل سابق صحیح

بلکه

فصل سوم در غسل حیض است

بلکه احوط آنست که جنب قبل از غسل استبرا ببول کرده و غسل کرده اعاده غسل نماید بعد از بول هر چند
مشتبه ظاهر نشود فصل سوم در ذکر بعضی از احکام حائض آنکه خون حیض گرم و سیاه و تازه
و جهنده است و با سوزش بیرون می‌آید در غالب اوقات و گاهی خلاف اینها هم می‌شود و هرگاه
ضعیفه دو مرتبه در دو ماه پی در پی متوالی هم و مثل هم در عدد روز و وقت خون ببیند و قطع شود صاحب
عادت عددیه و وقتیه هر دو است و اگر یک دفعه پنج روز و یک دفعه هفت روز مثلاً در اول ماه ببیند او صاحب عادت
وقتیه است نه عددیه و اگر یک دفعه اول ماه و یک دفعه دیگر مثلاً آخر ماه ببیند و هر دفعه پنج روز باشد این
صاحب عادت عددیه است نه وقتیه و بعضی تصریح نموده اند که هرگاه عادت قرار گرفت و بعد تغییر یافت و دو دفعه
مثل هم دید غیر عادت اول عادت دوم معتبر است و همچنین اگر غیر عادت اول و ثانیه در مرتبه سیم دو دفعه مثل هم خون
ببیند غیر اول و دوم عادت سیم معتبر است و هکذا و هرگاه ضعیفه شک کند که خون از او خارج شده یا نه
قرار بگذارد بر اینکه خارج نشده و تفحص لازم نیست چه در نماز باشد چه خارج از نماز و اگر چیزی از او خارج
شود و شک داشته باشد که خون است یا نه تا علم بخون بودن ندارد پاک است مثل بول و منی و سایر نجاسات اما اگر
خونی بجامه خود ببیند و نداند که از حیض آمده یا از جای دیگر از بدنش آن خون بحال است و غسلی بر او نیست و اگر
خونش مشتبه بنفاس شود مثل آنکه چیزی بیرون آید و شک کند که نفاس است یا مبدء انسان یا غیر آن حکم بحیض می‌شود
خصوص اگر صفت حیض در آن باشد خصوص که در ایام عادت حیضش باشد و اگر دختری پیش از نه سالگی خون
ببیند حیض نیست بلکه استحاضه نیست و اگر موجب غسل باشد بعد از تکلیف واجب است غسل بجا آورد از برای عبادات
و همچنین هر خونی که زنها بعد از سن یائسه ببینند حیض نیست بلکه استحاضه است و زن یائسه می‌شود بعد از
پنجاه سال اگر غیر قرشیه باشد و اگر قرشیه باشد بعد از شصت سال بنا بر مشهور و اگر شک در بلوغ دختر داشته
باشد و خونش با صفت حیض باشد با شرائط حیض همین علامت بلوغ است و همچنین اگر غیر قرشیه شک در پنجاه سال
داشته باشد و یا در شصت سال داشته باشد و خون ببیند و کمتر از سه روز یا بیشتر از ده نباشد حیض است
خصوص اگر بصفت حیض باشد و اگر مشتبه شود بخون بکارت باید امتحان کند باین نحو که پنبه بردارد و صبر
کند پس اگر پنبه طوق دار بیرون آید خون بکارت است و الا خون حیض است و اگر ممکن نشود که اختبار بکند
و نشناسد باید هر حالتی که پیش بوده بهمان عمل کند چه استحاضه و چه قروح و جروح و چه حیض و اگر حالت سابق
معلوم نشود بهتر آنست که باحتیاط عمل کند بین تروک حائض و عمل مستحاضه تا معلوم شود و اما اگر ممکن باشد که
اختبار بکند و نکند و نماز کند نمازش باطل است اختبارا اگر چه بعد معلوم شود که حیض هم نبوده بلی اگر ترک
اختبار بجهت غفلت یا نسیان باشد ... باید خون حیض ... روز ... باشد
در باطن رحم باشد که هر وقت پنبه بردارد و ملاحظه کند و بیرون آورد پنبه خون آلوده باشد اگر چه خون کم باشد

خون

شرائط خون حیض

خون بیرون نیاید و اگر پنبه پاک بیرون آید و خون آلوده نباشد حیض نیست و شب اول و شب چهارم را اعتبار نیست
و خارج از سه روز آنهم چنین شب باشد هر که استحاضه است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمی‌شود و استحاضه
زمانه معینی ندارد و هر گاه سه روز تمام در بین ده روز خون به بیند حیض نیست و هر گاه بعد طهر هم اگر
خون بیند و ظاهر شد که طهر دو چهار روز بود یا طهر هم موجود بوده که هر وقت اگر پنبه داخل میکرد رنگین
بیرون نمی‌آمد لکن هیچ خون ظاهر نشده بجهت آنکه آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است
اول آنکه خارج شود هر چند بقدر [illegible] شاید که اگر خون حیض در رحم سه روز باقی بماند ولکن هیچ
خارج نشده حکم حیض بر او جاری نیست دوم آنکه زن از نه سال کمتر و زیاده بر پنجاه سال در غیر قرشیه و شصت
سال در قرشیه نباشد و الا استحاضه نه حیض سوم آنکه کمتر از سه روز و زیاده بر ده روز نباشد چهارم
آنکه این سه روز متصل هم باشند چنانکه گذشت که سه روز در ضمن ده روز کفایت نمیکند [illegible] حکم [illegible] حیض
پنجم آنکه این خون در این سه روز مستمر باشد چنانکه گذشت بلکه استمرار هیچ شرط نیست ششم آنکه ایام ثلاثه
تام باشند هر چند ملفقه باشد چنانکه گذشت و هر گاه سه روز مستمر خون بیند و قطع شد پیش از آنکه روز
پانزدهم بیند و قطع شد تمام حیض است ایام که خون قطع شده بود و اگر سه روز متصل خون بیند
و قطع شد باز روز دهم دید یا اما قطع نشد تا از ده باز پس همه خون اول حیض است و بقیه استحاضه در غیر
ذات العاده و اما ذات العاده پس بقدر عادتش حیض است و اگر خون ایام عادت برسد باقی استحاضه است و اگر زن
دو خون که بصفت حیض باشد و ده روز فاصله نشود یا استحاضه باقی هر دو خون حیض است و صاحب عادت
وقتیکه در وقتش اگر خون به بیند ترک عبادت کند اگر چه بصفت حیض نیم شد اگر چه یک دو روز یا دو روز
هم پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین کند به نبودن حیض که باید [illegible] عبادت ترک نکند و همچنان غیر عادت
اگر خون بیند بصفت حیض ترک عبادت کند و اگر بصفت حیض نباشد از روی [illegible] ترک عبادت [illegible]
استقرار تا سه روز ولکن اگر ترک کند آنچه را که بر حائض حرام است بجا آورد آنچه را که بر مستحاضه واجبات
تا معلوم شود بهتر است و بر طریق احتیاط است [illegible] ترک الحائض و عمل مستحاضه بر مثل احوال و تفصیل در
ده باد بکر ذکر شد و اما اگر خون از عادتش باز ده [illegible] تا ده روز تربص کند تا معلوم شود و اگر خون از حال انقطاع
بداند یا کی نیست خصوص اگر بصفت حیض داشته باشد هر چند اگر جمع نماید ما بین تروک الحائض و اعمال
مستحاضه بهتر است خصوص اگر صفت حیض نداشته باشد بعد از تجاوز ده روز اگر بعد از انقطاع معلوم میشود
که همه حیض بوده و اگر از ده تجاوز کرد [illegible] زن بقدر عادتش قرار دهد که فیه باشد و خون نیز بصفت
حیض نباشد یا آنکه مبتدئه باشد که تازه خون دیده باشد در اول دیدن خون قبل از سه روز اگر
احتیاط نماید به تروک حائض و اعمال مستحاضه بهتر است همچنین اگر خون [illegible] الحائض بداند یا کی نیست و اگر کمتر از سه روز بود

حیض

فصل دوم در غسل حیض است

خونش قطع شود بعد از سه روز یکسر مستمر دیده شود حیض است قبل الاستبرا اگر خون ...
زمان عادتش هم بوده باشد و اگر زاید العاده در تمام عادتش خون دید و بعد از عادتش هم
قطع نشد تا از ده گذشت و تمیز هم نباشد یا خون ایام عادتش یا آنکه تمیز موافق عادت باشد همان
زمان عادت حیض اوست و زیاده استحاضه و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف عادت باشد و ممکن باشد حیض
بودن هر دو مثل اینکه تمیز بعد از فصل به روز حاصل شد حکم میشود که ایام عادت و تمیز هر دو حیض
و هر گاه ده روز فاصله نشود و لکن مجموع زمان عادت و تمیز از ده تجاوز کرد همه حیض است و اگر از ده تجاوز کند
رجوع بر زمان عادت و عدد عادت اولی است از رجوع به تمیز و مبتدئه و مضطربه که عادت برای او مستقر
نشده باشد یا آنکه نسیان عادت کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادت ندارد هر چند بیشتر را جمالا
همینکه خون ایشان از ده تجاوز کرد عمل به تمیز کنند اگر تمیز در خون ایشان باشد پس هر چه بصفت حیض است
حیض کنند و هر چه بصفت استحاضه است عمل استحاضه کنند بشرط آنکه خونیکه بصفت حیض است از سه
زیاده بر ده نبوده باشد و اگر تمیز یا شرط تمیز برای او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه بروزیکه عادت مستقره
ندارد بعد رجوع به عادت خویشان خود یا بعد به عادت ایشان عمل کند و اگر مختلف باشند غالب ایشان و اگر
ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد یا اگر خون مستمر باشد تا یکماه مخیر است ما بین اینکه سه روز در ماهی و ده
روز در ماه دیگر یا در هر ماهی شش روز یا هفت روز را حیض قرار دهد و هر گاه خونش مستمر نبوده
تا یکماه بلکه همان تجاوز از ده نموده باز مخیر است ما بین سه و هفت و بین اندازه روز را حیض قرار بدهد مگر
آنکه یقین کند که حیضش به ده روز نمیرسد پس در این صورت هر قدر که یقین بخلافش ندارد حیض قرار
دهد و اگر این را هم ندانند اگر هفت روز قرار دهد احوط است و مبتدئه هم هفت روز قرار بدهد بهتر
و باقی را استحاضه و هر گاه صاحب عادت وقتیه خونش از ده روز تجاوز کرد و صفت حیض اند اشته باشد بعد از آنکه
صفت حیض را اشته باشد و ممکن نباشد که هر دو حیض باشد عادتش را حیض قرار دهد اگر چه صفت حیض را
نداشته باشد و اگر ضعیف احتمال پاک شدن بدهد واجب است که استبرا بطور کند یا به نظر نوکر پنبه بر دارد که
قدری صبر کند و بعد ببیند اگر آلوده بخون نیست پاک شده و اگر آلوده بخون شد پاک نیست و واجب است که غسل کند مگر
آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر در حالتی پاکی شد که دارد که پیش از ده روز باز خون عود میکند باز هم
باز واجب است که غسل کند و عبادت کند و اگر مظنه دارد که عود میکند باز واجب است غسل کند و عبادت کند بطریق
اولی بلکه اگر مظنه دارد که خون عود میکند احتیاطا غسل کند و نماز کند هر چند اگر عادت بعود دارد پیش
از ده روز غسل نکند و صبر کند تا پاکی نیست اگر چه این صورت هم اگر غسل کند و عبادت کند احوط و اولی است
و اگر بعد خون ندید تا ده روز گذشت همان غسل کفایت میکند یا آنکه حرام است بر او بعض احکام شدن

احکام مبتدئه و مضطربه است

فصل سوم در غسل استحاضه

وضو نساز و در موضعی پاک که مکان نماز اوست رو بقبله بنشیند و مشغول بتسبیح و تهلیل و حمد خدا
و تسبیحات اربعه و تلاوت قرآن شود اگرچه در این وقت و در غیر این وقت بر حائض تلاوت قرآن
کراهیت دارد یعنی ثواب کمتر میباشد و مکروه است بر حائض خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و مس بین السطور
رسانیدن و روغن مالی نمودن و از مسجد عبور کردن و هرگاه زن جنب حائض شود غسل جنابت نکند که صحیح
تا پاک شود و بعد از پاکی بنیت هر دو یک غسل کند که کفایت میکند هر دو را چنانچه گذشت فصل سوم
در احکام مستحاضه بدانکه خون استحاضه بر غالب اوقات سرد و زرد و رقیق و صاف و [illegible]
سنگینی خارج میشود بدون سوزش بخلاف حیض و خون استحاضه بحسب عادتی که دارند که پنبه را بقدر دفعات
بر میدارند و بر روی کهنه میگذارند و میبندند بر روی فرج و مطابق فرج میگیرند و مانعی از نفوذ خون
نداشته باشد و دیگر نباشد بعد از بستن بقدر دفعات فاصله که نه بسیار طول دهد و نه بسیار زود دیگر بر سه
قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله آنست که خون به پنبه برسد و پنبه را سوراخ نکند که فرو رود
و متوسطه آنست که خون پنبه را سوراخ کند و فرو رود و کثیره آنست که خون به پنبه فرو رود و بگذرد از پنبه
و بکهنه برسد و شرط است در تحقق استحاضه آنکه خون از باطن خارج شود هر چند بقدر ذره
باشد و استمرار خروج شرط نیست بلکه کافیست بعد الخروج بمقدار ذره و چون خون در باطن بنحوی که توان
بیرون آورد و اگر هیچ بیرون نیامده بالمره هر چند در باطن موجود باشد اثری بر او مترتب نمیشود و هرگاه
از رحم خون استحاضه آمد واجب است که اختبار خود کند که خون او چه قسم از استحاضه است اگر معلوم شد که چه
قسم از خون است همان عمل کند و اگر معلوم نشد و ممکن نباشد تحصیل علم اگر ابتدای خون باشد استحاضه
قلیله احتیاط کند و اگر ابتدای خون نباشد عمل بحالت سابقه نماید و حکم استحاضه قلیله آنست که واجب است در
صورت متصل بودن خروج خون آنکه پنبه را عوض کند در صورت رسیدن خون به پنبه و ظاهر فرج را
که در وقت نشستن بر دو قدم ظاهر میشود بشوید بلکه فی الجمله از باطن فرج اینهم من باب المقدمه بشوید
و از برای هر نمازی از نمازهای واجب وضو بسازد و در حال وضو و نماز فرج خود را محکم به بندد و بعد از
وضو بلا فاصله نماز کند و نماز احتیاط در شکوک و اجزای منسیه مثل تشهد و سجده سهو حاجت بوضو
علیحده ندارد بلکه بوضوی همان نماز آنها را بجا آورد و بهتر آنست که از برای هر دو رکعت نافله هم یک وضو
بسازد و در متوسطه همه آنچه را که در قلیله بجا میآورد بجا آورد و علاوه بر آن غسلی هم برای نماز صبح بجا
آورد اگر پیش از صبح خون متوسطه ببیند و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای نماز ظهر و
عصر یک غسل بکند احتیاطا نه وجوبا و همچنین از برای نماز مغرب و عشا اگر قبل از مغرب و عشا یا بعد از نماز
عصر متوسطه شود و همچنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه با استحاضه قلیله بجا میآورد و بعد از تغییر

تا هشتم و روز هشتم خون نه بیند و از ده روز بگذرد نفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط آنست که این نفسا
نوافل کند ترک کند و آنچه مستحاضه باید عمل کند عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضاء روزه اش را
بگیرد باحتیاط و هرگاه صاحب عادة هفت روز در حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده بگذرد هفت روز را
نفاس قرار دهد و باقی استحاضه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم زن خون ببیند و از ده بگذرد همان روز
هفتم نفاس است و اگر در چهار روز اول مثلاً خون ببیند و قطع شد باز روز هفتم خون ببیند و از ده گذشته
تا هفتم را نفاس قرار دهد و باقی استحاضه و هرگاه روز اول خون ببیند و قطع شد و در بگذرد تا آنکه روز
هشتم عادة حیض گذشت و روز هشتم ببیند و قطع نشد و از ده گذشته همان روز اول نفاس و باقی استحاضه
و اقوی آنست که این سه روز را باحتیاط عمل کند که ترک نفسا و عمل مستحاضه باشد و در جمیع احوال لازم است بر
نفساء استبراء با احتمال انقطاع تا معلوم شود قطع شدن خون از باطن رحم و وجوب غسل از برای انقطاع
حیض در نفاس و آنچه بر حایض حرام است بر نفسا هم حرام است از مقاربه و مس کتابت قرآن و غیر آن از عبادات و قرائت سوره
های سجده واجب و مکث در مساجد و صحیح نبودن طلاق و دخول در مسجدین و مکث در سائر مساجد و غیره و
مکروه است بر شوهرش تمتع بردن ما بین ناف تا زانوی او و خضاب و تلاوت قرآن و مستحب است که نفسا در وقت
نماز وضو بسازد و مشغول ذکر شود مثل حایض و منتهای نفاس ده روز است اگرچه اولی رعایت احتیاط است
تا هیجده روز بجمع نمودن احکام استحاضه و نفاس و هرگاه ضعیفه دو طفل بزاید تولد طفل دوم اول ده
روز است پس ممکن میشود که هرگاه زن سه طفل بزاید هر یک با فاصله ده روز نفاس او سی روز باشد و اقل
طهر میان دو نفاس معتبر نیست **فصل پنجم در غسل مس میت است** بدانکه غسل واجب است برای مس بدن
میت انسانی غیر شهید بنا بر اقوی هرچند عضو باشد بعد از سرد شدن تمام بدن قبل از تمام غسل صحیح چه مس
با اختیار باشد یا باضطرار چه با قصد باشد چه بی قصد و مس میتی که از زن حامله متولد شود علی الاحوط پس
لازم است غسل مس میت بر مادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود بسبب مس باطن رحم و باطن فرج خصوصاً بسبب
مس ظاهر فرج و نخواهد هرچند مس نه بود در حین تولد و خروج آنست سبب باشد و اما اگر بعد از تولد
متصل شود پس هرچند بی اختیار و بی قصد باشد پس غسل لازم است علی الاقوی هرچند مس باطن فرج حاصل
شود بلی لازم نیست غسل بمس لباس میت و غیر آن و خون میت و منی او و چرک میت که مانع و حاجب مس بدن شود و هم
چنین لازم نیست بمس کسی که موت او یقین نشده چنانچه لازم نیست غسل مس میت غیر آدمی و هم چنین لازم نیست
غسل بمس سقط قبل از تمام خلقت و قبل از چهار ماه و هم چنین لازم نیست بمس گوشت بدون استخوان یا
استخوان بی گوشت چه از مرده و چه از زنده اگرچه سال بر او نگذشته باشد هرچند بهتر آنست که غسل کند برای مس
استخوان مطلقا خصوصاً اگر استخوان از میتی باشد که نه اند غسل داده اند و خصوصاً اگر سال بر او نگذشته باشد

چنانچه

فصل پنجم در غسل مس میت است

چنانچه در حدیث است و شاید مراعات سال بجهت قوت احتمال چسبیدن گوشت باشد و قبل از یکسال اکر بین لازم نیست
غسل مس میت بمجرد مس بدن جدا شده چه از خود و چه از غیر و چه از مرده و چه از زنده هرچند گوشت کمی
با دندان باشد بلی اکر مس کند قطعه را که مشتمل بر گوشت و استخوان هر دو باشد لازم است غسل علی الاحوط اکر انقطاع از زنده
جدا شده باشد علی الاحوط هرچند انقطعه هنوز سرد نشده باشد [illegible] و لازم نیست غسل بمس شهید
که غسل از او ساقط است و مس بدن میت بعد از کرم اصلی [illegible] بسبب هوای کرم و حمام
کرم و نحو آن پس از نقل یا بقاء حرارت اصلیه قوت نیست با احتیاط [illegible] و اکر بعض عضو سرد شود
مس او موجب غسل نمیشود و اکر بعد از تمام شدن غسلها [illegible] مس العضو [illegible]
علی الاقوی چنانچه واجب است غسل بمس میت بعد از تمام شدن [illegible] بجهت عدم وجوب غسل آن مس عضو
در وقتیکه میت را غسل داده باشند بغسل اضطراری مثل اینکه [illegible] غسل [illegible] تنها
و لکن بسدر و کافور از جهت نبودن آنها یا آنکه بجهت نبودن آب [illegible] غسل داده باشند یا یک غسل شد
اقوی در این صور و سایر صور غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل [illegible] هرچند احوط غسل نمودن است
خصوص در جائیکه با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسلیکه [illegible] نشده است و اما در جائیکه تیمم داده شود
بدل اغسال ثلاثه پس اقوی وجوب غسل آن بمس است چنانچه [illegible] مشهور [illegible] تیمم [illegible] غسل کافر و مسلمی در
اضطرار که مرد مسلم پیدا نشود و هم چنین است غسل اهل خلاف [illegible] اما عمل خلاف باشد
غسلش لازم بلکه تیمم با آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور [illegible] خلاف باشد یا بطور اهل حق
بلی لازم نیست غسل مس میت بعد از تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب مس در اینجا [illegible] بسیار
ضعیف است و فرقی نیست در وجوب غسل بمس میان آنکه مس باطن بباطن میت شود یا ظاهر بظاهر یا مختلف
بلکه احوط آنستکه غسل نماید هرگاه مس نماید جزوی را که صاحب حیات باشد هرچند بجزوی باشد که از آن حیات
جنبش نباشد خصوص در مثل ناخن و مو و اکر مس کننده صغیر یا کبیر یا دیوانه یا بیهوش باشد واجب است که
بعد از کمال غسل نماید هرچند عدم لزوم غسل بر صغیر غیر ممیز خصوص اکر خارج شود صغیر از فرج مادر
مرده خالی از قوت نیست مثل عدم لزوم غسل بر مادر هرگاه فرزند مرده از او خارج شود و مس در حین خروج بما
خروج فرض شود نه بعد از خروج تمام یا بعض آن چنانچه گذشت هرچند احوط غسل آن در هر دو فرض حتی
صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میت [illegible] مس بدن میت باعث غسل نمیشود و مس کننده اکر کافر باشد یا آنکه
کافر شود با آنکه [illegible] کافر باشد غسل [illegible] لازم نیست غسل [illegible] لازم است بلکه لازم نیست غسل قبل [illegible] پیش غسل نموده تا
آنکه اجزاء [illegible] بر او نماید هرچند احوط غسل نمودن بمس او میباشد و با وجود حدث مس میت میتوانند که
داخل مسجد شوند و روزه بدارند و سوره عزائم بخوانند پس حکم این حدث اکر حکم حدث اصغر است مکر اینکه رفع این

عدم وجوب غسل مس شهید

مس میت صغیر ۸ صغیر

حدث

داخل میشود یا او را اذیت میکنند و مکروه هست با او حرف زدن نزد محتضر و گریه کردن نزد او و دست بر بدن
مالیدن و واگذاشتن محتضر را با زن تنها و مرد و حائض و جنب حاضر شود در حال احتضار بلکه اگر موت
بجهة الی خوف محتضر و با اهل و عیالش میشود مطلب سیم در ثواب غسل میت است بدانکه ثواب
غسل دادن میت بسیار است در خبر است که خداوند میآمرزد گناهان او را مثل روزیکه از مادر متولد
شده است و بعد بهر موئی از میت ثواب آزاد کردن یک بنده در نامه عملش ثبت میکند و صد درجه در بهشت
از برای او بلند میکند بشرط آنکه اگر عیبی در بدن میت ببیند مستور کند و بکسی نگوید که این چنان است
و اجرش ضایع میشود و خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا میکند مطلب چهارم در مغسول است بدانکه
غسل میت واجبست و صحیح است بچند شرط اول آنکه سر بریده نشده باشد بنابر احوط هر چند اقوی جواز غسل است
پیش از سر بریدن دوم آنکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و ناصبی و خارجی لازم نیست بلکه باید مؤمن
باشد و بچه مسلم در حکم مسلم است اگر چه احد ابوین او کافر باشد و بچه گم شده که در بلد مسلمانان او را جسته
باشند نیز در حکم مسلم است و همچنین بچه اینکه در دار الکفر پیدا شود در حکم مسلم است بشرط آنکه در دار الکفر
مسلم هم باشد و احتمال تولدش از مسلم نیز برود و کافر هم ادعا نکند که این طفل از من است و طفل صغیر که اسیر
شود از کفار تابع اسیر کننده است در اسلام اگر اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بی پدر و مادر بلکه بی جد و جده
اسیر شده باشد و ولد الزنا مادامیکه صغیر است در حکم مسلم است هر چند که کافر باشد علی الاقوی و بعد از بلوغ
اگر اظهار اسلام کرد مسلم است و الا کافر است و بچه کافر در حکم کافر است و مخالف تا زنده است در حکم مسلم است سیم
آنکه شهید نباشد پس شهید یعنی در جهاد با کفار با اذن امام یا نائب خاص امام ع در جائیکه اذن امام شرط
است شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط آنکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از لشکر مسلمین و مؤمنین جدا
شود و در حال جنگ یا تمام شدن جنگ در جنگگاه کشته شود و اگر شهید را برهنه کرده باشند کفن ساقط نیست
و آنچه واجبست دفن شهید است با همان لباسیکه در آن لباس شهید شده با همان خون و وجوب کفن از شهید مطلقا ساقط است
و آنچه حرام است کندن لباس شهید و تبدیل بکفن است و اما پوشاندن کفن بالای لباس شهادت پس ضرر ندارد و شهید را
با لباس عاریه دفن نکنند مگر اینکه صاحبش راضی شود و گره های لباس را بگشایند مانند کفن در وقت دفن
چهارم آنکه کشتن او بجهة قصاص و بجهت حد واجب نشده باشد پس کسیرا که میخواهند بکشند و حد شرعی بر
او جاری کنند باید وضو بسازد و غسل میت کند با آب سدر و آب کافور و با آب خالص و حنوط کند و کفن بپوشد
و بعد او را بکشند و دیگر غسل میت از او ساقط است و فقط باید نماز بر او بخوانند و بموت تجدید نمیشود و اگر بعد از غسل و قبل از کشتن
حدثی اصغر از او صادر شود همان غسل کافیست و اعاده اش لازم نیست بنابر اقوی و اگر غسل و حنوط و کفن را
بعمل نیاورده او را بکشند امور مذکوره ساقط نمیشود پنجم آنکه بعض بدنش ملاقی نشود که اگر بدنش

مطلب ششم در غسل میت است

... پیش از غسل با اجتهاد ازاله غساله و نظر آن باقیه اگرچه اقوی آنست که واجب نیست و بهتر آنست که نجاست را بالمره
زایل ... متیقن زایل کنند و بعد شروع بغسل کنند هرچند اقوی آنست که شرط نیست ازاله نجاست از
جمیع اعضا آن میت از برای شروع بغسل بلکه آنچه شرط است ازاله نجاست است از هر عضوی پیش از غسل همان
عضو و این کافیست بتقریبی که در وضو و در سایر غسلها مفصلاً ذکر شد پس اگر قصد کند
یا قصد اجره کند باطلست و اگر ازاله نجاست و سایر چیزهائیکه خارج است از غسل آنها را بقصد اجره بعمل آورد
ضرری ندارد و در هر سه غسل یک نیت کافیست که نیت کنند که غسل میدهم این میت را باب سدر و آب کافور و آب خالص قربة
الی الله اگرچه بهتر اینست که از برای هر غسل نیت علیحده کند و هم چنین متعرض استقلال این اغسال نشود
و جایز است که غسل دهنده یک نفر یا متعدد باشند که در جمیع اغسال و اجزاء شریک باشند یا هر یک از سه
غسل از عضوی یا یک نفر غسل دهد که هر یک در یک غسل یا بعضو مستقل باشد پس در صورت شرکت باید همه
نیت کنند که غسل میدهیم این میت را قربة الی الله و در صورت استقلال هر یک باید مستقلاً نیت
کنند و اگر غسل دهنده یکی باشد و دیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگرچه احوط است
آنکه ... شستن سر چهارم ترتیب در اعضا است که واجب است مثل ترتیب در اغسال که
اول غسل باب سدر دهند ... بعد غسل باب کافور و بعد باب قراح و اگر اخلال بترتیب کند باید ... نماید
باطلست ... آب بنحویکه شستن بگویند نه مسح کردن پنجم مضاف نبودن آب بسبب ... بغیر آن
ششم نبودن سدر و کافور بقدریکه بگویند که آب سدر و آب کافور غسل داده پس باید بقدری از برگ
سدر و کافور در آب بیندازند که صدق عرفی داشته باشد و استعمال برگهای سدر بعضی ...
اگر ... در آب ضرر ندارد هشتم طهارت آب و طهارت سدر و کافور است نهم مباح بودن آب
و سدر و کافور و مکان و آلاتی که در غسل استعمال میشود پس هر یک از آنها اگر مغصوب باشد عالماً
بغصبیت و عامداً استعمال کرده باشد غسل باطلست و اگر جهلاً باشد غسل صحیح است و لکن قیمت المثل یا اجرة
المثل را باید بصاحبش بدهد دهم آنکه در حال اختیار ... اولیاء و صاحب اختیار میت نباشد و الا
غسلش باطلست یازدهم ترک نظر بعورت میت زمان غسل که نظر حرام است و لکن غسل صحیح است مگر زن
و شوهر و کنیز و مولا و طفل سه ساله یا پنجساله و از دهم مماثلت که زن زن و مرد مرد را غسل دهد مگر
آنها که ذکر شد سیزدهم آنکه غسل دهنده عاقل و مسلم و مؤمن و ممیز باشد و اگر بالغ باشد احوط است
چهاردهم آنکه غسل دهنده کسی باشد که عملش مملوک او باشد پس بنده و اجیر خاص نمیتوانند بی اذن
مولا و مستاجر خود غسل بدهند و اگر بی اذن غسل دهند باطلست مطلب هفتم اینکه وارد شده است از
حضرت ابی عبدالله ع که هرگاه مرد مسلمان بمیرد و یافت نشود مرد مسلمان و زنی که محرم او باشد ...

مطلب هفتم ... غسل ... نصرانی

مطلب ششم در بیان امور متعلقه بغسل میت و مستحبات آنست

ولکن مرد نصاری و زن نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل میکند مرد نصاری و بعد از ان
غسل میدهد میت را و همچنین سؤال کردند که زن مسلمه مرده است و یافت نمیشود زن مسلمه و مرد محرمی
از مسلمان و لکن یافت میشود زن نصرانیه و مرد نامحرم از مسلمان باز حضرت در جواب فرمودند که
غسل میکند زن نصرانیه و بعد از ان غسل میدهد زن مسلمان را و قریب بهمین مضمون خبر نبوی نیز وارد شده
است در جواز غسل دادن اهل کتاب بدن را صورة و علما باین اخبار اعتبار نکرده اند بلکه منسوب است بمشهور
ولکن بهتر آنستکه مسلمان اینکه حاضر است نیت غسل کند و نگذارند که دست کافر در حال رطوبت با آب و بدن میت
برسد و بعد احتیاطا میت را تیمم بدهند و بعد اگر مسلمان مماثلی پیدا شود غسل را اعاده کنند و اگر
مؤمنی که مثل میت باشد یافت نشود لکن از مخالفین موجود باشد در این وقت هم از مخالف غسل میدهد و
دیگر حاجت بغسل کردن مخالف پیش از غسل میت نیست و اما شرائط دیگر مثل تعرض وجوب و نیت و قصد بدلیت
قطع و ضمایم مباح و راجح و شستن عورة در طرفین و ازاله حرکات و موانع پس همه را باید مراعات نمایند
مانند غسل جنابت و حاجت بذکر انها علیحده نیست **مطلب ششم در آداب متعلقه بغسل میت است** بدانکه
آداب و مستحبات آن بسیار است اول آنکه در وقت کندن پیراهن میت را بپهلو نگردانند بلکه همان از حالت نشسته
خوابیده از طرف پا بیرون آورند اگرچه موقوف بپاره کردن جامه باشد لیکن اگر میت مدیون باشد یا وارث
نابالغ و غائب داشته باشد یا کسی بوصیت میت مالک جامه شده باشد احوط آنستکه باذن ایشان
جامه را پاره کنند و بهتر اینستکه همین جامه را ساتر عورة میت کنند در حال غسل دوم اینکه انگشتان و مفاصل
او را بملایمت نرم کنند سوم اینکه میت را در حال غسل مثل حال احتضار رو بقبله بخوابانند چهارم
اینکه میت را وضو دهند پیش از غسل یا بعد از ان بدون مضمضه و استنشاق و نیت رفع حدث و مباح
بودن کفن و نماز میت و دفن یا کامل شدن نمایند و دو دست میت را بشویند و سر و پای میت را مسح
نمایند و احوط ترک آوردن این مستحب است پنجم آنکه از برای غساله غسل گودالی علیحده بکنند که غساله
غسل در آن جمع شود ششم آنکه در وقت غسل حائلی میان میت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه و شبه آن
هفتم اینکه غسل دهنده در پهلوی میت بلکه در پهلوی راست میت بایستد هشتم اینکه دو دست خود را
پیش از غسل تا مرفق بشوید نهم اینکه بدست چپ خود عورتین میت را سه مرتبه با اشنان و سدر یا بکف
سدر بشوید و در غسل با آب کافور و در غسل با آب خالص نیز عورتین را سه مرتبه پیش از غسل بشوید و هم
دو دست میت را پیش از هر یک از سه غسل از سر انگشتان تا نصف ذراع سه مرتبه بشوید دهم اینکه سر
میت را بکف سدر یا خطمی پیش از غسل خوب بشویند و مبالغه نمایند در شستن و لکن بنحوی که آب
بگوش و دماغ میت نرود یازدهم اینکه در غسل اول و دوم دست بشکم میت بمالد و آهستگی بکشد مگر

اینکه

در مستحبات و مکروهات و محرمات غسل میت

اینکه محل ... اینکه ... باشد دوم اینکه میت را بر روی بلندی یا تخته از سکا
وقت غسل ... و بعضی گفته‌اند که چنانچه تخته است بایستی که چهار گوشه کنار در تخته بلندتر باشد که آب در
رونده میشود و بعضی گفته‌اند که شاید از آبنوس اعلی باشد که از هند میاورند سوم اینکه
جانب پای میت پست‌تر باشد که غساله با آسانی جدا شود چهارم آنکه بعد از غسل بدن میت را
بخشکانند که کفن تر نشود و پوسیده نشود پنجم اینکه غسل دهنده در وقت ازاله نجاسات و در وقت شستن
عورتین میت خرقه در دست کند و بسا میشود که بسبب حرمت مس عورتین و احتیاج بدست رسانیدن
بعورتین از جهت غسل واجب میشود که خرقه در دست نماید ششم اینکه در وقت غسل دادن بگوید
رب عفوک عفوک یا بگوید اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه من بدنه و فرقت
بینهما فعفوک عفوک هفتم آنکه چون بشستن کمر میت برسد بر او بادرنی بریزد هشتم
آنکه قطع آب نکند تا بیک آب تمام شود نهم اینکه یکی بشوید و یکی آب بریزد دهم آنکه بنرمی و
آهستگی بشوید یازدهم اینکه دست همه اعضای میت بمالد مگر اینکه بترسد که چیزی از بدن میت
ساقط شود پس در این صورت استحباب ندارد دوازدهم آنکه عورت میت را بپوشاند چه نظر کردنش
حرام باشد یا حلال سیزدهم اینکه غسل دهنده دو دست خود را تا مرفق بلکه تا دوش بعد از هر غسل
دفعه بشوید چهاردهم اینکه آب غسل بقدر شش رطل باشد پانزدهم اینکه عیبهای بدن میت را
بپوشاند و بکسی خبر ندهد شانزدهم اینکه میت برهنه و پوشیده عورت باشد هفدهم اینکه
در هر سه غسل از جانب راست سر میت شروع نماید هیجدهم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل بدن
هر یک از جانب سر و راست و چپ را سه نوبه بشوید اما مکروهات غسل پس آنهم بسیار است اول نشاندن
میت در حال غسل دوم او را در میان دو پای خود گرفتن سوم موی سر او و پشت زهارش را تراشیدن چهارم
موی زیر بغلش را کندن پنجم شارب را مطلقا موی سر را چیدن ششم ناخن او را گرفتن هفتم پاک کردن
زیر ناخنهای او را با خلال بلکه سزاوار است که از الحرک زیر ناخنها را بچوب بیرون نمایند بلکه اگر پنبه
دور کنند و بعد از آن از الحرک نمایند بهتر است هشتم ریش یا موی سر را شانه کردن نهم گرم کردن
آب غسل را با آتش و بغیر آن که بدن میت با گرمی سست میشود و هر چه باعث سخت شدن بدن میت میشود
بهتر است از چیزیکه باعث سست شدن آن میشود مگر در زمستان و ضرورت مثل سرمای شدید
دهم گام زدن بر میت مطلقا خصوصا در حال غسل یازدهم ریختن آب غسل را در کنیف الخلاء و بدالوعه
خصوصا اگر بالوعه نجس باشد دوازدهم دست مالیدن بر شکم زن حامله هر چند بنرمی باشد
و اما حرامها آنکه حرام است کسیرا ... و ختنه کردن میت ختنه نکرده را ... غسل دادن بکافر را

جایز است غسل میت ارتماسی بدهند به این نحو که اول فرو برند در آب کثیر بنیت و میت را در غسل
دویم بکافور ... در آب کثیر ... نباشد بنیت غسل با آب کافور دهند و بعد از آن
کثیر که آب کافور در آن نباشد ... بقصد غسل ... دهند اگرچه این غسل ارتماسی جایز است ولکن ترتیبی
احوط و افضل است ... آنکه آب ... ممکن باشد و لکن آب ممکن نشود مگر برای یک غسل
باید غسل واجب است ... آب را صرف نمایند در غسل با آب سدر در فرض اول
یا با آب سدر و کافور در فرض ثانی ... و ماند ... غسل با آب کافور و با آب خالص در فرض اول یا با آب
خالص در فرض ثانی تیمم بدهند ... عوض غسل باقی نماند ... تیمم دهند و اگر یکی باقی نماند یک تیمم بدهند
و اگر سدر ممکن نشود یا کافور ممکن نباشد ... هم نباشد مگر بقدر یک غسل صرف نمایند آن را در عوض
غسل سدر بنابر اقوی و برای غسل ... آب خالص و تیمم بدهند و اگر سدر و کافور ممکن نشود ... آب هم
نباشد مگر بقدر یک غسل ... آن را در عوض غسل سدر و کافور و برای غسل با آب خالص تیمم
بدهند زیرا که ... ولکن ... اگر ... این صورت سه تیمم دیگر هم بدل از هر سه
غسل بدهند و اگر بعد از این آب یافت شود پس اگر پیش از دفن است غسل لازم است و الا ساقط است و اگر قبل از
دفن و بعد از نماز آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی الاحوط سیم آنکه شرط نیست که سدر
تازه و بوی آن باقی باشد و قدر وزن ... دلیل معتبری ندیدم ولکن اگر بقدر دیگر ... که
شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صیرفی باشد بلکه اگر ... باشد چنانچه بعضی گفته اند ضرر ندارد
اگر آب مضاف نشود چهارم آنکه اگر سدر و کافور ... باشد که صدق ... نداشته باشد داخل
کردن ... آن در آب غسل واجب نیست لکن احوط است پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهة نبودن
آب یا بجهة خوف پاشیدن بدن میت تکلیف تیمم دادن میت است بسه تیمم بدل از آب سدر و آب کافور و آب
خالص و بهتر آنست که تیمم دیگر هم بدل از هر سه مجموعاً بدهند و باید که تیمم دهنده دست خود را بخاک
بزند و به پیشانی میت بمالد و بعد به پشت دست راست و بعد به پشت دست چپ میت مسح کند و بهتر آنست که
از برای مسح دستها یک ضربت دیگر بزند و در جمیع این احوال مثل حالت غسل باید رو بقبله باشد ششم
آنکه اگر بدن میت قبل از غسل یا در حال غسل یا بعد از غسل و قبل از دفن نجس شود ازاله اش واجب است بلکه
اگر در اثنای غسل بولی یا غایطی یا منی یا خون حیض و استحاضه بیرون آید غسلش باطل نمیشود و اعاده اش لازم
نیست اگرچه احوط بعد از ازاله اعاده غسل است نه اعاده وضو پیش از غسل و اگر بعد از گذاردن میت
در قبر بدنش نجس شود ازاله اش واجب است مگر آنکه ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج باشد یا آنکه قبر را پر کرده
باشند که تطهیر مستلزم نبش قبر و اظهار میت شود هرچند محتاج باخراج بدن میت نشود یا آنکه مستلزم

مطلب ششم در کفن میت است

هتک حرمت میت شود بجهت عدم امکان تطهیر یا آنکه میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پهلوی قبر
دیگر بکنند یا بیرون آرند و بسبب آن هتک حرمت شود هر چند [illegible] باشند پس [illegible]
اثر دارد این جهات صورت واجب نیست هفتم آنکه اگر میت مسلمان مشتبه شود با [illegible] مشتبه
محصور غیر محصور [illegible] است از جهت احترام مسلم همه را غسل دهند کفن نمایند نماز [illegible] در مقبره
دفن کنند بلی اگر ممکن باشد تخصیص کردن بمسلم واجب است و اکتفا بخشنه عنوان الصلاة الاسلام [illegible] مؤمنین
یقین نشود نماید مگر آنکه بعضی از اهل کتاب ختنه می نمایند [illegible] در خصوص [illegible] شده است [illegible]
که هر که ذکر شد که چیست دفن نماید مطلب ششم در کفن میت است بدانکه کفن کردن واجب است بر همه
مکلفین و اگر یکی بعمل آورد از دیگران ساقط میشود مثل غسل میت و واجب از کفن سه پارچه است اول لنگ
و حد آن از ناف است تا زانو از همه اطراف و بهتر اینستکه سینه تا هر دو ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند
واجب آن قدری است که صدق عرفی داشته باشد که لنگ پوشانیده اند و زیاده را بر فرض عدم وصیت نافذه
باید از ورثه کبار یا از ورثه کبار و طلب کاران اذن گرفت دوم پیراهن و قدر واجب آن بقدر صدق
عرفی است و لکن بهتر اینستکه از سر شانه تا نصف ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند از همه اطراف و زاید از قدر واجب بر فرض
عدم وصیت نافذه مثل قدر زاید از لنگ میباشد که اذن از ورثه کبار و طلب کاران سیم سرتاسری که لفافه است که
باید همه بدن میت را بپوشاند از طول و عرض و احوط اینستکه بقدری باشد که از طرف سر و پای میت بتوانند گره زنند
و عرض بقدری باشد که دو جانب آن بر روی هم بیفتد و ترتیب پوشانیدن این سه پارچه همین نحو است که ذکر
شد و اگر یافت نشود مگر چیزی که کفایت یکی را کند لفافه را بر همه مقدم بدارند و اگر کفایت نکند مگر لنگ یا پیراهن
پیراهن مقدم است هر چند تقدیم لنگ خالی از قوه نیست و اگر بقدر ستر تمام عورتین یافت نشود ستر قبل مقدم است
بر دبر و در این سه پارچه چند چیز شرط است اول اینکه نازک نباشد که بدن نما باشد و اگر پارچه کلفت یافت نشود
پارچه نازک را دولا و سه لا کنند تا ساتر بدن شود و اکتفا بستر حاصل از مجموع خالی از قوه نیست دوم آنکه
مباح باشد نه غصبی سیم آنکه حریر محض نباشد هر چند میت زن باشد چهارم آنکه طلا باف نباشد اگر چه میت زن
باشد پنجم آنکه پاک باشد ششم آنکه از پوست و سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم نباشد هفتم آنکه از قبیل
نباتات مثل زنبیل و حصیر نباشد مگر در حال ضرورت هشتم آنکه از پشم و مو و کرک حیوان مذکی ماکول اللحم
نیز علی الاحوط نباشد پس در حال اختیار مثل ماهوت و شال ترمه و عبا و نحو اینها کفن کردن خلاف احتیاط
است و مناسب در این مقام ذکر چند چیز است اول آنکه در حال الضرورة و انحصار جایز است کفن کردن میت به پوست خز
بشرط آنکه از مرده نباشد و پوست ماکول اللحم را مقدم بدارند بر غیر ماکول اللحم که تذکیه شده باشد و همچنین جایز
در حال الضرورة و انحصار کفن بحریر محض خصوص در زن و طفل و همچنین جایز در حال الضرورة و انحصار کفن

مطلب دهم در کفن میت است

کفن میت را آب ببرد مثلاً و کفن نماند بدهند که کفن نو میکنند و اگر یکدفعه کفن کرده اند میت را و لکن کفن شوی باید حاجت
بنحویکه میت محتاج بکفن دیگر شد اقوی اینستکه دوباره لازم نیست بر شوهر بالنسبة بزن و بر وارث بالنسبة بغیر
دوباره کفن بپوشانند خصوصاً اگر بعد از دفن باشد هر چند احتیاط در کفن دوباره و سه باره است با هر حال
شوی بلکه خالی از قوت نیست نظر بنحوی که اگر دیگر نبش شده و بواسطه سیل و مثل آن از قبر بیرون آید دوباره نیز
دفن لازم است ششم آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن ازاله‌اش واجب است اگر تبدیل نکنند و اگر بعد از
گذاشتن در قبر نجس شود با امکان ازاله بشستن یا بمقراض کردن یا به تبدیل کردن نیز واجب است لکن با اینکه
باشد که بمقراض کردن از کفن عرفی بیرون نرود و به تبدیل اهانتی بمیت نشود هشتم آنکه تکفین کسی که بدن
احرام مرده است مثل تکفین دیگران است حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات کفن بسیار است اول آنکه کفن خوب
باشد و موسی بن جعفر روحی له الفداء را کفن نموده اند بکفنی که دو هزار و پانصد اشرفی تمام شده بود جمیع
قرآن بر او نوشته بود دوم اینکه بنویسند بر حاشیه یا چهارگوشه و مستحبی ان حتی عمامه اسم میت و پدر میت
شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر را تفصیلاً یا اجمالاً و اقرار بحقیقت بعث و صراط و میزان و ثواب و عقاب و جنت و نار
بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و حدیثی را که حضرت رضا علیه السلام برای اهل نیشابور خوانده اند
روایت کرده اند با اسانید بلکه حضرت فرموده اند در آن بنویسند و همچنین دو بیتی را که حضرت امیر علیه السلام در کفن سلمان
نوشتند و جوشن کبیر و بعضی از دعوات جلیله را بنویسند سوم اینکه زیره بر کفن و پنبه پاشند چهارم
اینکه کفن از پنبه سفید باشد پنجم اینکه ریسمانی که کفن را بآن میدوزند از کفن بیرون آورند ششم اینکه پنبه
بر عورتین میت بگذارند هفتم اینکه کهنه و چرکین و شبیه آن نباشد هشتم اینکه کفن از ثوب احرام یا ثیاب
بلکه بضرایح مقدسه و بزیارتهای مشرفه و با آب زمزم و قرآن تبرک شده باشد نهم اینکه تربت جناب سید الشهدا
نوشته شده باشد بنحوی که نوشته در آن ظاهر باشد دهم اینکه در قیمه کفن امساک نکنند بلکه سهل انگار
نمایند و مکروهات کفن چند چیز است اول بریدن کفن با آهن یا فولاد دوم تکسیر بودن آن پس اگر بکسر داشته
باشد بکسر اشتر آبکشند سوم آنکه آستین دار باشد بلی اگر میت با پیراهن خودش کفن کنند ضرر ندارد چهارم
تر ساختن ریسمانی که کفن را میدوزند با آب دهن پنجم بخور دادن کفن را بعود و بخوان ششم بکتان خالص
یا ممزوج کفن کردن هفتم نوشتن کفن را بسیاه در حال اختیار هشتم خوش بو کردن آن نهم بپارچه چرک و
غیر نظیف کفن کردن دهم بحریر مخلوط بغیر حریر کفن کردن یازدهم دوختن پارچهای کفن بلکه باید یک پارچه باشد
دوازدهم زیاد نمودن عدد پارچها را از مقداریکه واجب یا مستحب است سیزدهم دقت نمودن در قیمه کفن
و جد و جهد کردن در ارزانی آن چهاردهم عمامه را تحت الحنک نگذاشتن و بدون تحت الحنک بر سر پیچیدن
که عمامه بی تحت الحنک عمامه اعرابی و شیطانست مطلب یازدهم در تشییع جنازه است و اجر مشایعت کننده

در بیان [illegible] تشییع جنازه و اجر مشایعت کنند
در اخبار

مطلب یازدهم در ثواب تشییع جنازه و اجر مشایعت کننده آن

در اخبار معتبره بسیار ذکر شده است و اقلش اینست که از برای او ثبت میشود بهر گامی صد هزار حسنه و محو میشود
صد هزار گناه و بلند میشود صد هزار درجه و اگر نماز بر او بکند صد هزار ملک از برای او استغفار
نمایند و اگر تا وقت دفن حاضر باشد صد هزار ملک مشغول باستغفار از برای او باشند تا وقتیکه از قبر مبعوث
شود و آداب آن بسیار است اوّل آنکه چون جنازه را ببیند بگوید انا لله و انا الیه راجعون الله اکبر هذا ما
وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة
و قهر العباد بالموت و بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم دوم آنکه بر دارند جنازه بگوید
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات سیم آنکه جنازه را بدوش
دارند نه بر حیوان بار کنند مگر در حال ضرورت و حصول مشقت چهارم آنکه مشایعت کننده پیاده مشایعت کند
نه سواره مگر با عذر پنجم آنکه جنازه را از چهار جانب بردارد و تربیع نماید و بهتر آنست که ابتدا کند بدست
راست میت و بعد بپای راست و بعد بپای چپ و بعد بدست چپ و تربیع جنازه باعث آمرزش چهل گناه کبیره میشود
بلکه آمرزیده شود مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد ششم آنکه تعجیل ننماید در رفتن بر تشییع هفتم
آنکه پشت سر جنازه یا از دو جانب آن راه بروند هشتم آنکه جنازه را بثوب زرنگار و بسیار فاخر نپوشانند
نهم آنکه طواف دهند جنازه را بقبور انبیاء و ائمه علیهم السلام یا بقبور علما و صلحا دهم آنکه صاحب میت
پای برهنه یا بتغییر هیئتی که او را بشناسند راه برود یازدهم آنکه از راه نزدیک تر بقبر ببرند و از راه دور
باز آیند دوازدهم آنکه همراه میت چراغ و آتش و مجمره نسوزانند مگر آنکه شب تاریک باشد چهاردهم
آنکه حرف نزنند مگر بذکر و دعا و صلوات حتی آنکه وارد شده است در حدیثی که ترک سلام کنند بر مشایعت کننده
پانزدهم آنکه ننشینند اگر از برای دفن تعطیلی نباشد تا آنکه میت را در لحد بگذارند شانزدهم آنکه خنده
و لهو و لعب را ترک کنند هفدهم آنکه زنان مشایعت نکنند اگرچه میت زن باشد هیجدهم آنکه ترک کنند قول
ارفقوا به و ترحموا علیه و استغفروا له غفر الله لکم را زیرا که این کلمات مشعر است بگناه و تجبر و اهانت میت
و همچنین ترک کنند قول قفوا به را بجهة اینکه منافی تعجیل است نوزدهم آنکه در وقت مرور جنازه از جای خود
بر نخیزند مگر در جنازه یهودی در وقتیکه از بالای سر نشسته عبور کنند پس در آنوقت برخیزند که جنازه یهودی
از بالای سر او عبور نکند بیستم آنکه منع کنند کافر و منافق و فاسق را از مشایعت مطلب دوازدهم
در نماز میت بدانکه نماز میت از جملهٔ واجبات کفائیه است که بر همه واجب است لکن بفعل یکنفر از دیگران ساقط میشود
و اجر نماز میت بسیار است بلکه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرکه بر میتی نماز کند نماز کنند بر او
هفتاد هزار ملک و همهٔ گناهانش آمرزیده شود و هرگاه بعد از نماز بایستد تا آنکه میت را بقبر برسانند و پر کنند
قبرش را بهر قدمیکه بر میدارند ثواب از برای ایشان نوشته میشود مثل کوه احد بلکه وارد شده است از ائمه بزرگوار

مطلب دوازدهم در نماز میت

مطلب دوازدهم در نماز میت است

اگر هیچ مؤمنی نماز بر جنازه نکند همه گناهکارند مگر آنکه بهشت ... واجب کفایی ... مگر آنکه
باشد و فرقی نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید چنانکه گذشت ...
یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است فصل اول در بیان کسی
و اما شروط است بجمله شرط اول و دوم و سوم آنکه میت مسلمان ...
بر هر طفلی که زنده متولد شود و کمتر از شش سال باشد و نماز ... مستحب است
باشد یا بعضی از آن بنحوی که موجب غسل شود ... بعضی از ...
میت پیدا شود نماز از آن ساقط نشود بجهت اینکه حاضر ...
و الا بما انظاهر شرع باشد و اگر میت مشتبه شود بغیر اثنی عشری همه نماز باید
هفتم اینکه نماز کردن با قبل واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد هشتم آنکه
اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدنش باشد که اگر نماز نکرده دفن شده
مادامیکه بدنش متلاشی و خاک نشده باشد علی الاقوی فصل دوم در شرائط
بدانکه نماز کننده باید مسلم و مؤمن اثنی عشری و بالغ و عاقل باشد و نماز طفل ممیز اگرچه صحیح
بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط اولی است
هرچند بنحو صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده ولی میت یا مأذون از ولی
اولی است بر نفوذ و ولایت مختص باو است و مقدم است بر همه ورثه و ارحام و بعد از او پدر مقدم
ارحام است بر جد و احوط اینست که از جد و پدر میت هر دو رخصت حاصل نمایند و بعد از او ...
ولد ذکور بالغ عاقل اگر داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوصاً اگر ...
اولاد و اولاد اولاد میت است که اولی میباشند از برادر و خواهر میت و از عمو و ...
از اولاد مقدم است بر اولاد اولاد و هکذا و اگر همه ذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر اینکه ...
موجود باشد که در این وقت اذن اکبر معتبر است نه همه و اگر همه اناث باشند اذن همه معتبر است و اگر مختلف
در ذکوریت و انوثیت ذکور مقدم است و احوط استیذان از اناث هم میباشد و بعد از طبقه اولاد اجداد
و برادران و خواهران که طبقه ثانیه میباشند مقدمند بر عموها و خالها که طبقه ثالثه میباشند لکن
جد مقدم است بر جد مادری تنها و بر برادر پدری تنها و هر یک از این طبقات که از پدر و مادر هر دو
باشند مقدم است بر پدری تنها یا مادری تنها و هر یک از اینها که نزدیکتر است بمیت اولی است از آنکه دورتر
و وارث مقدم است بر غیر وارث و آنکه ارثش بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است و اگر چنانچه وارثی که ولی
محروم شود از گرفتن ارث مثل اینکه پسر پدر را کشته یا بالعکس یا اینکه پسر میت مسلم کافر باشد یا آنکه از ادنیا باشد

در بیان نماز کننده بر میت

در بیان کیفیت دفن میت است

روحی له الفداء حکایت را نقل کردند پس حضرت نماز بر مادرش پوشیدند که از زنها جمعی حضور
میکرد مادرش قصه را نقل نموده حضرت فرمودند که رفتن تو را عیب کنند بجهت اینکه عذاب قبر
خلق خدا را بعذاب خدا در قبر او از تربت حسین صلوات الله علیه بگذارند پس از آن اشتن برخلاف
سنت کرد از نزد او هفتم آنکه خاک زیر سرش را مانند بالش بلند کنند یازدهم آنکه خشتی یا کلوخی در پشت
بگذارند تا آنکه بر پشت نیفتد دوازدهم آنکه ولی یا شایسته او دهان خود را نزدیک گوش
میت ببرد و شانه راستش را بدست راست و شانه چپش بدست چپ بگیرد حرکت بدهد و تلقین کند
او را باعتقادات حقه که در نماز با دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید که در کتب معتبره مذکور است و بهتر آنست که
بعد از آن تلقین بهتر آنست که میت را پیش از تلقین نماید که جمع کرده باشد میان تلقین عربی و تلقین
کردن بلغت و زبان خود میت شاید اولی باشد سیزدهم آنکه لحد را بخشت و گل بپوشانند که
خاک بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا به پوشانیدن لحد کنند و در وقت پوشانیدن لحد بگوید
اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة
من سواک فانما رحمتک وسعت للطالبین واگر میت زن باشد ضمیرها را مؤنث آورد چهاردهم
آنکه در وقت بیرون آمدن از قبر از جانب پا بیرون آید بجهة احترام یا بجهة آنکه برای هر چیزی
درگاهی میباشد و در قبر طرف پا میباشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگوید انا لله وانا الیه
راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب
العالمین پانزدهم آنکه حاضران غیر از خویشان میت خاک را به پشت دست بر قبر بریزند شانزدهم آنکه در
وقت خاک ریختن یا وقت دیگر این بگویند انا لله وانا الیه راجعون هفدهم
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت شده که هر که از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر مؤمن بریزد
و بگوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله می‌نویسد خداوند بهر ذره حسنه هجدهم آنکه قبر را از زمین بلند کنند تا آنکه قبر
معلوم باشد و قصد زیارة او بکنند و نبش نکنند نوزدهم آنکه بلندی قبر را بقدر چهار
انگشت مضمومه تا انگشت گشاده قرار دهند بیستم آنکه بر روی قبر ریگ سرخ بریزند بیست و یکم آنکه
بر سر قبر میت بگذارند بیست و دوم آنکه آب بر روی قبر بریزند و آب را باین طریق بریزند که از سر قبر بجانب پا آیند
و از جانب پا بجانب سر باز گردند و اگر آب بماند بر وسط قبر بریزند و مستحب است آب ریختن تا چهل روز بلکه تا چهل ماه
نیز از احادیث بهم میرسد بیست و سوم آنکه آب را قطع نکنند و متصل بریزند تا آخر بیست و چهارم آنکه در وقت
آب ریختن رو بقبله باشد بیست و پنجم آنکه بعد از آب ریختن حاضران دست بلکه کف دست بلکه انگشتها در

بر قبر

در بیان کیفیت دفن میت است

استخوان چنان سست شده باشد که باندک صدمه ریزه و خاک شود پس آنهم جایز است و اما اگر سخت و صلب
باشد خلاف است اقوی جواز است و احوط ترک است حتی آنکه اگر باعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نموده
و بعد معلوم شد که خاک نشده و استخوانش باقی است احوط آنستکه دوباره پر کنند قبر را و باید آنکه شرط
جواز نبش در این صورت آنستکه یقین بخاک شدن حاصل شود و اما اگر ظن بخاک شدن حاصل باشد نه یقین هر
چند از اهل خبره باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بمظنه است و باید آنکه این شرط در حق قبور انبیا و ائمه
معصومین بلکه علما محتاجین بحقوق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان نمی‌پوسد و زمین و هوا
تصرف در ابدان ایشان نمیکنند عقلا و نقلا نیز مؤید میباشد در اینخصوص چنانچه شهید اول علی الله مقامه
در ذکری نقل می‌نماید از طرق عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمودند زندگانی
من خوبست برای شما و مردن من نیز خوبست برای شما عرض کردند یا رسول الله این چگونه میشود فرمودند اما
حیوة من خیر است بجهة آنستکه خداوند عالم فرموده در قرآن حمید که نیست خداوند متعال که عذاب کند ایشان را
و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما پس بجهة آنستکه اعمال شما عرض میشود بر من در
هر روز پس آنچه خوبست از خداوند متعال طلب زیادتی میکنم و آنچه بدست از خدا طلب مغفرت میکنم
عرض کردند چگونه میشود و حال آنکه شما خاک شده اید حضرت فرمودند حاشا و کلا باید دانست که
خداوند جل و علی حرام نموده است گوشتهای ما را بر زمین اینکه بخورد از او چیزی را و جسد صدوق را
در جماعتی بدیدند بلکه معروفست که اگر کسی غسل جمعه مدام بکند بدنش نمی‌پوسد دوم آنکه
میت را بیرون آورند یا آنکه ظاهر کنند که این نبش محرم است پس اگر میت ظاهر نشود اصلا مثل آنکه میت را با
صندوق یا تابوت بیرون آورند ضرر ندارد سیم آنکه مثل سرداب و نحو آن نباشد که در مثل سرداب و نحو
آن بیرون آوردن میت حرام است نه آنکه سرداب را باز کنند که میت دیگر را در او بگذارند که این نبش
محرم نیست چهارم آنکه بقصد دفن باشد پس اگر عاریة بگذارند در زمین مباح یا زمین غیر با اذن مالک
یا با جاره بقصد الامانت تا بیاید و نحو آن تا آنکه نقل کنند جایز است و بهتر آنستکه در اینوقت طوری
بگذارند که صدق دفن نکند پنجم آنکه زمین تمام آن یا بعض آن غصبی نباشد پس اگر در زمین غیر دفن
شود سهوا یا بجهل جایز است نبش قبر هر چند منجر بهتک حرمت میت شود و واجب نیست بر صاحب زمین قبول اجرت
باقی ماندن یا قیمت فروختن [?] هر چند وارث باشد بلکه اظهر آنست که از برای وارث بلکه از برای رحم میت بلکه برای هر
مؤمن قبول اجرت و قیمت میباشد و اگر اذن در دفن داده باشد و هنوز میت را در قبر نگذاشته باشند یا
گذاشته‌اند و قبر را پر نکرده‌اند و آنشخص رجوع از اذن خود نموده یا آنکه مرده او بوارث او منتقل شده یا
یا آنکه بدیگری فروخته است پس اگر با اینحال بدون اذن جدید دفن نمودند جایز است نبش قبر و اگر بعد از پر نمودن

در بیان کیفیت دفن میت است

۷ انکه بیهوش شده یا انکه مرده یا انکه بدن بدیگری منتقل شده در اینوقت جایز نبش
قبر رجوع نموده یا انکه بیهوش شده یا انکه مرده یا انکه بدن بکری منتقل شده در اینوقت جایز نبش
برای تحصیل نبش لازم است که میت در آن مکان باقی باشد یا انکه خاک شود ششم انکه بکفن غصبی یا غیر
جایز شاید بر علی الاقوی دفن نشده باشد که در این وقت جایز است نبش و واجب نیست قبول قیمه
شده جایز انکه دفن در مکان مناسب شده باشد پس اگر در مقبره یهود یا در مزبله یا در مکان
غیر مناسب دفن شود یا انکه در قبر نجاستی حاصل شود که هتک حرمت میت شود یا انکه با او دشمن دین
خدا دفن شود یا با زن اجنبیه دفن شود یا انکه در سر راه مسلمانان دفن شود که ضرر بر ایشان شود یا انکه
هتک حرمت میت شود بکثرت و در این وقت نبش قبر جایز است هشتم انکه خوف نباشد بر بدن
میت از بیرون آوردن میت از دشمن و یا حیوانی که در این وقت جایز است نبش بلکه لازم میشود که از
میشود نهم انکه بجهة نقل بمشاهد مشرفه و قرب جوار اولیاء و صلحاء و علماء و هر مکانیکه از جا
ثواب در او بیشتر و امن از عذاب در او زیادتر باشد نباشد الا جایز است بلکه بعضی گفته اند که جایز
هر چند هتک حرمت میت شود بلکه بعضی گفته اند که هر چند مستلزم پاره پاره شدن میت شود
و این حکم خالی از قوت نیست خصوصاً در شهید هر چند در شهید بلکه مسئله احوط ترک است دهم
انکه در قبر او یا در شکم او مال قیمتی مانده باشد چه از خودش باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل
گوشواره و انگشتر قیمتی که وصیت بدفن با او نکرده باشد که در این وقت جایز است نبش یازدهم انکه بجهة
اثبات حقوق و شهادة بر عین او نباشد پس اگر نبش کنند بجهة ارث یا بجهة عده زن یا بجهة جنایتی که بر
میت شده یا از میت شده جایز است نبش بشرط ضرورت و احتیاج بنبش پس اگر احتیاج نباشد بجهة
تغییر صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم انکه دفن شرعی شده باشد پس اگر در
گودی که بجای قبر برسد دفن شده یا انکه رو بقبله دفن نشده یا انکه از روی جبر رو بقبله دفن شده
یا انکه بی غسل و بی کفن و بی حنوط یا در غیر مکانیکه وصیت نموده و اذن اولیاء در آن نبوده دفن نموده
در این وقت جایز است نبش علی الاقوی و همچنین اگر فرض شود که میتی را دفن نمودند و هنوز پوسیده
نشده یا انکه نبش قبر او جایز نشده یا انحال نبش قبر او نمودند و میت دیگر را در ان قبر دفن نمودند حال
بخواهند که این قبر را نبش کنند بجهة دفن میت ثالثی مثلا پس باید در جواز نبش ملاحظه میت اول را نمایند
نه دوم را که اگر استخوان جسد اول باقی است نبش مرقوم حرام است هر چند فرض شود که استخوان جسد میت
دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده جایز است علی الاقوی نبش مرقوم هر چند
استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده باشد بلی احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهة انکه
هر چند حدوث دفن در حال تحریم بوده ولکن بقاء او بر وجه حرام نبوده در فرض مرقوم و شاید که از این

۸ ع

در بیان کیفیت دفن میت است

قبیل باشد دفن اموات متعدده در مشاهد مشرفه که غالبا مستلزم نبش است و علما منع نمیکنند بجهت
این احتمال یا از جهت احتمال وجود محمل صحیح دیگر یا از جهت اینکه علم به نبش در حین دفن ندارند و تعیین
مکان آنکه دیگری دفن شده ممکن ندارند و صحیح را نشناسند اشبهه محصوره نمیدانند و بر فرضیکه بدانند قاعده
شبهه محصوره معارضه با حمل فعل مسلم بر صحت نمیکنند یا از جهت اینکه علما قادر بر منع نیستند و ممکن که
جواز نبش قبر در وقتیکه خوف ضایع شدن میت یا پاره پاره شدن آن یا هتک حرمت میت نباشد برای تدارک
اصل غسل که تمام اغسال ثلثه و یا بعضی از آنها داده نشده باشد اصلا هر چند بجهت عذر باشد یا بجهت
غسل فاسد یا بجهت اصل کفن یا تمام کفن یا وصف کفن بلکه برای سایر واجبات دفن بلکه برای تدارک نماز خالی از
قوه نیست هر چند برای تدارک نماز لاحاجة به نبش نیست بجهة امکان نماز کردن بر قبر سیم آنکه بجهة
ادخال بعضی از اجزاء آنمیت نباشد پس اگر سر میت را بعد از دفن بدنه ملحق ببدن نش کنند ضرر ندارد هر چند
مستلزم نبش قبر و اظهار جسد میت شود علی الاقوی ولکن جایز آنکه در پهلوی میت بنحوی دفن نمایند که
ظهور جسد میت نباشد چهارم آنکه مظنه زنده شدن میت در قبر نباشد پس اگر احتمال عقلائی برود که
زنده شده در قبر در این وقت نبش جایز است پنجم آنکه نبش از روی اختیار باشد ششم آنکه نبش قبر
بجهة اصلاح مشاهد یا که انبیاء را در آنجا دفن کرده اند نباشد والا جایز است بلکه بعضی ذکر کرده اند که جایز است
نبش اگر چه بجهة اصلاح محل دفن و مقبره باشد بلکه گفته اند که جایز است نبش اگر در خانه دفن شود و تعمیر خانه
موقوف باشد به نبش مثل آنکه از جهت اضطرار که باید محل قبر را چاه قرار دهند یا آنکه بنیان دیوار قرار دهند
و بدانکه لازم نیست بعد از نبش قبر هر چه حرام باشد و چه نباشد آنکه میت را دوباره در همان قبر که نبش
کرده اند دفن کنند بلکه اولیا است یا دیگران با اذن اولیاء هر جا که خواهند دفن کنند و بعضی از بزرگواران
بر کسیکه عمدا میت را از قبر بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او بخصوص نه دیگران فرموده اند
که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود و این در صورتی متجه میباشد که این شخص بداند اذن ولی را
در غیر مکان اول که دفن شده والا لزوم اعاده در همان مکان اول مشکل است پس مدار دفن بعد از نبش
در حق همه مردمان اذن اولیاء میباشد علی الاحوط حتی در جائیکه استخوان میت باقی باشد که بعد از نبش
استخوان را در همان مکان دفن کنند یا جائیکه ولی اذن بدهد هر چند احتمال سقوط اذن ولی در مثل میت
استخوان شده یا متلاشی شده خالی از قوه نیست ولکن احتیاط اولی است دویم و سیم و چهارم از محرمات
سیلی بر رو زدن و رو خراشیدن و گیسو بریدن بلکه جماعتی ذکر کرده اند که حرام است دریدن گریبان و پاره
کردن جامه از برای غیر پدر و برادر و اما در حق پدر و برادر جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق برادر
نیز بمقتضای بعضی از اخبار دور نیست که مستحب باشد و قبر را خارج از شعار زنان نیز بعضی حرام دانسته اند

دویم و سیم و چهارم

ونوحه که مشتمل بر دروغ و بکلمه ویل و هلاک باشد نیز حرام دانسته‌اند و اما نوحه بحق چه بشعر و چه غیر
شعر ضرر ندارد بلکه جایز است که نوحه کنند و مزد بگیرند بر نوحه سرائی چنانچه وقف بر نوحه کننده‌ها
و وصیت برای ایشان نیز جایز است بلی نوحه در شب را مکروه دانسته‌اند نه گریه را بلکه گریه مطلقا
جایز و کراهت ندارد و حرمت نیز ندارد مگر آنکه مشتمل بر جزع و بی صبری و عدم رضاء بقضای
خداوند باشد که در آنوقت اگر حرام باشد از جهت دیگر است و بعضی مکروه دانسته‌اند نشستن
از برای تعزیه را زیاده بر یک روز و زیاده و روز بلکه از بعضی حرمت استفاده می‌شود و حرمت و کراهت
هر دو ضعیف است بلی مضایقه نیست کراهت نشستن زیاده بر یک روز بالذات با قطع نظر از قصد
دیگر مثل آنکه قصد نماید در نشستن زیاده بر یک روز زیاده شدن قرائت قرآن و دعا و فاتحه برای میت را
تا اینکه از برای میت رفع شدت و سختی شود و لکن حرمت این مذکورات و کراهتش در حق عزای اولیاء الله بانسبت
است و لما ادری حق اولیاء الله از انبیاء و ائمه اطهار و فاطمه زهرا بلکه علما و شهدا حتی شیعیان محل اشکال
است چنانچه استحبابش نیز ثابت نیست بالنسبة بخصوص آنچه آن بزرگوار یعنی سید الشهداء روحی و روح
العالمین فداه نهی کرده‌اند اهل بیت طاهره خود را از آن مثل رو خراشیدن و صدا بلند کردن بلکه
سیلی بر رو زدن بلکه مطلق طپانچه زدن چه بر سر و چه بر رو بلکه دست بر زانو زدن که در بعضی از
احادیث هست که مورث حبط اجر و ثواب است هر چند آنچه داخل در تعزیه داری و حرمت شعائر الله
باشد و حرمت آن معلوم نباشد ضرر ندارد انشاء الله تعالی تتمه هرگاه زنی حامله باشد و بچه‌اش در
شکمش مرده باشد و علم بمردنش حاصل شده باشد پس اگر خوفی در بودن طفل در شکم برای زن حامله نباشد
بودنش ضرر ندارد و اگر خوف باشد باید کاری بکنند که آن طفل از شکم بیرون بیاید بهر نحوی که ممکن باشد
و بهر علاجی که میسر شود و لکن مقدم بدارند آنچه را که بحال طفل و حامله آسانتر و ملائم‌تر است هر چند
باین طور که دست را داخل در فرج زن نمایند و طفل را پاره پاره نمایند و بیرون آورند از جهت حفظ
مادر و مباشر این امر اولا شوهر و بعد زنان شوند با امکان و با عدم امکان مردانیکه محرم باشند
از پدر و برادر و پسر و با عدم امکان مردان بیگانه و اگر حامله بمیرد و بچه زنده باشد پس اگر ممکن
باشد بیرون آوردن بچه بدون پاره کردن شکم میت همان متعین است و با عدم امکان پهلوی چپ
بشکافند و بچه را بیرون آورند و بعد از آن بدوزند هر چند قطع نداشته باشند بزنده ماندن
بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد مرد باز لازم است
اخراج طفل بلکه کافی است در لزوم اخراج طفل اینکه اگر در شکم بماند و دفن کنند زودتر خواهد مرد
و اگر موت و حیوة طفل معلوم نباشد شکافتن جایز نیست و هرگاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد

خاتمه در بیان اغسال مستحبات

باقبول نمودن تمامی بنحوی که ضرر بحال اش نباشد او را عذر تقدیم غسل جمعه قرار نداده بلکه اگر متمکن پنجشنبه
شود استعمال آب در روز جمعه متیسر اگر لا یتوقع بوجود نباشد از وقت قضا بقه از تقدیم جمعه در یوم
نیست و اگر با اعتقاد نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه را و در اثنای غسل معلوم شد بودن آب تمام کرد
غسل را بقصد مرفوم مشروع نیست و ظاهر اینست که حدث شخص بخوان بلکه جنابت مانع از مشروعیت
غسل جمعه نیست چنانچه تقدیم با تعقیب وضوء شرط صحت غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه بعد از
جمعه با نوم و نحو آن از مبطلات وضوء مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی ذکر کرده اند که حدث واقع
در اثنای اغسال زمانیه مطلقا ضرر ندارد بلکه بعضی فقها ذکر کرده اند که هرگاه کسی غسل جمعه بکند با عقیده
اینکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بوده و یا نه در جمعه نبوده یا آنکه شنبه بوده
یا با اعتقاد پنجشنبه از جهت تقدیم یا با اعتقاد شنبه از جهت قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه
بوده در هر دو فرض غسل صحیح است و مجزی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از اغسال زمانیه را
قصد نموده و بعد معلوم شد که آن زمان مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا آنکه قصد جمعه نموده
بعد معلوم شد که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن غسل مستحب است در آن وقت انصراف
ولکن صحت غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت قضا ممتد است از زوال روز جمعه تا غروب
روز شنبه بلکه امتداد وقت قضا تا جمعه دیگر خالی از قوه نیست چنانچه در حدیث نیز وارد است ولکن
چون خلاف مشهور است اقتصار نمایند در قضا بهمان روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه قضا نکنند
که از بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه میباشد نه شب شنبه و بعضی شرط کرده اند
در مشروعیت قضا تمکن از اداء و ترک نمودن آن را عمدا یا سهوا یا جهلا که اگر ترک نموده از جهت عدم
تمکن از استعمال آب در وقت اداء مشروعیت قضا ثابت نیست ولکن مشروعیت قضا حتی با عدم تمکن از
اداء خالی از قوه نیست خصوص اگر نذر کرده باشند غسل جمعه را و ترک نموده عمدا یا سهوا هر چند
عمد کفاره را باید بدهد بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب در وقت اداء و در اداء
این متمکن از اداء شد اعاده نماید آن غسل را در روز جمعه هر چند بعضی اعاده را مشروع ندانسته
بلکه اگر در روز جمعه اعاده ننموده قضا نماید بلی اگر متمکن از اداء نشده قضا ساقط
اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن از اداء میباشد و اگر تمکن از قضا باشد نه از اداء اعاده
مشروع نیست ولکن مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه نداریم بجهت احتمال اطلاق
و آخر وقت اداء افضل است از اول وقت و اول وقت قضا و هر چه نزدیکتر باداء میباشد افضل
از آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء منقول است که هر که غسل جمعه

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین پس از غسل و دعا پاک میکند او را جمیع گناه
روز [illegible] از اغسال زمانیه غسل در ماه مبارک رمضان است در لیالی طاق و جمیعا غسل مستحب است و در عشر
آخر نیز جمیعا غسل مستحب است چنانچه در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در هر شب از دهه آخر
ماه مبارک رمضان میان مغرب و عشا غسل میکردند و در شب بیست و سیم بخصوص دو غسل مستحب است یکی در اول
شب و یکی در آخر شب بجهة نماز شب یا وقتی از آخر شب که در آن نماز شب میخوانند و جایز است اگر اقتصار نماید بغسل اول
چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است اگر بملاحظه غسل مطلق شب قدر یا طاق یا دهه آخر
رمضان المبارک اگر غسل اول شب را نموده یک غسل در وسط شب و یک غسل در آخر شب نماید به نیة غسل در وسط
شب بعلم مشروعیة غسل آخر شب نمیشود چنانچه مشروعیة غسل مخصوص باول شب سبب علم مشروعیة مطلق غسل آخر
شب بلکه اگر غسل مخصوص باول شب را بجا آورده ترک نماید غسل مطلق شب را بجهة قوة احتمال اتحاد [illegible]
بعضی از بزرگواران فرموده اند که اگر نیة شب غسل نموده ترک نماید غسل در آخر شب را بجهة احتمال [illegible]
و تنصیص مخصوص در مشروعیة غسل آخر شب و این سخن خالی از دقتی نیست هر چند خالی از مناقشه نیز نیست و در شب اول
غسل در نهر جاری مستحب است و مستحب است که کف آبی بر سر بریزد که باعث رفع خارش از بدن میشود و ظاهر
نهر آنستکه در او غسل کنند چه با نهر ماس و چه بی ترتیب ولکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده اند که اگر آب از بیرون
بریزد بجای دیگر و غسل کنند در جای دیگر چه ترتیبی و چه ارتماسی عمل بحدیث کرده است و شرط نیست بودن در نهر
و این هر چند محتمل است ولکن مخفی نیست که دلیل ایشان کافی نیست و مخیر است که این سه کف را بعد از غسل بر سر بریزد
یا قبل از آن و ظاهر اینستکه این سه کف عمل مستقلی میباشد نه جزء غسل میباشد و نه شرط آن بلکه ظاهر اینستکه
در اول هر سال یعنی محرم نیز این غسل مستحب میباشد چنانچه استحباب غسل مخصوص بشب نیست بلکه غسل و سه کف آب بر سر
ریختن در اول روز سال از محرم یا ماه مبارک نیز مستحب میباشد که هر دو اول سال میباشد بلکه مجلسی اعلی الله
مقامه در زاد المعاد میفرمایند که در جمیع شبهای ماه مبارک رمضان غسل مستحب است ولکن روایت صحیحی که ظاهر
الدلالة باشد بر نخورده ایم بلکه بر فرض دلالت استحباب غسل در جمیع لیالی شهر مبارک رمضان بدلیل ظاهر الدلالة
بر استحباب غسل در جمیع اجزاء شب نیز بر نخورده ایم بلکه در خصوص بین عشائین وارد شده است ولکن مجرد فرمایش
این بزرگوار کافی است در استحباب غسل در هر جزئی از اجزاء شبهای ماه رمضان که باشد بنا بر این عدد غسل
لیالی شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر اخبار [illegible] غسل خواهد بود و جایز است که غسل شبهای ماه مبارک را در حال
سقوط قرص شمس و حال غروب آن بجا آورد چنانچه در حدیث است [illegible] غسل شب عید فطر و عید قربان که در جمیع
اجزای این دو شب ظاهر اینستکه غسل مستحب باشد هر وقت از شب که باشد ولکن در بعضی از روایات است که غسل در اول

اغسال شبهای ماه مبارک رمضان

غسل شب عید فطر

شب را بعد از غروب آفتاب نماید چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که روایت شده که غسل شب عید را اول آن
بجا آورد اگر معلوم شود که شب عید است چهارم غسل در روز عید فطر و عید قربان بلکه بعضی از
علما غسل او را واجب دانسته اند بلکه بحدی ثابت است که اگر کسی غسل عید را فراموش نموده و در وقت مقرر نکرده
باشد و وقت باقی باشد غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات آمده که غسل عید قربان واجب
است مکر در منی و محمول است بر علم تاکد استحباب بجهة کمی آب یا ضیق وقت و این دو غسل را از طلوع فجر بجا آورد
تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آورد نیت نه بقصد قضا و نه بقصد ادا
انشهر بنماید و مستحب است که غسل روز عید فطر را در نهر جاری بنماید و هر گاه نهر جاری نباشد خود
بنفسه از چاه و بخوان بخصیل آب نماید از روی خشوع و فروتنی و باید غسل را در زیر سقف یا دیواری
و مبالغه در ستر نماید و در وقت اراده غسل در روز عید فطر بگوید اَللّٰهُمَّ اِیمَاناً بِکَ وَ تَصْدِیقاً
بِکِتَابِکَ وَ اتِّبَاعَ سُنَّةِ نَبِیِّکَ پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند و بعد از غسل بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ
کَفَّارَةً لِذُنُوبِی وَ طَهِّرْنِی اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ عَنِّی الدَّنَسَ چنانچه در روز عید فطر وارد است در روز عید اضحی نیز اگر
با این طریق عمل نماید شاید بهتر باشد پنجم غسل روز ترویه که هشتم شهر ذی حجه باشد ششم
غسل در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد هفتم غسل در روز عید غدیر که هجدهم شهر
ذی حجه باشد پیش از زوال به نیم ساعت یا هر وقت که بخواهد و لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر
است هشتم غسل روز مباهله که بنابر مشهور بیست و چهارم ذی حجه میباشد بلکه اگر غسل مباهله را در بیست
یکم یا بیست پنجم یا بیست هفتم بلکه در همه این ایام نیز نماید باحتمال آنکه روز مباهله باشد شاید بهتر باشد
و بعضی گفته اند که این غسل بجهة عمل مباهله با هر دشمن دین باطل میباشد نه آنکه بجهة روز مستحب شده باشد
و مضمون بعضی از این نیست هر گاه مباهله با مطلق خصم را در این اعصار مشروع بدانیم نهم غسل شب نیمه رجب و
شب نیمه شعبان دهم غسل روز مبعث که بیست هفتم شهر رجب است یازدهم غسل روز مولود که هفدهم ربیع
الاول میباشد و اگر در دوازدهم ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد باحتمال آنکه روز ولادت آن بزرگوار این
روز باشد شاید بهتر باشد دوازدهم غسل نهم ربیع الاول سیزدهم غسل روز نوروز و در تعیین آن
اختلاف عظیم میباشد و لکن اگر در روز اول از سال فرس که روز اول انتقال شمس به برج حمل باشد غسل نماید
بلکه هر روزی که احتمال بوده که روز نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بهتر باشد چهاردهم غسل در [illegible]
پانزدهم غسل روز نیمه رجب المرجب چنانچه بعضی ذکر کرده اند بلکه از بعضی روایات استفاده میشود غسل
روز اول رجب و روز آخر آن نیز میشود شانزدهم غسل روز دحو الارض که روز پهن شدن زمین است که روز
بیست پنجم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی علما ظاهر میشود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف بلکه

چهارم غسل روز عید

پنجم غسل ترویه

ششم غسل عرفه

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

هر مکان شریف دوم از اغسال مستحبه غسل مکانی میباشد که شرافت مکان باعث مشروعیت و سبب استحباب آن
شده است مثل دخول مکه و مدینه و دخول حرم مکه و مدینه و غسل دخول خصوص خانه کعبه و غسل دخول
مسجد الحرام و مسجد النبی صلعم و مثل غسل برای دخول مشاهد مشرفه و تداخل اغسال اربعه از دخول حرم مکه
و دخول خود مکه و دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله و اغسال ثلاثه در حرم مدینه و خود مدینه و
مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه بملاحظه غسل زیارت حضرت رسول الله صلعم تداخل اغسال اربعه نیز
جایز است و اگر مکرر تداخل شود و غسل را مکرر کنند بهتر است خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد سیم
از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که بعد از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن وزغ
که چلپاسه باشد که از زیادتی ثواب کشتن او و تفال الخروج از گناهان و شکرانه این نعمت غسل مستحب است بلکه
این غسل نیز غسل توبه میباشد بلکه در حدیث است که هر که او را بکشد مثل اینست که شیطانی را کشته باشد
و بیک ضربه کشتن ثوابش بیش از دو ضربه کشتن است و همچنین اگر کشتن به یک ضربه دلیل بر کمال ایمان است دوم
غسل کسیکه مس میت نماید بعد از آنکه غسل داده شده باشد سیم غسل مولود که مستحب است غسل طفل
بعد از ولادت و از بعضی تحدید این غسل بیک روز یا دو روز شده است و امتداد تا روز هفتم نیز محتمل است و
اولی عدم تحدید بمرقوم است بلکه بعضی گفته اند که غسل مولود باید آنقدر طول نکشد بنحوی که غسل مولود
صادق نباشد و بعضی غسل ارتماسی را در غسل مولود جایز ندانسته اند چهارم غسل توبه از معاصی
خصوص کبیره و خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسیکه برود برای دیدن مصلوب که
او را بر دار کشیده اند مرده باشد یا زنده باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد از ابتدای بر دار کشیدن
نه از روز مردنش و بشرط آنکه نظر نیز متحقق شود بعد از سه روز اگر بنحو بر دار کشیده باشند چون زیاده
بر سه روز حرام است باقی گذاشتن مصلوب بر دار پس غسل نماید بجهة عقوبه بلکه بعضی گفته اند که اگر
مصلوب باطل باشد در روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی علماء نقل شده است که حرام است رفتن
بسوی مصلوب از مسلمین بعد از سه روز بقصد آنکه نگاه کند او را بعد از سه روز بلکه غسل او را لازم
و واجب دانسته توبه از او را بلکه گفته که غسل شرط صحت توبه میباشد و در حدیث است که هر کس برود بسوی
کسیکه بر دار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل او و بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی
باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد
سه روز باشد غسلی نیست و نیز شرط کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و نه نظر
اجباری و شرط کرده اند که نظر برای غرض صحیح مثل اداء شهادة یا تحمل شهادة بر عین او نباشد ششم
غسل کسیکه تفریط نموده است در بجا آوردن نماز کسوف و خسوف در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد و احتمال

۷۴ دوم اغسال مکانیه میباشد

سیم اغسال فعلیه میباشد

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

دارد که این غسل برای قضاء این نماز باشد که بعد بجا میآورد هفتم غسل برای کسیکه شاید
امر یکه موجب غسل و باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده باشد در این وقت بملاحظه احتیاط مستحبست که این
امر غسل نماید هشتم غسل برای کسیکه بر او آب مظنون النجاسه ریخته شده باشد نهم برای کسیکه
از دیوانگی خوب شده باشد دهم برای کسیکه غسل ناقص بجا آورده از جهة عذر مثل جبیره و غسل دادن
دیگری او را از جهة ضرورة و عجز و نحو آنکه مستحبست که غسل را بعد از زوال عذر اعاده نماید یازدهم
غسل برای کسیکه در ثوب مشترك منی ببیند و شرعا معلوم نشود که از کیست دوازدهم غسل از برای کسیکه
قبل از مردن جنب شده بود با آنکه مطلق سبب اغسال را رفع حدث اکبر برای او حاصل شده پس غسل دهنده میت را
برای آن سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل از برای ظهور آثار سماویه چهاردهم غسل از برای زنیکه
خود را خوشبو کند برای غیر شوهر خود که در حدیث است که قبول نمیشود از او نماز مگر آنکه غسل کند
از طیب خود مثل غسل کردن از جنابت و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن
طیب باشد نه غسل کردن از جهة آن پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد شانزدهم غسل
از برای کسیکه شراب خورده باشد و بخوابد در شب که مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که نیست کسیکه در شب مست بخوابد مگر آنکه عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجبست بر او
که غسل جنابت کند باعتبار آنکه شیطان با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند قبول نمی نماید حق تع از او
نه توبه او نه کار خوبی که بعد از او کند و غیر شراب از سایر مسکرات این حدیث شامل است چهارم
از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که غسل برای او قبل از فعل مستحبست و آن نیز بسیار است اول و دویم
از برای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر سیم و چهارم از برای طواف زیارة و طواف نساء پنجم و ششم احرام
و عمره چنانچه انشاء الله تع بتفصیل میآید و از برای زیارة پیغمبر و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیا و اوصیا صلوة
الله علیهم بلکه بعضی ملحق کرده اند زیارة اموات مؤمنین را بلکه احیاء ایشان را نیز هر چند در هر دو
تامل است و استحباب غسل زیارة ائمه چنانچه ثابت است در حال ممات ایشان همچنین ثابت است در حال حیوة ایشان
بلکه زینة در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد ملاقات هر امام بلکه فرق
نیست در استحباب غسل زیارة دور و نزدیک هفتم از برای نماز حاجة بلکه برای خود حاجة خواستن نیز
هشتم برای طلب باران نهم از برای نماز طلب خیر از خدا یا استخاره دعائیه باتفاق بلکه برای خود استخاره نیز
مستحبست چه بقال باشد و چه بدعائیه دهم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا میآورند و در زاد المعاد بتفصیل
مرقوم است یازدهم از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده عود بجماع داشته باشد و بعضی این
را مذهبیه نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد مولود

خاتمه در بیان اغسال مستحبات

دوازدهم و سیزدهم غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چهاردهم غسل برای
نماز شکر پانزدهم غسل برای اخذ تربت طاهره سید الشهداء روحی له الفداء بتفصیلیکه در کتب زاد
و تحفه و غیره مذکور است شانزدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد خصوص سفر زیارت سید الشهداء
روحی له الفداء هفدهم غسل از برای کسیکه بخواهد ائمه هدی صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که در
حدیث است که هر کس را حاجتی باشد بخدا و اراده داشته باشد که ائمه را ببیند و بشناسد قدر و مقدار
خود را در پیش ایشان و محتمل است که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را سه شب غسل نماید که در این
شب مناجات بما نماید بدرستیکه خواهد دید ایشان را و آمرزیده خواهد شد بواسطه ما هیجدهم
اعاده غسل احرام از برای کسیکه بخورد یا بپوشد چیزی را که جایز نیست از برای محرم نوزدهم اعاده غسل
احرام از برای نائم و محدث بحدث بیستم اعاده غسل بلد یا حرمین و مسجدین و زیارت از برای محدث بعد
غسل بیست و یکم غسل برای نماز شب بیست و دوم غسل مظلوم یعنی مظلومیکه بخواهد
بدرگاه خداوند متعال شکایت کند از ظالم و نماز کند پس غسل میکند و دو رکعت نماز میکند در زیر آسمان
پس دعائیکه مرویست بخواند و آن اینست اللهم ان فلان بن فلان قد ظلمنی و لیس لی احد اصول به علیه غیرک
فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذا سئلک به المضطر اجبته فکشفت ما به من ضر و مکنت له فی
الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة
و در جای فلان بن فلان اسم ظالم و پدر او را ذکر میکند و اگر بزبان خود شرح ظلم نماید خوبست خصوص
اگر مضمون دعا باشد که بهتر است بیست و سیم غسل نماز برای کسیکه خوف از ظالم داشته باشد که غسل
میکند و دو رکعت نماز بجا میآورد و دو زانوی خود را برهنه میکند و نزدیک مصلای خود قرار
میدهد پس صد مرتبه میگوید یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک استغیث فصل علی
محمد و آل محمد و ان تلطف بی و ان تغلب لی و ان تمکر لی و ان تخدع لی و ان تکید لی و ان تکفینی مؤنة و بجای فلان
ابن فلان اسم آن شخص و پدر او را میبرد و ظاهر آنست که دعای بعد از این دو غسل شرط صحت نباشد بیست و
چهارم غسل از برای دفع و رفع نازله از بلایا بنحویکه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد و
در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید و بیست و پنجم اعاده غسل بقصد تجدید بلکه نو بودن چنانچه از
بعضی ظاهر میشود هر چند خالی از اشکال نیست بیست و ششم برای فعلیکه تفرجویند بجا آورد انفعال
بیست و هفتم غسل از برای حجامت هر چند بعضی روایت وارده را بلفظ جمعه خوانده اند نه حجامت بیست و
هشتم غسل از برای ذبح و نحر و حلق و رمی جمار سی ام غسل از برای نماز طلب باران
هر چند ظاهر بعضی آنجا غسل از برای خود طلب باران نه نماز طلب باران باشد لکن لازم است تنبیه بر خلاف

خاتمه در بیان احکام اغسال مستحبه

اول آنکه اگر غسل نموده برای زیارت یا عملی در اول روز باقیست غسل او تا تمام روز چنانچه اگر غسل نمود
برای زیارت مثلاً در اول شب باقی است غسل او تا تمام شب بلکه اگر در اول روز غسل نموده باقیست غسل او
تا آخر شب بعد از آن روز چنانچه اگر در اول شب نموده باقیست غسل او تا آخر روز بعد بلکه اگر در وسط
روز یا شب مثلاً غسل نموده باقیست تا وسط روز دیگر یا شب دیگر پس عمر اغسال فعلیه که قبل از فعل بجا
میاورند یکروز یا یکشب بلکه یکروز و شب بلکه بقدر بیست و چهار ساعت باشد میباشد دویم
آنکه نواقض وضو حتی نوم مبطل اغسال فعلیه نمیشود پس غسل مزبور باقی است برای فعلیکه برای
او غسل نموده اگرچه خوابیده باشد یا حدثی از او صادر شده باشد و همچنین در غسل احرام و برای
افعال بلکه غسل برای او مستحب میباشد بلی اعاده مستحب است هرگاه صادر شود یکی از نواقض وضو خصوص
خواب و خصوص اگر نواقض وضو در اثنای اغسال مستحبه صادر شود سیم آنکه اغسال زمانیه از قبیل
غسل روز عید فطر و لیالی رمضان و نحو آن از چیزهائیکه مخصوص قضا برای آن وارد نشده جایز است قضا
نمودن خصوص اگر با احتمال مطلوبیت باشد هرچند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و در غیر
غسل در شبهای قدر چهارم آنکه بعضی تقدیم غسل زمانیه را بر وقت نظر به ظاهر ادله و اخبار مشروع نمیدانند
الا در غسل جمعه از برای کسیکه خوف نبودن آب را داشته باشد و محتمل است که این حکم را جاری بدانیم در
سایر اغسال زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال آب را در زمان مجوز تقدیم بدانیم و غسل را در
مرتبه با احتمال مشروعیت تقدیم میشود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی از علما ظاهر میشود که غسلها
با قطع نظر از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و خیر میباشد مثل نماز و روزه و این محل تامل میباشد هر
مراعات این قول ضرر ندارد ششم آنکه اغسال فعلیه که گذشت که بر دو قسمند یک قسم آنکه فعل یا امری
سبب مشروعیت غسل شده که استحباب غسل بعد از حصول آن امر میباشد مثل تقصیر در بجا آوردن نماز
کسوف یا خسوف یا سعی بجهت دیدن بردار کشیده یا بجهت کشتن چلپاسه و قسم دیگر آنکه غرض و غایت انجام فعل
باشد اما اغسالیکه فعل سبب مشروعیت آنست غسل را موخر میدانند و ممتد است وقت آن تا مدت عمر بلکه
آنکه موقت بوقت خاصی باشد هرچند فوری میباشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اما غسلیکه غایت
آن فعل باشد مقدم میدانند غسل را ولکن با فاصله زیاد مثل یک روز و دو روز و سه با تاخیر انداختن آن عملی که
برای او غسل کرده هرچند تعجیل و مقارنه شرط نیست هفتم آنکه اغسال مستحبه مکانیه و زمانیه و
فعلیه هیچیک رافع حدث نیست پس محتاج میباشند در رفع حدث اصغر بوضو چه قبل از آن چه بعد
از آن و چه در اثنای آن هشتم آنکه اگر اغسال واجبه و مستحبه با هم جمع شود مثل دخول وقت نماز یا
نماز قضا یا نماز آن و لکن سبب آن موجود شده باشد مستحب است بجا آوردن آن با نیت جنابت چنانچه

۷۷ ... عمر اغسال ... ۸

روییه نواقض وضو نواقض اغسال فعلیه نمیشود

لبا

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

بسا میشود که مستحب نیز میشود تا بجا آورد غسلی برای مثل زیارت و خواندن دعا و تلاوت قرآن و همچنین
انکه اغسال زمانیه را اختیار جایز نیست که مقدم بدارند بر آن زمان مگر غسل لیالی قدر بلکه
غسل شبهای ماه مبارک رمضان از اول چنانچه گذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه بعضی از
علما روایت کرده اند چنانچه گذشت و احوط با اختیار عدم تقدیم اغسال زمانیه است مطلقا و اغسال
مکانی پس باید که پیش از دخول در آن مکان باشد هر چند جواز غسل بعد از دخول در آن مکان نیز خالی
از قوه نیست دیگر انکه اگر کسی غسل واجب کند حاجت بغسل مستحب نمودن ندارد هر چند التفات
بغسل مستحبی نداشته باشد یا انکه التفات داشته و قصد آن نکند بلکه قصد عدم نیز بکند کفایت
واجب از غسل مستحب نیز خالی از قوه نیست بجهة قوه احتمال حصول غرض از غسل مستحب بغسل واجب بنحو
اکمل پس اگر جنب غسل جنابت نموده در روز جمعه مثلا احتیاج باعاده غسل از برای روز جمعه و زیارت
و سایر اغسال مستحبه ندارد هر چند تداخل اغسال را در واجب و مستحب جایز ندانیم یا آنکه بر فرض جواز
تداخل وقوع تداخل را مشروط بقصد آنها جمیعا بدانیم بلکه اگر بملاحظه احتیاط و احتمال زیادتی
کمال بعد از غسل واجب غسل مستحبی نیز نماید شاید بهتر باشد و دیگر آنکه مقصود از اغسال
فعلیه غالبا دو چیز است یا کمال فعلی میباشد که بعد از آن بجا میاورد که غسل رفع منقصت آن مینماید
یا جبران عمل مرجوحی میباشد که از او صادر شده و غسل مولود یا بجهة حصول معنویست در طفل
یا بجهة رفع مس شیاطین و اجنه و نحو آن دیگر از انکه بعضی از اجلاء علما ضبط اغسال هشتاد را
نموده اند بلکه بصد نیز رسانیده اند و همه اغسال را بر سه قسم نموده اند زمانیه و فعلیه و مکانیه را
داخل در فعلیه نموده اند که دخول در مکان فی الحقیقه سبب مشروعیت غسل است و فعلیه را دو قسم نموده اند
غایتیه که فعل متاخر غایت غسل است و سببیه که فعل سابق سبب مشروعیت غسل شده است و این تقسیم هم ضرر
ندارد چنانچه تقسیم باربعه نیز ضرر ندارد هر چند ضبط عدد بصد یا بکمتر یا بیشتر و ارجاع همه اغسال
بثلاثه یا اربعه و اندراج بعضی از افراد در بعضی از اقسام نیز محل مناقشه است فالله العالم مقصد سیم
در تیمم است باید دانست که تیمم واجب است در صورت ممکن نشدن وضو و غسل بجهة امور اول نداشتن آب بجهة
نبودن آن در وقت نماز هر چند در خارج وقت آب یافت شود چه بودن آب در حضر باشد یا در سفر سفر
معصیت باشد یا طاعت دوم نرسیدن باب بجهة ترس درنده و دزد و فساق و دریدن و غلام امرد و صبا
طلب حسن بغیر حق یا اهانت بغیر حق یا خوف جان و ناموس و مال اگر معتنی به باشد نه مثل آنکه آنقدر کم باشد
این خوف بر آید موثر باشد و مدار خوف بر غالب ناس میباشد پس جبان و شجاع رجوع بغالب ناس نمایند
بلی اگر از دور شبحی ببینند گمان دشمن یا شیر درنده بکنند و تیمم بکنند و خلاف آن معلوم شود تیمم صحیح است

مقصد سیم در تیمم است و وجوب آن شرایط چند شرط است

مقصد سیم در بیان تیمم است

سیم

چنانچه اگر چیزی مفرط منشاء عرض مرض دیگر مثل ناخوشی یا جنون شود باعث تیمم میشود سیم نرسیدن آب
بسبب زمین گیر بودن که نتواند خود را باب برساند با آنکه ناخوش است و کسی نیست که باو آب برساند یا از بسیار
نبودن رفتن بجا مونه بودن الات آب کشیدن هر چند به نبودن جامه و شال کمر و عمامه و نخواستن آنکه
بکمر ببندند و هر چند پاره کردن عمامه باشد یا نرسانیدن جامه باب که چون آب کند و از وضو
بسازد مادامیکه متضرر نشود پاره کردن نظر بکه تجدید آن میباید با آنکه باعث تشفیه عقلا گردد

چهارم

چهارم آنکه خوف ضرر در استعمال آب باشد بحادث شدن مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن

هر چند

مرض هر چند شک داشته باشد بنحویکه باعث صدق خوف شود اگر شکش از وسواس نباشد
و قول طبیب کی باعث مظنه باشد شود معتبر است و الا مراعاة مظنه خود نماید از تجربه حاصل شود
یا آنکه بحسب غالب احوال خود و تجربه سابقه بفهمد و اگر مرض جزئی و بسیار کم باشد که عقلا اعتنا بآن
نمکنند باعث تیمم نمیشود و اگر مرض بدن محلی باشد که شستن آن من باب المقدمه واجب باشد احوط آنست که جمع
کند میان وضوی مقدمه علیه و تیمم چنانچه اگر دو مرض صعب متضاد داشته باشد که علاج یکی منحصر
باستعمال آب باشد و علاج دیگر منحصر باستعمال آب باشد و تحمل یکی از آنها اصعب یا اخوف یا اطول
از دیگری نباشد بلکه هر دو مرض از جمیع جهات مساوی باشند جمع نماید میان تیمم و وضو یا غسل هر چند
هر دو فرض طهارت مائیه اقوی میباشد و اگر تیمم نمود باعتقاد آنکه وضو یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف

پنجم

آن معلوم شود ضرر ندارد چنانچه اگر استعمال آب کند بگمان آنکه ضرر ندارد و خلاف آن معلوم شود ضرر بوضو
یا غسل ندارد علی الاقوی و اگر چنانچه جنب شود عمدا با وجود آنکه بداند غسل ممکن نیست یا آنکه متضرر
بغسل میشود جایز است جنب شدن با اهل خود و صحیح است تیمم و حرام است غسل یا فرض تضرر و نماز با تیمم
است و قول بوجوب غسل با فرض ضرر ضعیف است پنجم میسر نبودن آب بجهت آنکه آب نیست یا آنکه
بمید هد بکسی و یا بفروشد یا آنکه میفروشد بچیزیکه نیست اصلا یا آنکه بقیمتی میدهد که متمکن نیست
هر چند بجهت این باشد که صاحب آب زیاده روی در قیمت مینماید بلکه بدل آن قیمت ضرر بحال او داشته باشد
بالفعل یا بالمآل مثل مستلزم بتی بودن بسبب خریدن آب که نفقه خود را در سفر و توقع وصول مال در
سفر نیز نباشد و خصوص اگر ضرری باشد که باعث هلاکت یا فقر و فاقه او شود یا آنکه باعث بی غذائی
یا بی لباسی او و زن و فرزند شود پس خریدن زیاده از ثمن مثل که معتاد آن مکان و زمان باشد باعث تیمم نمیشود هر چند
با اضعاف مضاعف زیاده بر متعارف باشد و بمقدار هزار اشرفی یا زیاد تر باشد در حق بعضی از اشخاص
بلی اگر بدل قیمه مزبور ضرر بحال او داشته باشد در آن وقت لازم نیست اگر بنحوی باشد که مذکور شد
یا آنکه مثلا او را از اعتبار و ما به بیندازد و از بعضی ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجتی نیز از او

ضرورت

فصل تیمم در بیان تیمم است

ضرورت است و ضرورت باعث جواز تیمم است مثل اینکه هیزم‌کش یا قاصد یا صیاد یا بکه صید کند بجهه تجارت یا بجهه
لهو و لعب اگر بر گردد بجهه تحصیل آب مطلوبش از دست میرود و این هر چند خالی از قوت نیست و لکن خالی از
یا امکان در حق هیزم‌کش برگشتن است مگر اینکه برگشتن سبب فوت روزی او شود

ششم

ششم خوف تشنگی
بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان از خود یا غیر خود داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و معدّ
باشد کشتن آن حیوان و لکن اراده کشتن نداشته باشد یا اینکه معدّ نباشد کشتن آن هر چند الحوط
در حیوان مملوک که در ذبحش ضرری باو نرسد ذبح نمودن است بلی شرط است که آن حیوان یا انسان محترم
باشد و خونش هدر نباشد مثل انسانی که بجهه کفر یا غیر آن خونش مباح شود و مثل سگ که گیرنده
که سگ خانه و باغ و گله و نحو آن نباشد و از نبودنش متضرر نشود و عطش بنحوی بوده باشد که خوف
هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدیده یا ضعف پیدا شود و اتفاق را از آب نداشته باشد که کفایت
ضرورت او بکند از خوردن بقدر ضرورت و طبخ بقدر ضرورت یا نان پختن بقدر ضرورت چه ضرورت
بالفعل باشد یا بالمآل و با خوف تشنگی اگر وضو بسازد یا غسل کند اقوی صحت وضو و غسل است

هفتم

هفتم اینکه در استعمال آب درد شدیدی عارض شود که بحسب عادت نتوان متحمل آن شد یا اینکه گرمی مفرط
یا سرمای مفرط باشد که چاره دران نباشد که معتدل شود یا اینکه خائف باشد یا این سردی و گرمی زیاده
از حد از عروض مرض و حکم مرض بلی مجرد درد شدید بالفعل اگر خوف سوء عاقبت در او و عادة تحمل او ممکن
باشد سبب تیمم نمیشود چنانچه مجرد سردی و گرمی نیز چنین است که باعث تیمم نمیشود مگر با خوف سوء
عاقبت یا عدم تحمل او عادة و همچنین لازم است تیمم اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست دست و خارج شدن
خون شود یا سبب درشت شدن آن شود بنحوی که قبیح المنظر شود که بالبداهه میرا از بدن آن

هشتم

هشتم اینکه
بید اگر در آب محتاج باشد بدل ثمن یا چیزی که مناسب حال شخص نباشد پس بنا میشود که خواستن آب سوال

بدل

یا قبول یا هبه آن یا قرض آن یا هبه عوض ثمن و مقدمات تحصیل آب از ریسمان و دلو و نحو آن بعاریه و غیر
آن واجب نمیشود بلکه قبول امور مرقومه مطلقا منت نیز محل تامل است هر چند احوط قبول است مطلقا
مادامیکه ذلت و خواری مؤمن در قبول نباشد علاوه بر امتنان نفس قبول بلکه احتیاط آنست که
مادامیکه آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم ننماید حتی در فرض استلزام قبول آن ذلت

نهم

و خواری را بلکه صبر نماید تا آنکه وقت مضیق شود از استعمال آب ظاهرا اینکه وقت گنجایش وضو یا غسل
نداشته باشد هر چند بقدر یک رکعت باشد بجهه دور بودن آب مسافتی که اگر تا آنجا برود بجهه آب
وقت نماز خارج شود و بقدر یک رکعت از وقت را در نیابد خواه عمدا تاخیر نماید تحصیل آب را تا آنکه وقت
یا اضطرار او و همچنین اگر آب موجود باشد و لکن وقت وسعت وضو یا غسل را نداشته باشد مثل اینکه

مقصد سیم در بیان تیمم است

از خواب بیدار شود در وقتیکه اگر وضو بگیرد یا غسل بکند آفتاب طلوع میکند یا آنکه خوف طلوع داشته
باشد که در آنوقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل کند و نماز را قضا کند بلی احوط جمع است
بین اداء با تیمم و قضا با وضو یا غسل و اگر ترک تیمم نماید و مرتکب وضو و غسل شود پس بنابر همین نماز
یا غیر آن از غایات دیگر احوط حکم ببطلان میباشد خصوصا در وقتیکه از برای همین نماز وضو یا غسل
بعمل آورد هر چند صحت وضو و غسل خالی از قوت نیست خصوصا اگر وضو یا غسل را برای غیر از نماز
از غایات دیگر بعمل آورد و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر شده باشد و حدثی از او صادر شود و ازدحام
ناس برای جمعه زیاد باشد که اگر بیرون رود و وضو بسازد نماز جمعه از او فوت میشود تیمم کند
و نماز جمعه را بجا آورد و احوط آنست که نماز ظهر را نیز بکند با وضو ششم آنکه بدن یا جامه نجس شود
بنجاستیکه معفو نیست و آب بکفایت از غسل یا وضو و ازاله نجاست هر دو نکند هر چند بجمع قطرات
غسل یا وضو و غسل باشد و لکن کفایت ازاله تنها را بکند و چیزی داشته باشد که تیمم بآن نماید در اینصورت
لازم است که نجاست را بشوید و برای وضو یا غسل تیمم نماید و اگر چیزی نداشته باشد که تیمم بآن نماید
آب را در وضو یا غسل صرف نماید و نماز را با نجاست نماید چه نجاست در بدن باشد یا در لباس و اگر از آب بکفایت هر دو
فقط را بکند نه ازاله یا عکس آن پس مقدم بدارد آنچه را که بتمامه کفایت او را میکند و اگر هیچ کدام را بتمامه
کفایت نکند بتخفیف نجاست با احوط است یازدهم آنکه آب موجود است و لکن قاهر و جابری یا غیر آن مانع
شود از استعمال آب و نگذارد که وضو یا غسل کند هر چند بعنوان تهدید و غلبه باشد دوازدهم
آنکه محتاج شود یا خوف احتیاج داشته باشد بمثل شرب بول و سایر چیزها که شربش حرام است اگر
صرف کند آب را در طهارت پس در اینوقت تیمم کند پس اگر آب نجسی داشته باشد که اگر صرف کند در طهارت
خوف مبتلا شدن بشرب حرام داشته باشد وجوب طهارت بآب ساقط است و اگر کسی در مواضع غسل یا وضو
اسم خدا مثلا یا قرآن نقش کرده باشند معین میباشد در حق او اینکه وضوئی بگیرد یا غسلی نماید که تجافی
بمسح آن نشود هر چند بعضو او مماسی باشد یا غسل آن مماسی باشد یا آنکه محو آن نقش نماید با امکان و اگر هیچ
ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد که محتاج بمعاون باشد در اجرای آب بآن نقش و چیزی یا
غیر آن دست نباشد که با و استعانت در اجراء و ایصال آب بآن نقش نماید یا اینکه آن نقش در موضع مسح وضو یا
بنحو استیعاب در اینوقت تیمم نماید چنانچه بعضی تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف بمس
محرم باشد تیمم نماید بنابر این اگر آن نقش در مواضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط میشود و فاقد الطهورین
میشود ولکن احوط آنستکه با تیمم وضو نیز بسازد یا غسل کند و لکن با استعانت متطهر در ایصال آب
نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد یا بمسح آن عضو اگر آن نقش در مواضع مسح وضو یا تیمم باشد

یازدهم

و مع ذلک به وضو یا غسل یا تیمم جبیره هم نماید که چیزی بر بالای آن نقش بگذارد و مسح نماید و با عدم امکان
وضع و مسح اقتصار کند به شستن یا مسح نمودن ما عدای آن نقش به طهارت مائیه یا اقتصار
کند به مسح ما عدای آن نقش به طهارت ترابیه و اگر مع ذلک نیز وضو بسازد یا غسل نماید یا تیمم نماید با
مسح آن عضو که این اضطرار را مجوز مسح باشد نیز مجوز تیمم باشد چنانچه از شهید و غیر ظاهر میشود در جمیع
امور که موجب شود میانه طهارت مائیه و شرب آب نجس شاید باید بنا باشد و اگر آب کفایت تمام وضو نکند چه
بجمیع غسلها و قطرات آب باید اعراض کردن مضافا علی الاحوط که باعث سلب اطلاق نشود یا بشستن بدن و زمین
نماند باید ترک کردن اعضاء آن وضو مضافا و بخوان از بدن برای آنکه باعث کفایت آب کند لازم است تیمم و اگر
کسی آب داشته باشد و عمدا آن را پیش از وقت یا بعد از وقت تلف کند یا ببخشد به دیگری یا صرف کند در غیر مصرف
دیگر یا بکند با آنکه بداند که در وقت نماز آب نخواهد داشت یا آنکه با طهارت بوده و عمدا طهارت خود را
باطل کند با آنکه یابد یا برسد و عمدا وضو نسازد تا آنکه از آب یا پاس از تحصیل آب در آخر وقت تیمم بعد از یاس
صحیح است هر چند در بعض صور با هم از معصیت کرده باشد و اگر با طهارت باشد و بداند که اگر وضو
بشکند متمکن از وضو برای نماز در وقت نخواهد شد البته نشکند وضوی خود را مادامی که ممکن است
ضرری به حبس بول و غائط بنا باشد بلکه غذای زیادی یا چیزی نخورد که محتاج به تجدید وضو شود و بدانکه
اگر وضو و غسل هر دو واجب شود بر مکلف و آب کفایت وضوی تنها یا غسل تنهائی نماید همان مقدار
و عوض دیگری تیمم نماید و اگر آب به قدر یکی از آنها باشد که یا وضو بگیرد یا غسل به تنهائی بکند مخیر است
ما بین وضو ساختن یا غسل کردن هر چند اعتبار غسل اولی است خصوصا بالنسبه بچیزیکه محتاج به غسل
تنها میباشد چون مکث در مساجد و قرائت سوره عزائم و اگر از برای هیچکدام آب نباشد اصلا یا به قدر
کفایت یکی از این دو نبود و تیمم کند علی الاحوط و آنچه مشهور است اینست که یک تیمم کافیست برای وضو و آنچه متعدد
یا برای اغسال متعدده کافی نیست و اما کفایت یک تیمم برای چیزیکه محتاج بوضو و غسل هر دو میباشد پس
محل اشکال است هر چند اکتفا به یک تیمم به قصد بدل از بدل وضو و بدل از غسل خالی از قوه نیست و بدانکه
اگر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم داشته باشد که در وقت نماز آب بدست او نمی‌آید هر چند تفحص بکند
این وقت وجوب تفحص ساقط است و اگر آب نداشته باشد و بداند که در فلان مکان آب هست باید برود
و آب بردارد بشرط بقاء وقت نماز و عدم خوف و عدم ضرر بسیار و عدم مشقت بسیار اگر چه وقت بسیار
باشد تا موضع آب فرسخ باید بر مقدار دو فرسخ رفتن نیز تا آب باشد و اگر نداند که آب در فلان موضع و احتمال
بدهد باید در هر چهار سمت که اگر تفحص کند آب بدست آید باید با بقاء وقت بایدکه در زمین هموار یعنی بلند
و پستی نبود اشجار از چهار جانب به قدر مسافت دو تیر پرتاب و غیر از آن جهت تیر انداز و تیر و هوا و سایر

فمثل وضو و غسل او و سلس البول و المنی و غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و مکث در ان و دست گذاردن
خط قران و نحو ان از چیزهائیکه وضو و غسل شرط جواز ارتکاب او میباشد پس جایز است با نبودن
آب مثلا تیمم برای داخل شدن در مسجد و مکث در ان و دست گذاردن خط قران و غیر ان هر چند ضرورتی
در ارتکاب این امور نباشد پس واجب میشود برای هر چه که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب
برای هر چه که وضو و غسل سنت بوده برای رفع حدث حتی وضوی تجدیدی بالذات رفع حدث میکند حتی
آنکه گذشت که اقوی اینست که وضوی بقصد تجدید بر فرض عدم صحت وضوی اول رافع میباشد و
همچنین وضوی قبل از وقت بجهت اماده شدن برای نماز در اول وقت هر گاه فرض شود که مکلف
بداند که از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بدون انقضای مقدار تمکن از طهارت عذر مسقط
تکلیف حاصل میشود از جنون یا حیض و نحو انکه در اینوقت هر چند لازم نیست تحصیل طهارت
قبل از وقت بلکه اگر با طهارت هم بوده وجوب اقدام بنماز مرقوم محل تامل است لکن ظاهر اینست
مشروعیت اقدام بنماز مزبور با طهارت اختیاریه یعنی وضو و غسل در حال اختیار و با تیمم در حال
اضطرار محل کلام نباشد و اما وضو و غسلیکه رفع حدث نکنند و مبیح صلوة هم نیست مثل
وضوی حایض و وضوی جنب و غسل جمعه و غسل احرام و غسل زیارت پس بدل شدن تیمم برای انها
خالی از قوة نیست و اشتغال ضرر ندارد و بدانکه هر گاه بر کسی واجب شده باشد خصوص طهارت مائیه
بنذر یا عهد یا استیجار از خصوص مکلفیکه طهارت مائیه یا استیجار باشد و متمکن از ان نشود تیمم بدل ان
نمیشود و همچنین اگر نذر کند مطلق طهارت بکند بلی اگر نذر کند متعلق بخصوص طهارت ترابیه نماید
در مقامیکه طهارت ترابیه مشروع باشد یا انکه نذر صلوة یا چیزی کند که مشروط بطهارت مائیه
باشد با امکان در اینوقت تیمم مشروع است و تیمم بدل میشود در مثل نذر و نحو ان و اما در استیجار
صلوة و نحو انکه مشروط بطهارت مائیه میباشد و متعذر شود پس مشروعیت تیمم در انجا مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی و واجبات تیمم چند چیز است اول اباحه مکان ضرب و مکانیکه در انجا کشیده
و اباحه فضائیکه در انقضای دست را بر زمین یا مسح مینماید و خصوص اگر محل تیمم کنند و مقارن
باشد ضربه بر تیممش ندارد علی الاقوی بقیه خاک بودن یا انکه در حکم انست مثل سنگ و کلوخ
اقتصار بر خاک نیست چه سفید باشد چه سرخ چه زرد و هر چند اقوی در حال اختیار جواز تیمم
بر زمین حتی نه بر گچ و اهک قبل از پخته شدن چنانچه اقوی جواز تیمم بر خاک قبر و خاک مستعمل
تیمم و در مثل سنگ ... جواز تیمم بر سفال و اجر و گچ و اهک پخته در حال خالی از اشکال
نیست هر چند جواز تیمم بمثل سفال و اجر بلکه گچ پخته و اهک پخته خالی از قوة نیست و لکن ...

در بیان واجبات تیمم

مقصد سیم در واجبات تیمم

امکن استعمال آن در تیمم نمایند و اگر استعمال نمودند قضا را نیز ترک ننمایند بلی از معادن احتراز نمایند و هم
از خاکستر از چوب سوخته و نحو آن نه از خاک سوخته بلکه از خاکستر مطلقا احتراز نمایند علی الاحوط و اگر
زمین و آنچه در حکم زمین است ممکن نشود تیمم نماید بچیزی که صاحب غبار باشد مثل نمد و یا لحیوان و
رخت و نحو آن از چیزهائیکه صاحب غبار از خاک یا از مباح باشد نه خاکستر و نحو آن و مقدم بدارد
آنچه را که غبار او بیشتر است و تیمم بغبار بدو نحو میشود اول آنستکه بدستها تکان بدهد آن شیء
صاحب غبار را تا اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیمم نماید دویم آنستکه بر همان صاحب
غبار که غبارش را جمع نکرده و تکان نداده دست بزند و تیمم نماید و این هر دو جایز است هر چند
اول بهتر است از دویم بلکه بعضی دوم را جایز ندانسته اند با امکان اول و در تیمم بغبار قسم سیمی
فرض میشود و آن آنستکه ثوب و نمد و نحو آنرا نفض بتکاند که بر روی او از کثرت اجتماع غبار
خاک جمع شود بنحوی که خاک بگویند نه غبار و این قسم با امکان مقدم است بر دو قسم
اول و در حال اضطرار اگر فقد خاک نداشته باشد که تمام کف دستها را بگیرد مرکب کند محل ضرب را
از خاک و سنگ یا غبار و تیمم دیگر نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید و اگر آنچیز یکه بآن تیمم
میکنند قاصر باشد از احاطه تمام باطن هر دو دست مکرر کنند زدن هر دو دست را بر او برای احاطه
بسایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بآن ضرب نماید و لکن نماز را قضا نماید چنانچه در
حال اضطرار اگر تیمم برنج پخته و آهک پخته و خاکستر نماید نیز ضرر ندارد و لکن بعد از آن نماز را
قضا کند و در حال اضطرار اگر متمکن از گل شود تیمم بآن جایز است بشرطیکه قدرت بر خشک
کردن آن بخشکیدن یا بدست آلوده کردن و هم مالیدن تا آنکه خشک شود و خاک شود و نحو آن نداشته
باشد بجهة ضیق وقت و یا از جهة دیگر چنانچه در حال اضطرار از تیمم بر برف یا نیز بعضی گفته اند و تیمم زمین
گل مقدم است بر خود گل چنانچه گل از خاک مقدم است بر گل از غیر خاک و اگر ممکن است دستها را بگل بزند و مقدم بدارد
بر دست گل نباشد و بعد از رسیدن هر دو دست را بهم بمالد و تیمم را تمام نماید هر چند لازم نیست که هر دو
دست را بهم بمالد و اما برف و یخ پس اگر ممکن است گرم کردن آن و آب تحصیل نمودن از آن بقدریکه مسمی غسل
و نام شستن صادق شود پس همان مقدم است و الا پس اگر بمالد او را بمواضع وضو یا غسل و ثانیا بمواضع
تیمم و ثالثا مثل خاک بر او دست نزند شاید بهتر باشد هر چند هر یک از این اقسام ثلاثه بی معنی است خصوص
اخیر که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم بر گیاه و چوب و نحو آن میباشد پس اعتماد بآنها نکنند و بعد از آن نماز را قضا
کند و لازم نیست نفض مثل خاک و نحو آن در زمین پس جایز است تیمم بر دیوار و خاک مجتمع در بلند بنحوی
دست تمام از او فرو گیرد دویم آنکه آنچیزیکه بر او تیمم میکنند طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاستی معفو

(چهارم) و با عدم قدرت بر تحصیل خاک طاهر تیمم ساقط است چهارم آنکه آن خاک و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم نماید بر خاک غصبی علی کول اختیار آگاه هر چند جاهل بمسئله باشد تیمم باطل است و اگر سهواً یا جهلاً باشد بنحویکه بجهل بان معذور باشد مثل آنکه جاهل باصل غصب خاک یا جاهل بحکم غصب بوده بجهلی معذور بوده پس تیمم او صحیح است و اگر قیمتی با اجرتی فرض شود لازم است بر شخص تیمم کننده اداء آن بمالک خاک و محبوس در مکان غصبی میتواند که تیمم کند در هوای غصب و در فضای غصب و خاک غصب بشرط آنکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و اگر اذنی از مالک ظاهر نباشد و ضرری بر مالک نرسد از تیمم بر او

(پنجم) پنجم آنکه خالص باشد عرفاً از چیزیکه تیمم بر آن جایز نیست هر چند کم باشد علی الاحوط مادامیکه مستهلک نباشد

(ششم) ششم آنکه باطن هر دو دست و اعضای تیمم در وقت زدن و مسح کردن همه طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاسه معفوه در نماز قبل از تیمم و نجاست سایر اعضا ضرر ندارد در حال اضطرار و اختیار و لکن بهتر آنستکه هرگاه آب موجود باشد بقدر ازاله النجاسه اول ازاله نجاسه از بدن نماید و بعد از آن تیمم کند و اگر باطن دست و مواضع تیمم نجس باشد و ممکن نباشد ازاله همه یا بعض آن تیمم کند با نجاسه بشرط آنکه تعدی بخاک نکند یا آنکه نگذارد که تعدی کند و اگر چنانچه تعدی نماید و ممکن نباشد منع آن تیمم نماید به پشت دست و اگر آنهم ممکن نباشد احوط آنستکه تیمم بباطن دست نماید با همان نجاسه متعدیه بخاک و نماز کند و بعد از آن قضا نماید و اگر در ظاهر و باطن هر دو دست نجاسه متعدیه باشد یا آنکه در مواضع ممسوحه نجاسه متعدیه باشد و ممکن نباشد تطهیر یا خشکانیدن ساقط است تیمم

(هفتم) هفتم نیت قربه و مقارن بودن نیت بزدن دست که زدن دست بخاک اول افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدثی بعد از زدن دست عارض شود باطل میشود تیمم پس لازم است مقارنه نیت بزدن با تعیین بدلیه غسل یا وضو در صورة تعدد بلکه مطلقا علی الاحوط و نیت رفع حدث نکند بلکه نیت اباحه صلوه و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل وضو یا غسل و معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید تیمم بدل غسل را مثل آنکه تیمم نموده بدل غسل جنابت و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل متیب یا غیر آن داشته هر چند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است چنانچه هرگاه تیمم کند برای عبادتی بنوع وجوب و بعد خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه بود بعبادت دیگر که تیمم برای او جایز بوده عدم اعاده تیمم قوی است و احوط اعاده است و هرگاه تیمم نموده برای وضوهای متعدده یا اغسال متعدده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها نبوده تیمم صحیح است و هرگاه بداند که یک تیمم بذمه دارد و لکن نداند که بدل وضو میباشد یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد ما فی الذمه واقع و اگر احتمال تعدد

تیمم بدل بعد از جهة اینکه غسل غیر جنابت بر ذمه داشته باشد در اینوقت هم تیمم نماید و اگر مخصوص شود
به تیمم غیر مشروع از جهة ترس و نخوان و آن تیمم مشتمل باشد بر مشروع و زاید بر آن واجب نیست
دادن خصوص مشروع او به نیت و خارج نمودن زاید را در مقام نیت هرچند احوط است هشتم
دور کردن چیزیکه مانع باشد در موضع تیمم مثل انگشتر و نخوان علی الاقوی و اگر حایلی غیر از جبیره
میان مسح کننده و خاک یا ممسوح باشد و ممکن نباشد رفع آن احوط آنستکه تیمم نماید با آن مانع
و نماز کند و قضا هم بکند و جبیره و موی بر مواضع مسح مانع نیست بلکه اگر مسح بجبیره یا موی جبهه
با پشت دست نماید و بعد از اثنای تیمم جبیره برداشته شود یا آنکه موی تراشیده شود ضرر به تیممش ندارد هر
چند احوط اعاده است چنانچه اگر احتیاط نماید در تیمم مطلق خصوص تیمم بدل غسل با اینکه باطن هر دو را
مسح نماید شاید بهتر باشد که همه دستها را برساند تا تیمم کننده بنفسه هر دو دست خود را بر خاک بکشد
بنحویکه از زدن صادق باشد عرفا نه آنکه آهسته فقط هموار بگذارد که اسم زدن صادق نباشد یا آنکه
محل شک باشد و نه اینکه مبالغه و اغراق در زدن نماید و اگر بر زدن هر دو دست جمیعا محتاج بمعین شود
لازم است اخذ معین تبرعا یا با اجرت بنحویکه در مسائل سابقه گذشت و اگر زدن هر دو دست جمیعا ممکن نباشد
حتی با معین اقتصار کند بزدن یکی و دیگری را بر زمین بگذارد و اگر قادر بر زدن هیچ کدام از دست
نباشد که خود بزند ولکن قادر بر گذاشتن هر دو دست بر خاک باشد اختیار نماید خود گذاشتن را
نه آنکه نایب هر دو دست مریض را بزند و اگر از زدن دو دست حتی با اعانه و هم چنین از گذاشتن دو دست عاجز بود
باشد در اینوقت نایب هر دو دست خود را بر خاک بزند و بمسح مید بمریض بمالد و ظاهر آنستکه اگر
تعارض شود ما بین مرتبه اول از واجب لکن نه بمباشرت و استقلال و مرتبه بعد از آن لکن از خود
تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است ولکن احوط جمع است و یکضرب کافی است در مطلق
تیمم چه بدل وضو باشد و چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است خصوصا در بدل وضو و احوط از این سه
مرتبه است یکی برای جبهه و یکی برای دست راست و یکی برای دست چپ فالاحوط بجهة خوف فوت موالات
آنستکه سه تیمم نماید حتی در بدل وضو یکی بیکضربه و دیگری بدو ضربه و دیگری بسه ضربه و حاجبین بعینه
ضرب برای عضو خاص نیست نهم مسح تمام جبهه بلکه قلیلی زیادتر از هر چهار جهة من باب المقدمه
بباطن هر دو دست بلکه دفعه با کف دست و بجهة روی متعارف هم از رستنگاه مو تا بالای بینی از بینی سیم
بلکه با مسح تمام حاجبین من باب الاحتیاط و ابتدا باعلی نماید بعد تیمم با مراعاة الاعلی فالاعلی نه بطور دیگر
در وضو گذشت بلکه بمراعاة الاعلی فالاعلی بالنسبة بجمیع اجزاء جبهه نه بالنسبة باعلی در سمت خود
که مراعاة الاعلی فالاعلی بر یکسمت کافی نیست میکرد در وضو چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل دماغ

بر فرض اخلال بموالاة یا نه هم موالاة هر چند تیمم بدل غسل باشد ولکن بمعنی آنکه فعلها
را پی هم بجا آورد که فصل عرفی حاصل نشود بلکه فاصله که ضرر ندارد و شاید نه هم آنکه چیزی
که بر او تیمم میکند از جبال و زمین و غبار مثلا مطلق باشد نظیر آب مطلق باشد که اسم آنها
بدون التزام باضافه بر آنها صادق باشد مثلا خاکه طلا و خاکه اشنان و غبار آرد و نحو آن
نباشد چنانچه اشاره شد هفتم آنکه دست را ماسح جبهه قرار دهد نه آنکه جبهه را ماسح دست
قرار دهد یا آنکه تماسح نمایند و همچنین باطن یک دست را ماسح پشت دست قرار دهد نه آنکه پشت
دست را ماسح باطن دست قرار دهد و نه آنکه بنحو تماسح باشد هشتم آنکه مسح جبهه باید
بطول دو دست و طول جبهه باشد چنانچه در مسح پشت دست عرض ماسح باید ملاحظه شود
و طول ممسوح بر آخر و کف را منصرف بر اول دستنگاه موی جبهه بگذارد و بکشد تا ابرو و مسح
دست باید از بند دست دیگر را عرضا از اول بند بلکه قلیلی بالاتر من باب المقدمه و بکشد بر طول
پشت دست دیگر و احوط آنستکه چیزیکه بر او تیمم میکند از قبیل زمین و کلوخ سطح او مستوی باشد
و ناهموار نباشد و هرگاه دیوار باشد سوراخ نیز نداشته باشد و احوط آنستکه مسح را
بتمام کف و باطن انگشتها هر دو قرار دهد نه آنکه اقتصار کند بکف دستها و باطن انگشتها و لازم
نیست که چیزی از خاک بدست بچسبد هر چند مستحب است بلکه احوط آنستکه قدری بچسبد که
بان مسح کند هر چند تکان دادن دستها نیز مستحب است که زیادتی از خاک بریزد چنانچه مستحب است که
در وقت زدن دستها بر خاک انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه مستحب است که برای هر نماز
تیمم علیحده نماید و در اول تیمم بسم الله بگوید و مسواک نماید برای تیمم و دستان مسح عضو نزند
تا مسح آن عضو تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید و بعد از آن محدث بحدث اصغر شود
باید تیمم نماید بدل غسل و حاجت نیست بضم وضو اگر آب بقدر وضو داشته باشد یا بضم تیمم بدل الوضو
اگر آب نداشته باشد هر چند ضم وضو به تیمم بدل غسل با امکان آب و تیمم دیگر بدل وضو با عدم امکان
آب احوط میباشد و تیمم برای نماز پیش از دخول وقت آن نماز ننماید مگر آنکه بداند یا مظنه داشته باشد
که بعد از دخول وقت و انقضاء چهار رکعت عذری حاصل میشود که مسقط تکلیف نماز است مثل
حیض که در این وقت اگر تیمم نماید ضرر ندارد هر چند احوط در این فرض آنستکه تیمم نماید برای چیز دیگر
و بان تیمم نماز کند در اول وقت و همچنین باید بعد از دخول وقت نیز تیمم ننماید تا آنکه وقت مضیق
شود عرفا بلکه اگر با علم یا اعتقاد ضیق وقت تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم شود وسعت وقت احوط اعاده
نماز است پس احوط ترک تیمم است با وسعت وقت هر چند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد از یاس

تا آخر

مقصد سیم در واجبات تیمم

تا آخر وقت و در صورت رجاء زوال العذر و وسعت وقت نماز جایز است که در اول وقت نماز یا قبل از نماز برای غایات
دیگر تیمم نماید و با آن تیمم نماز کند مثل آنکه قصد کند بدن تیمم قرائت قرآن یا نماز مستحبی را بلکه نوافل یومیه را
در اول وقت یا غیر آن از چیزهایی که برای آنها تیمم جایز است و موقت بوقتی نیست و کسیکه نماز قضا دارد
همیشه میتواند تیمم نماید بقصد وجوب هر چند قصد کردن آن و ندانسته باشد و تیمم برای نماز خسوف
و کسوف اول وقت گرفتن است قبل از شروع بانجلاء علی الاحوط و اگر مطمئن باشد بوسعت وقت تا آخر نماید
تیمم را تا آنکه خوف شروع بانجلاء حاصل شود برای نماز و تیمم و احوط در تیمم برای نماز استسقاء آنستکه وقت
شروع امام بنماز بعمل آورد نه وقت اجتماع خلق در صحرا و نه وقت بیرون رفتن بصحرا و نه وقت طلوع آفتاب
روز سیم و بدانکه هرچه وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز میشکند چنانچه علاوه بر آنها تمکن از
استعمال آب نیز تیمم را میشکند بلکه اگر جمعی با تیمم باشند و آب مباح بقدر یک وضو برای یکنفر معین حاصل
شود تیمم همه باطل میشود بنابر تحری وجود آب یا قطع تیمم نیست پس اگر تیمم بود و آب پیدا شد بقدریکه وضو
و غسل با آن ممکن بوده و آن قدر از زمان هم گذشت که میتوانست در آن قدر از زمان وضو یا غسل نماید تیمم
او باطل میشود هر چند آب بعد از آن بریزد بخلاف آنکه اگر آب بریزد پیش از آنکه بگذرد زمانیکه در آن بتواند
وضو یا غسل بجا آورد تیممش شکسته نمیشود و بدانکه غالب شرایط وضو و غسل و تیمم مثل هم میباشند
و از شرایط غسل و وضو شرایط تیمم نیز معلوم میشود حتی تتابع در دست و انگشت و تحدید در جبهه و پشت دست
و در رجوع بمتعارف ناس و غیر آن از شک در تیمم بعد از فراغ باید اصل تیمم یا اگر شک کند در اثنای تیمم بعد از
مسح جبهه مثلا در اینکه آیا دست بر زمین زده یا نه و هم چنین اگر بعد از مسح دست راست شک نموده که
آیا مسح جبهه نموده یا نه باید بگیرد پس تیمم در این حکم ملحق بوضو میباشد هر چند بدل از غسل باشد یا آنکه
شک در اثنای غسل را مثل شک در اثنای وضو ندانسته مگر از جهت احتیاط و بدانکه اگر شخص با تیمم
متمکن از استعمال آب شود بنحو مرقوم پیش از شروع در فریضه باطل میشود تیمم و اگر پیش از رکوع رکعت اول
و بعد از شروع بنماز متمکن از استعمال آب شود باطل میشود تیمم و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل نمیشود
تیمم و لکن احوط اعاده نماز است با وضو در وسعت وقت و قضای آن است با خروج وقت و در نوافل نیز مطلقا
اعاده و قضا احوط است چنانچه احوط اعاده و قضاء آنهاست هرگاه اسباب تیمم از مرض و نحو آن در اثنای نماز رفع
شود هر چند در رکعت آخر باشد بلکه اقوی عدم لزوم اعاده و قضا است و همچنین اگر در اثنای نماز میتی
آنمیت را عوض غسل تیمم داده اند بقدر غسل میت آب پیدا شود احوط آنستکه نماز میت را اعاده نمایند
بعد از غسل دادن میت چنانچه گذشت بدانکه در تیمم است که شرط بشود بآب نیست آنقدر تیمم بجهت نماز
جنازه هر چند خوف فوت نماز جنازه نداشته باشد جنب باشد یا نه و تیمم بجهت خواب جنب

مقصد چهارم در اقسام آبها

چه جنب باشد چه غیر جنب و فرقی نیست میان آنکه بعد از وضو باشد یا اینکه داخل وقت شده باشد یا
چه آب نزدیک او باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن داشته باشد یا نه چه عالم به [illegible]
باشد یا نه هر چند حدیث شامل همه صور نبوده نیست لکن باین دو تیمم سایر غایات مباح نمیشود مگر
وضو یا غسل هم اگر در این تیمم نکند نیت ضرر ندارد و از بعضی از اجله ظاهر میشود که این تیمم افضل از
وضو میباشد و باید آنکه مکروه است تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند بر خاک بلندیها و کنار
راهها و هم چنین مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست
و هم چنین مکروه است بر مطلق ریگ یا بر خصوص ریگ بیابان و باید آنکه اگر کسی در مسجد الحرام یا
مسجد نبی صلوات الله علیه خوابیده محتلم شد در خواب واجب است که بعد از بیدار شدن فورا تیمم
کند بجهت مباح شدن مرور و خروج از مسجدین و مرور نکند مگر بعد از اتمام تیمم و این حکم مخصوص
مسجدین میباشد نه سایر مساجد و الحاق مطلق جنب در این دو مسجد بمحتلم بعید نیست مثل الحاق زن
بمرد و مثل الحاق حایض و نفساء بعد از پاک شدن و احوط آنستکه در این تیمم قصد کند مباح بودن
خروج را و این را غایت تیمم قرار دهد و احوط آنستکه اختیار نماید راهی را که نزدیکتر به بیرون رفتن باشد
بلکه بعضی تصریح بوجوب این کرده اند چنانچه احوط آنستکه در افعال تیمم مسارعت نماید بلکه بهتر آنستکه
مستحبات تیمم را نیز ترک کند اگر موجب زیادتی مکث باشد و بعضی گفته اند که اگر زن را در این دو مسجد حیض
یا نفاس عارض شود خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از اشکال نیست بلی اگر در حین خروج که
مکث نباشد تیمم نماید بجهت خروج ضرر ندارد بلکه احوط است و ظاهر آنستکه خروج بدون [illegible]
که بداند که در بیرون از مسجد متمکن از استعمال آب میباشد و الا حکم بوجوب خروج مشکل است بلکه
جایز است که تیمم نماید بجهت اباحه مکث و خارج نشود بلی احوط خروج است مقصد چهارم
در اقسام آبها است و آن نه قسم است اول آب جاری و آن عبارت است از آبیکه از زمین بجوشد و جاری شود
اگر چه در زیر زمین باشد مثل قنات و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست هر چند کمتر از کر باشد بنابر اقوی
و نجس میشود بتغیر و پاک میشود بعد از زوال تغیر و در حکم جاری است حوضهای کوچک حمام
که متصل بخزینه باشد و هم چنین حوضهای کوچکی که آب حمام از ساقیه در او بریزد و هم چنین
باران نیز در حکم جاری است چنانچه میآید و هم چنین چشمه ایستاده اگر چه جاری نشود و کمتر از کر باشد بملا
قات نجاست نجس نمیشود بلکه اگر نجس شود بسبب تغیر پاک میشود بزوال تغیر و محتاج بکر ریختن نیست مثل
چاه و چون خوردن آب تازه و امتزاج آب تازه با آب سابق نیست هر چند احوط است بلکه احوط ملاحظه
اشتراط کریت است در چشمه دوم آب ایستاده یعنی آنکه بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر [illegible]

مقصد چهارم در اقسام آبها [illegible]

یا طعم شرط آنکه عین نجاسه باشد نه متنجس مگر آنکه بعد از حلول متنجس تغیر از اوصاف نجاسه باشد مثل
آنکه خون یکدانه آب سرخ شود نه مثل آب دوغ که سفید شود و شرط آنکه تغیر بالفعل باشد نه تقدیری پس
نجس نه اگر این نجاسه رنگ یا بو یا طعم نداشت یا آنکه این آب اگر کوارا نبود یا بی بو بود یا شیرین نبود یا بو
هر آینه باین قدر از نجاسه یا باین متنجس متغیر میشد بلکه همانه میکند تغیر بالفعل هرچند بحسب ظاهر معلوم
نشود و ظاهر نشود بسبب موافقه صفات آب با نجاسه شرط آنکه بدانیم که واقعا تغیر در آب حاصل شده باشد حکم
بنجس نمیکنند هم بلی شرط است که تغیر بملاقات باشد نه بمجاورت چنانچه شرط است که نجس مستقل در تغیر
آب باشد نه آنکه با انضمام چیزی دیگر تغیر آب حاصل شود مثل اینکه نجس اگر جمع شود و بر جا کر برسد پاک
نمیشود هرچند که از کر یا قدر ر بلشود و همچنین اگر آب نجسی که کمتر از کر باشد بواسطه نجسی
آب طاهر بقدر کر نمایند باز نجاسه خود باقی است چنانچه آب طاهر کمتر از کر را بقدر کر نمایند بواسطه نجسی
بول باز نجس خواهد شد هرچند بول مستحیل باب شود بلکه نجس میشود و اگر زوال تغیر شود پاک نمیشود
مگر آنکه مطهر دیگر از قبیل باران یا آب جاری یا کر دیگر او را پاک کند بمجرد ملاقات یا رسیدن یا متصل شدن
و شرط نیست ممزوج نمودن بلی احوط است خصوص در باران و شرط نیست در کر دیختن یکدفعه چنانچه شرط نیست
زوال تغیر خصوص از کر یا جاری یا چشمه شود بلی اگر از آب قلیل و یا نجس آن زوال التغیر شود و بعد از آن متصل
شود پاک میشود بلی شرط است که مطهر متغیر نشود و مقدار کر بحسب مساحه بوجب نیم است در طول و عرض
و عمق بوجب متعارف که مجموع آن چهل و سه وجب الا ثمن وجب میشود و بحسب وزن بسنگ من تبریزی که ششصد و چهل
مثقال صیرفی باشد صد و بیست و هشت من الا بیست مثقال صیرفی میباشد و اگر شک در کریت آب نماید بنا بر بقا
بحالت سابقه آب نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد حکم قلیل را بر او جاری کنند علی الاحوط و اگر قطع بحدوث
کریت و ملاقات نجاسه هر دو حاصل باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اگر زمان حدوث کریت مقدم
باشد بر زمان ملاقات نجاسه موخر حکمش واضح است که پاک است چنانچه در عکس حکمش واضح است که نجس
و همچنین اگر تاریخ حدوث کریت معلوم باشد و زمان ملاقات نجاسه مجهول آن آب پاک است چنانچه در عکس
آن آب نجس است و اگر قطع بتقارن باشد در تقدم و تاخر یا تقارن هر دو باشد اقوی طهارت و احوط
اجتناب است این شش قسم در جائی بوده که آب مسبوق بعدم کریت بوده و اگر آب مسبوق بکریت بوده و قطع
بکر شدن آب از کریت نیز حاصل شده باشد و قطع بملاقات نجاسه نیز حاصل شده باشد پس این نیز شش
قسم است اول آنکه معلوم باشد تقارن نقص از کریت و زمان ملاقات در این قسم آن آب محکوم بنجاست
دوم آنکه تاریخ هیچ یک معلوم نباشد در این قسم نیز احوط حکم بنجاست است هرچند حکم بطهارت نیز خالی
از قوت نیست سیم آنکه عین نجاسه در آب موجود نباشد سیم تاریخ ملاقات معلوم نباشد و تاریخ نقص

معلوم

هرچند حکم بطهارت نیز خالی از قوه نیست شرط
معلوم باشد درین قسم نیز احوط حکم بنجاست است
چهارم عکس این فرض است درین قسم آن آب محکوم بطهارت است مگر در جائیکه عین نجاست بر وی در حال
نقص موجود باشد پنجم آنکه تاریخ نقص معلوم باشد و تاریخ ملاقات مؤخر درین قسم حکم بنجاسته
میشود ششم آنکه عکس این قسم میباشد درین قسم محکوم بطهارت نیست مگر آنکه عین نجاسته باقی باشد حال
نقص سیم آب چاه و آن نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا مزه یا بوی آن بواسطه نجاسته متغیر شود و رنگ یا بو
یا مزه نجاسته در او حاصل شود که درین وقت نجس میشود و اگر انقدر آب بکشند که تغیر از او زایل
شود پاک میشود و واجب بکشیدن مجموع آب یا امکان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بنفسه
بدون نزح یا بدون مطهر دیگر پاک میشود و واجب نزح یا مطهر دیگر نیست هرچند احوط آنست که
انقدر آب بکشند که اگر تغیر میبود زایل میشد بلکه احوط آنست که مراعات مقدار از نجس را نیز نمایند
اگر زوال التغیر بکمتر حاصل شود و بمجرد زوال التغیر و علی یا بتقدیری اکتفا نکنند و مستحب است کشیدن آب
چاه برای چیزهائیکه فقها در کتب خود ذکر نموده اند و چون واجب نبود ذکر آن ننمودیم و اگر خواهند
که نزح آن مقدار نمایند رجوع بکتب فقها نمایند ضرر ندارد چهارم آب مضاف مثل آب غوره و آب
لیمو و گلاب که بدون اضافه اطلاق آب بر او صحیح نیست و قلیل و کثیر آن اگرچه یک دریا باشد بملاقات
نجاسته نجس میشود هرچند یک سر آن در مشرق باشد و یک سر آن در مغرب و هرچند از نجاسته بقدر
ذره باشد بلکه همان آنکه آب مضاف در سمت مغرب نجس شد در همان آن در سمت مشرق نیز نجس
میشود با اتصال و لیکن نجاسته تاثیر از پائین ببالا نمیکند در غیر اشیا مثل گلاب که بدیگ
بهوگی میریزند یا بقطره دیگر طرف نجس میریزند یا روغن گرم که بر جوبان و شبان از حیث و نحو آن میریزند
در زمین نجس یا هنگام ریختن آن سلک از آن میجوشد یا آب شیر بریخ که بدیگ مکان نجس میریزند
پس همان جزء ملاقی نجس نجس است اما اجزاء فوق که متصل به جزء متصل به نجس است نجس نمیشود
بجهة آنکه ریختن آن مانع است از تاثیر نجاسته در بالا بلکه اگر آب مضاف ایستاده باشد نجاسته
از پائین تاثیر میکند ببالا و آب مضاف و سایر اشیائیکه روان میباشند از غیر ریختن مضاف مثل عرق و شیر
و بول شتر و نحو آن رفع حدث و خبث نمیکند و اگر نجس شود پاک نمیشود و قابل پاکی نیست مگر آنکه از
اضافه و از اسم خارج شود و منقلب بجامد قابل تطهیر شود یا منقلب بآب شود که درین وقت قابل
تطهیر میباشد پس اگر خمیر و از نجس شود و او را بعد از نان کردن یا قبل از آن خشک کرده در آب جاری
و کر بگذارند تا آب بدو نفوذ نماید پاک میشود و همچنین شیر نجس شده را اگر پنیر نمایند و بعد
از قدری خشک نمایند که آب کر و جاری در او نفوذ نماید پاک میشود و اگر آب بدو نفوذ ننماید

اصلاً مثل دوغ و شیر با آب منقلب نشود هرچند طاهر شود بلکه اطلاق اسم آب شده اگر نجس شوند بعد از آن هرچند بنا بر
قابل تطهیر نیستند مگر آنکه قابل تطهیر به غیر نباشد و آب مضاف بالذات طاهر است مگر آنکه اصلش نجس باشد که او نیز نجس است مگر
آنکه بطور عرق گرفته باشند ولکن جمیع اقسامش مطهر حدث و خبث نیست نه در حال اختیار و نه در حال
اضطرار و اگر شک کند در اطلاق و اضافه رجوع به حالت سابقه کند و اگر حالت سابقه معلوم نباشد
پس در قلیل بی ماده حکم مضاف بر او جاری کند و او را نه رافع حدث بداند و نه رافع خبث و اگر کر یا قلیل
ذی المادة باشد او را به ملاقات نجاست نجس نداند ولکن مع ذلک او را نیز رافع حدث و خبث نداند و
ظن به اطلاق یا اضافه را اعتبار نکند هرچند در ظرفی باشد که آماده برای آب مطلق یا آب مضاف
باشد مگر آنکه علم عادی یا حدسی حاصل شود به یکی از این دو و حکم آن گذشت سیم آنکه استعمال
در ازاله نجاست شود پس اگر غساله غسله مزیله باشد نه مطهره که تطهیر به آن حاصل نشود نجس است مثل
آنکه ازاله عین نجاسته به آن شود و لیکن طهارة حاصل نشود به جهة عدم شرط تطهیر از وارد شدن
نجاسته بر آب اگر شرط بدانیم چنانچه میباید یا به جهة کم بودن آب و نحو آن و اگر غساله غسله مطهره باشد که
طهارة به آن حاصل شود پس اگر آن از آب کر یا جاری یا باران باشد چون نجس نیست که در اینها دو مرتبه شستن
ضرور نیست پس اینها غساله ندارند و غساله که در اینجا مثلاً باقی میماند از آب کر و جاری و باران میباشد
و آن پاکست و اگر از آب قلیل باشد و تطهیر حاصل شود و لکن عین نجاسته در او باشد و در زمین فرو
گرفته باشد یا متغیر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود و متغیر نشده باشد و عین نجاسته هم
در او نباشد حکم به نجاسته نمیکنیم بلکه قول به طهارة قوی است خصوصاً در مثل چیزها آنکه بر فرض نجاسة
غساله تطهیر آن ممکن نشود مگر به جاری یا کر یا آفتاب مثل زمین و اطاق و حجره و آجر که فرش کرده اند و غالباً
عسر و حرج است لکن احتیاط شدید در اجتناب از غساله است خصوصاً در مثل جامه و دست و نحو آن از
چیزهایی که غالباً محل استعمال او در عیب میباشد و همچنین احتیاط نمایند از غساله نجاستی که در بدن میت
باشد که پیش از غسل میت ازاله کنند و همچنین از غساله اغسال میت خصوصاً غساله در غسل اول و اگر
بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غساله مطهر احتیاط کنند باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات که دفعه
اکتفا نکنند در دفعه اول قطرات آنکه به محل چسبیده که به سبب تکان دادن زایل میشود جدا نمایند و لکن از
جمیع رطوبات این موضع اجتناب نمایند که ملاقی از رطوبت و ملاقی محل را در حال رطوبت نجس بدانند
چه رطوبت جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه دوم اگر مثل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر نمایند
حاجت به غساله گرفتن ندارند و اگر به آب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم نیز احتراز کنند از آنکه به نفس به جهة
بخود جدا شده و همچنین از قطرات آنکه به محل چسبیده که به سبب تکان دادن زایل میشود و از فایده بودن

بشرط حصول ممازجه واتحاد علی الاحوط حتی بعد تطهیر با آب باران که چنان نمایند که آب باران ونحو آن با آب
متنجس ممزوج شود هر چند اقوی عدم اشتراط ممازجه میباشد بلکه بمجرد باریدن باران با اتصالش بکر
وجاری وچشمه وغیر آن پاک میشود چنانچه گذشت دویم آفتاب است که پاک میکند زمین وخاک
زمین ودیوارها وعمارات ودر وپنجره وچرخ چاه که مثلا در منصوب باشد وهرچه را که در زمین فرش
نمایند از قبیل آجر وسنگها وامثالش که از زمین جدا نشده باشد ویا آنکه جدا شده باشد ولکن
از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین ودیگ تنور وهمچنین درخت وبرگ متصل بدرخت
ومیوه متصل بدرخت وگیاهها وزراعتهای زمین وجمیع چیزهای غیر منقوله مثل دیگ آش پزی
وغیره وامثال آنها اگر بر زمین نصب باشند وپاک میکند از منقولات خصوصا بوریا بلکه حصیر را
ونیز حصیر نیز تابع است وکشتی وطراده وظرفهای بسیار بزرگ داخل در غیر منقول میباشند واما خرمن گندم
ونحو آن پس احوط عدم الحاق است بغیر منقول هر چند در خرمن بسیار بزرگ الحاق آن خالی از قوت نیست
وشرط تطهیر با آفتاب چند چیز است اول آنکه عین وجرم نجاست زایل شده باشد دویم آنکه محل رطوبت
داشته باشد که صدق خشک شدن حاصل شود واگر رطوبتی نداشته باشد باید دوباره تر نماید
هر چند با نجس یا به بول باشد دیگر غیر مسجد در حال اختیار سیم آنکه بتابش وشعاع آفتاب باشد نه
بگرمی هوا ونه بوزیدن باد واگر باد وهوا فی الجمله معین آفتاب باشند ضرر ندارد واگر اولا بشعاع
شمس فی الجمله رطوبت کم شود وبعد از آن بباد یا بگرمی آفتاب بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود
پاک نمیشود بخلاف عکس واگر نجاست بباطن نیز رسیده مثل زمین پس شرط است طهارت باطن
بوصول جفاف بباطن پس اگر بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسید همان ظاهر تنها پاک است وباطن
بنجاسة خود باقی است واگر رسید هر دو پاک است بلکه باید که جفاف ظاهر وباطن باشراق واحد باشد
پس اگر جفاف ظاهر شد وبعد از آن باشراق دیگر یا بغیر اشراق جفاف باطن حاصل شود طهارت حاصل
نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی کفایت وصول جفاف است بباطن مطلقا چنانچه احوط در مثل میوه وحصیر ودیوار
ذی وجهین یا وجوه اشتراط اشراق بهر دو میباشد اگرچه شیء واحد حساب میشود چنانچه اگر دو بوریا
مثلا بر روی هم باشند ونجس شوند پاک شدن فوقانی تحتانی پاک نمیشود پس دیوار اگر یک طرفش نجس
شود بتابش ظاهر وخشک شدن ظاهر وباطن هر دو پاک میشود نه روی دیگر که تابش بر او نشده علی الاحوط
واگر باطن دیوار مستقلا نجس شود بتابش بر روی که نجس نشده وخشک شدن اندرون پاک نمیشود
چنانچه اگر دیوار ذو وجهین یا وجوه هر طرفش بنجاسة مستقله نجس شود ونجاست نفوذ نکرده باشد از
طرفی بطرف دیگر وبهم متصل نشده باشد پس پاک شدن یکطرف باعث پاک شدن طرف دیگر نمیشود

تطهیر میکند زمین بی احتیاج بتکرار از نجاست و قبض زوال عین بیان و مانند آنها اجزای بسیار بزرگ زیر خف و نعل مثل کف پا
ما اشنان اجزای صغار را استنجای با حجار و در مثل چوب و سایر چیزها که متعارف نیست پاک کردن
از و تطهیر نمودن باز احتیاط اولی است و اما نعل دابه پس آن تابع بدن حیوان است در حصول طهارت بزوال
عین هر چند بغیر زمین باشد و نعل کفش و نیم موزه که در ته موزه واقع شده است تابع ته موزه
میباشد و ظاهر اینست که ریگ زمین و سنگ زمین و فرش آجر و گچ و ساروج همچنان در حکم زمین
و احوط آنست که اقتصار کنند بر زمینی که اسم زمین بر او صادق باشد بدون احتیاج بقید
زمین معدنی که بواسطهٔ اشتمال بر خاصیت تازه از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره
و قیر و کبریت و فیروزه و عقیق و مرجان مطهر نخواهد بود چنانچه تابع زمین که از اسم زمین خارج
باشد مثل علف و گیاه زمین و چوب و تخته که بر زمین فرش باشد نیز مطهر نخواهد بود هر چند
اکتفا بهمه اینها خالی از وجهی نیست چهارم و پنجم و ششم استحاله و انقلاب و انتقال است و جمع
همه در حقیقت اینست که حقیقت نجس العین مبدل میشود بحقیقت طاهر العین مثل نطفه که حیوان
شود و نجاستی که خاکستر یا دود شود بشرط آنکه علم بخلط اجزای دهنیه عرفیه با دود نباشد و نجس
العین که در نمکزار افتد و نمک شود یا آنکه نجاستی که مرطوب با خاک شود و آب نجسی که حیوان ماکول اللحم
بخورد و بول شود یا آنکه خنزیر نجس العین که شیر یا سرکه در او شود و همچنین است بخار و عرق
حاصل از نجس یا متنجس هرگاه متصاعد عین نجس یا متنجس در بخار و عرق حاصل نشود و همچنین
اگر شراب یا عصیر نجس منقلب بسرکه شود هر چند عصیر انگور ترش باشد بعد از آنکه علم حاصل
شود بانترشی سابق او یا بانکه منقلب بسرکه شده و بعضی گفته اند که اگر عصیر نجس قبل از ذهاب ثلثین
سرکه شود نیز پاک میشود و حصول انقلاب باین قسم مشکل است و مثل آنکه خون آدمی و غیره
بشکم پشه یا شپش یا غیر آن رود بشرطیکه آن حیوان خون جهنده نداشته باشد و احوط آنست که
در مثل خون پشه و زالو در اول مکیدن اجتناب نمایند و اگر سفال عصیر عنبی بعد از جوش و قوام
و قبل از ذهاب ثلثین نظرفی بکر بریزند و بماند تا آنکه شراب شود و بعد از آن سرکه شود یا آنکه ابتدا
سرکه شود پاک میشود انعصیر بانقلاب و سفال عصیر نیز بتبعیت و لکن بنابر احتیاط شرط حصول طهارت بانتقال
و انقلاب آنست که نجاستی دیگر عارض نشده باشد مگر در صورتیکه متنجس باز نجس یا حکم آن نجس منقلب
بان نجس یا حکم آن نجس شود و بعد منقلب بطاهر شود مثل آنکه انگور نجس شراب یا عصیر عنبی را قبل
از ذهاب ثلثین بفشرند و عصیر شد و بجوش آیند و قبل از ذهاب ثلثین سرکه شود پاک میشود بخلاف آنکه
اگر ذهاب ثلثین شود که در این صورت پلید میشود و ذهاب ثلثین اثر ندارد و بخلاف آنکه آن انگور نجس شراب

یا بسبب عفونت یا از ذهاب ثلثین ابتداء سرکه شود یا آنکه انگور مخلوط بول یا خون شراب شود و بعد سرکه
شود یا آنکه عصیر شود و نه ذهاب ثلثین شده سرکه شود یا نه ذهاب ثلثین شود پاک نمیشود بنجاست عرضیه
محل [illegible] طهارت بانتقال نیست والا سلف [illegible] نمک [illegible] که سرکه میشود
باید پاک نشود بجهت نجاست محل ولهذا هر گاه هیزم نجس آتش بانتقال شود [illegible] نجس
[illegible] شود یا هم نجس پاک نشود پس اینها استحاله نخواهد بود و بر نجاست خود باقی [illegible]
آب نجس [illegible] شود و فرق نیست در طهارت باستحاله ما بین نجس و متنجس مگر اینکه [illegible] متنجس [illegible]
متنجس نمیشود مثلاً آجر و ظرف نجس بتغال شود استحاله [illegible] تأمل است بخلاف آنکه خاکستر شود چنانچه
فرق نیست در انقلاب شراب بسرکه و طاهر شدن آن میان آنکه بنفسه منقلب بسرکه شود یا بعلاج مثل
نمک و اهن و غیر آن و خواه عین آن باقی علاج کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج یا آنکه مستهلک
شده باشد و بعضی آتش را مطهر دانسته اند و حق آنستکه مطهر نیست تا مادامیکه استحاله حاصل نشده
باشد و بعد از استحاله فرق نیست میان آنکه از آتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین
یا نمک و مخوان پس هر گاه گل نجس را آجر یا سفال نمایند یا چیز نجس را بپزند یا آنکه در حال پختن نجس
شود یا آنکه خمیر نجس را نان نمایند یا آنکه شور نجس را با آتش سرخ کنند پاک نمیشود هفتم اسلام
آن پاک میکند کافر اصلی را از نجاسه کفر و همچنین کفر حاصل یا مرتد را هر چند فطری باشد علی الاقوی
پس اگر مرتد توبه کند و مسلمان شود پاک میشود بدن او علی الاقوی هر چند سایر احکام نسبت باو
باقی است مثل لزوم قتل مرتد فطری و بینونت زوجه او و عده وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال
او بین ورثه او پس ساقط نمیشود حد او و مال او با او بر نمیگردد مگر به تملک جدید و زوجه او نیز
باو بر نمیگردد هر چند جایز است که زن مسلمه دیگر یا همان زن را بعد از عده عقد جدید نماید
هشتم نقص و آن کم شدن دو ثلث از آب انگور است بعد از جوشیدن و قوام گرفتن که بکم شدن دو
ثلث آن طهارت ملاقی حاصل میشود هر چند بآفتاب و مخوان باشد و بهتر آنستکه ذهاب دو قسمت از آن
بجسب کیل و وزن هر دو ملاحظه نماید هر چند اقوی اکتفا بیکی از اینها میباشد و احوط الحاق مویز
و خرما بانگور میباشد در ذهاب ثلثین هر چند اقوی عدم الحاق است و اگر شک کند در اصل جوش آمدن
نماید بنا گذاشتن بطهارت و حلیت چنانچه اگر شک در ذهاب ثلثین نماید باقی است بر حرمت و نجاست و اگر
شک نماید که این عصیر از انگور میباشد یا از غوره یا از غیر آن محکوم است بطهارت و حلیت مطلقاً و فحص
هم لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشر اخبار کند بجوش آمدن یا آنکه این عصیر از عنب است یا آنکه
ذهاب ثلثین شده اخبار شرعی است بلکه اکل او و مباشرت او در امر مشروط بطهارت نیز دلیل بر طهارت و

سابع استحاله

هفتم اسلام

هشتم نقص

حلیت

در مطهرات است

حلیت او معلوم باشد و اگر یک من آب انگور و مویز که از ذهاب ثلثین تلخ شود یا بسوزد دو مقابل آن
آب داخل کنند و بعد از آن به ذهاب ثلثین پاک میشود مثلا اگر سه من آب انگور یا مویز را شش من آب داخل
کنند و بعد از آن اگر شش من بسوزد پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجائی بچکد و
خشک شود یا ذهاب ثلثین از آن قطره شود پاک میشود هر چند در لباس غیر مباشر باشد و هر چند
ذهاب ثلثین از آنچه در دیگ است نشده باشد و اگر آن قطره بحال خود باقی باشد و خشک نشده باشد
و ذهاب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد پس اگر در لباس یا بدن مباشر طبخ باشد و ذهاب ثلثین اصل
نیز بشود این قطره نیز پاک میشود بتبعیت و اگر در لباس غیر مباشر باشد یا آنکه در لباس مباشر باشد
ولکن هنوز ذهاب ثلثین از اصل نشده آن قطره بنجاسه خود باقی است و اگر بعد از جوش آمدن و قبل
از ذهاب ثلثین چیزی در او بریزند پاک میشود آنچیز بتبعیت مثل نشاسته در باسلوق و مربای به و نحو آن
بشرط آنکه ذهاب ثلثین بشود اما اگر نشود پاک نمیشود مگر آنکه قبل از جوشیدن آن قدر نشاسته
و آرد و غیر آن در او بریزند که اسم عصیر بیرون برود هر چند اسم باسلوق یا حلوی بگیرد و صادق
نیاید و بدانکه شرط نیست در حرمت یا نجاست عصیر عنبی آنکه جوشش و غلیان از آتش باشد علی الاحوط
هر چند اختصاص حرمت و نجاسه بآتش قوی نیست چنانچه احوط است که دو ثلث آن نیز با آتش کم شود نه بغیر آن
و بدانکه اگر نه من آب انگور بجوشد و سه من ناقص شود و شش من باقی بماند و بعد از آن نه من دیگر
ریخته شود باید از مجموع باقی و لاحق که پانزده من باشد دو ثلث او که ده من باشد برود و پنج من
بماند تا آنکه حلال و پاک شود نه اینکه دوازده من که ثلثین دو نه من سابق و لاحق است بسوزد
و شش من از این پانزده من بماند و همچنین اگر در این فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند و بعد نه
من دیگر داخل کنند باید از مجموع دوازده من هشت من بسوزد و چهار من بماند نه آنکه شش من از این
دوازده من بسوزد و شش من بماند تتمه الآلات استنجا از بیضه و سنگ و امثال آنکه مطهر مخرج
غایط اند بنحوی که ذکر شد دهم زوال عین نجاسه و جفاف رطوبت آن از بدن حیوان و توابع
آن مثل نعل حیوانات مثل لجام و رکاب و نحو آن هر چند احتمال تطهیر بآب نرود و باطن دهن و چشم و بینی
و امثال آن از انسان مسلم پس در مثل گوساله و بره و کره اسب و نحو آن حاجت بتطهیر بآب نیست بلکه بزوال عین
نجاست یا لیسیدن مادر و مثل آن پاک میشود هر چند نجاست از خارج بحیوان رسیده باشد یا از ولادت
و خون نفاس حاصل شده باشد و همچنین پستان حیوان اگر نجس شود بمکیدن بچه و مثل آن پاک
میشود بلکه در مثل مکیدن بلکه لیسیدن حاجت بجفاف نیست در وقتیکه رطوبت از باطن دهن
بآن محل برسد که رطوبت دهن نجس نمیشود تا آنکه متنجس محل شود بلی رطوبت سابقه از محل نجس [illegible]

یازدهم تبعیت

نجاستی یا او متنجس باشد باید خشک شود که جفاف از شرط حصول تطهیر است یازدهم تبعیت و آن
هر چند قسم است اول تبعیت با اسلام که فی الحقیقه مرجعش مطهر بودن اسلام است چنانچه اصل حکمش
ذکر شد و چه تبعی مثل طفل صغیر کافر که اسیر مسلم شود بی پدر و مادر و بی جد و جده و مثل طفل
صغیر متولد از دو کافر که بالغ نشده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که تابع پدر یا مادر یا
جد یا جده میباشد هنگامیکه یکی از اینها مسلمان شود اولاد صغیر اینها نیز محکوم باسلام میشوند
و پاک میشوند قهرا هر چند با تمیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا آنکه اظهار کفر کنند بلی اطفال
مرتد بطهارة خود باقی میباشند هر چند پدر ایشان نجس بارتداد باشد و مثل طفل کشته در
دار الاسلام بلکه در دار الکفر نیز بشرط قطع بودن مسلم در آن و بشرط احتمال تولد آن طفل از
آن مسلم و بشرط عدم التقاط کافر که آن طفل کشته از من است که با این سه شرط طفل صغیر بتبعیت دار محکوم
به اسلام است قسم دوم تبعیت در اسلام و لکن بشرط اتصاله مطهر مثل پاک شدن باسلام عرق و
آب دهن و آب بینی و سایر رطوبات چه از غیر که موجود باشد در بدن کافر حین اسلام و مثل نجاسات
دیگری که در بدن کافر موجود میباشد از فضلات او یا از سایر نجاسات بشرط زوال العین پیش از
اسلام مثل محل استنجا و نحو آن بلکه اگر کافر در دست خود آبی گرفته باشد یا آنکه در دهن خود آبی
برای مضمضه و نحو آن نگاه داشته باشد و مسلمان شود طهارة آن آب بلکه طهارة ثیابی که در بدن
کافر حین اسلام موجود باشد و متنجس بنجاسة کفر شده باشد نیز خالی از قوة نیست بلی اگر عرق
جنب از حرام را نجس بدانیم و کافر یکه جنب از حرام شده باشد و عرق نیز کرده باشد در حین جنابة
یا بعد از آن و عرق نیز خشک نشده باشد و مسلمان شود آن عرق مشکل است که بتبعیت اسلام پاک
شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که محل بحث است قسم سیم تبعیت در سایر مطهرات مثل ظرفیکه شراب در آن
سرکه شود و همچنین آلاتیکه استعمال در شیره انگور شود و یا ملاقات آلات بنقص حاصل شود هر چند آلات
نبوده استعمال شود علی الاقوی هر چند احوط اقتصار بالات و مباشر است که تطهیر آنها حاصل شود
و همچنین رخت و لباس کسیکه متوجه این عملست که در خصوص این عمل استعمال شود تا فارغ شود هر چند
به نوبه باشد و همچنین چیزهائیکه در میان شراب و آب انگور میریزند مثل به و پوست هندوانه و غیر
که بعد از انقلاب و نقص اینها نیز به تبعیت آن پاک میشوند چه از قسمی باشد که عصیر داخل آنها شود
قبل از ذهاب ثلثین مثل کدو و بادام و پسته یا آنکه از قسمی باشد که عصیر داخل آن نشود بلکه بد
عصیر چسبیده شود و بکسب رطوبه بزرگ شود مثل نخود و کشمش و از بعضی ظاهر میشود که شرط
در طهارة قسم اول اینست که باید علم حاصل شود که دو ثلث عصیر یکه داخل آن شده نیز کم شده و کم

شدن

شده باشد و ثلث عصیر یکه در دیگ باشد که آن را بمکند در رطوبت و طهارهٔ آن بخلاف قسم ثانی و قسمیکه بدانکه جلد
رطوبت نموده باشد با آنکه عصیر را زو داخل شده که در آن باشد و قسم اکتفا میشود در طهارهٔ آن بکم شدن دو ثلث
عصیر که بینه بلکه در این فرض ضعف است بجهة آنکه تمام قطره چکیده بلباس میباشد بطبخ عصیر و بحوان بعد
اینکه پاک شود بنصب پاک شدن اینها حتی فشار و کیطر تواولی میباشد ولکن احتیاط اولی است و هم
چنین ظرف شراب پاک میشود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب در وقت سرکه شدن پر از
شراب نباشد و قطعا جنب بود و اخ کردن ظرف یا شکستن از پیش نجاسته الا ظرفیکه بشراب نجس شده
نیز پاک میشود مثل نجاسته یک قطره بزی که تمام اند پاک میشود هر چند قطره باقیمانده در ته
ظرف باشد و بیو ثلث او رفته باشد و هم چنین خون جنین تام الخلقه اکتفا میشود در ذبح او بذبح
الحیوان که در شکم او است نیز پاک میشود بتبعیت الحیوان در وقتیکه خون متخلف در شکم و گوشت و
عروق او باقی باشد هر چند احوط اجتناب است بجهة آنکه بعضی تابع ندانسته اند و هم چنین بدن کسی
که میت را از غسل دهند که بعد از غسل بتبعیت پاک میشود و هم چنین تخته که بر عورة یا بدن میت
گذارند و هم چنین جامه که میت در آن غسل دهند بلکه غسل آن خرقه و جامه نیز پاکست و هم چنین
دیر و ورق و سدر و نحوان از لوازم عادیه که در دست شوینده یا موی سر زن یا بدن میت باقی بماند و هم چنین
دست ولی آن غسال هر چند متعدد باشند و بیو نیز غسل دهند و احوط اقتصار در طهاره بیو نیز الخود
میباشد و هم چنین پاک میشود بتبعیت غسال دست استنجا کننده بتبعیت محل استنجا چنانچه پاک میشود حتی
دندان و لب دهن بزوال العین نجاسته از دهن بلکه بقیه غذا در بین دندان نیز پاک میشود بزوال عین
نجاسته از دهن هر چند احوط مضمضه کردن میباشد در تطهیر آن یا مضمضه قلیل بلکه طهاره
چولفتها در طهاره هر سه حالی از قوة نیست و هم چنین پاک میشود دلو و ریسمان و اطراف چاه
و دست ابکش و لباس او هر چند نجاسته بتغیر باشد و لکن احوط عدم اکتفا بتبعیت است در طهاره
مطلق که مدلیش خالی از مناقشه نیست بعد از تغیر بایستی شدن و ایضا طهارتیکه در نزد مسلم و طفل ممیز را
که اهلیت آن اراده داشته باشد و هم چنین تخت و ظرف و فرش و سایر توابع او را بابت علم او بنجاسته
و انقضاء زمانیکه احتمال الطهاره باشد تطهیر آن ممکن باشد هر چند احتمال التطهیر از غیر او باشد و
احوط آنستکه علم حاصل شود که آن مسلم آن چیز متنجس را استعمال نموده در چیزیکه مشروط بطهاره
میباشد و احوط از آن آنستکه علم حاصل باشد که آن مسلم در آن استعمال ساهی و غافل و مجبور نبود
بلکه استعمال در آن از روی اختیار و التفات بوده که ظاهر حال مسلم در این حال آنستکه آن مسلم استعمال
نمیکند آن چیز را مگر بعد از پاکی آن و این فی الحقیقه مطهر نیست بلکه مقصود این است که ید آنستکه

در مطهرات است

مرفوعه نجاسته بباقیه الغسالة نکند و احکام طهارت بر آن جاری کنند و ظاهر اینست که مجرد غیبت با علم بنجاست
و احتمال الطهارة کافی میباشد در حکم بطهارت سیزدهم زایل شدن تغیر نجاسته از آبیکه با ماده
باشد مثل آب جاری و آب چاه و آب حوضهای کوچک حمام که متصل بحوض بزرگ یا متصل بخزانه
حمام باشد و غیر آن هر چند اعتبار امتزاج بماده بعد از زوال التغیر در غیر جاری احوط است چهاردهم
استبراء کردن بعد از بول که مطهر رطوبت مشتبه است که بعد از بول میآید و نیز هم استبراء حیوانیکه
نجاسته خوار باشد که این استبراء پاک میکند بول و سرگین او را که قبل از استبراء نجس بوده و استبراء
عبارة از اینست که آن حیوان را علف پاک بدهند تا از این اسم و حالت بیرون رود مثل اینکه شتر را
در چهل روز حبس کنند از نجاسته خوردن و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و
مرغ آبی و اردک را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز و ماهی را یک شب و روز شانزدهم
غسل میت که مطهر بدن میت است در غیر شهید و امام میباشد و مطهر بودن تیمم بدل از غسل در وقت
نبودن آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه قوی است مثل غسل با آب خالص در حال نبودن سدر
و کافور که این غسل هم مطهر است ولکن ظاهر اینست که تیمم مبیح دفن و کفن و نماز باشد نه مطهر
هفدهم نزح مقدر چاه اگر چاه را بمجرد ملاقاة نجس بدانیم یا آنکه در متغیر بنجسیکه از برای او
مقدری باشد زوال التغیر را بدون استیفاء مقدر کافی ندانیم هیجدهم جدا شدن غساله
که پاک میشود بسبب او رطوبت باقیه در مغسول و همچنین پاک میشود آبیکه در مغسول مانده اند
بعد از فشردن آن مغسول بنحو متعارف که اگر دوباره بنفسه یا بعلاج و بخواهد منفصل شود
پاک است و همچنین پاک میشود اجزای طاهره مغسول بعد از نجس شدن آنها بورود آب غساله بر آنها صعودا
و نزولا که لازمه عادی غسل است خصوص در آب قلیل یا بانفصال غساله و جدا شدن آنها اگر چه بکرات
باشد هر چند از نجاسته مثل بول یا ولوغ محتاج بتعدد باشد و همچنین پاک میشود اجزای
بعد از عود آب غساله با جزء مغسول و انفصال از جزء بجزء دیگر هر چند غساله از تمام مغسول
جدا نشود و انفصال غساله از جزء طاهر ملاقی بغساله در حین تطهیر بنا بر نجاسته غساله مطهر آن
جزء طاهر ملاقات کرده بغساله نیز میباشد هر گاه آن جزء از اجزاء واقعیه یا عقلیه عادیه یا
جعلیه مغسول باشد یعنی آنکه اگر اشیاء مختلفه یا اعضاء متعدده مثل اصابع یا غیر آنرا
یک مغسول قرار بدهد که مرور نماید غساله بجمیع در این هنگام نیز انفصال غساله از مجموع
باعث طهارت مجموع میباشد پس در مثل انگشتان یا سر یا کمر یا سایر اعضاء انسان هر گاه
یکی از اعضاء یا یکی از انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید

انگشت

ندانمود که این شیطان بوده باشد که خود آنحضرت سنت فرموده که او را غسل بدهیم پس لازم است
بجهت اینکه خود ایشان میشستند و امر بشستن نمی‌نمودند ابداً اظهار با اینکه حاجت بشستن نداشتند
نکرده‌اند حتی اینکه از ابی بصیر که بی‌چشم بوده منقول است که روزی داخل شدم بر مولای خود امام
محمد باقر علیه السلام و آن بزرگوار مشغول نماز بوده پس غلامش بمن گفت که در جامه حضرت خون میبینم
پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شد عرض کردم که غلامش بمن گفت که جامه شما خون آلوده است
حضرت در جواب فرمودند که خون ما اهل‌بیت پاکست و حاجت بشستن ندارد با اینکه ما نجس
ظاهر نبوده بلکه عذر گفت که من بقول او باور ندارم و نمیشویم جامه را تا اینکه خوب بشود و چرک
و ریم که از زخم ظاهر میشود نجس نیست هر چند اصلش خون بوده مگر اینکه با خون مخلوط با
شد و اما خونیکه ظاهر میشود از درخت و خونیکه ظاهر میشود در زیر سنگ و کلوخ بر
مصیبت امام علیه السلام ظاهر میشود و امثال اینها پس پاکست و خونیکه در تخم مرغ ظاهر میشود اگر قطع
کنند که این خون علقه است یعنی خون پارچه ایست که ابتدای خلقت است چون نطفه در اول خلقت
خون پارچه میشود پس در این وقت نجس است احتیاطاً اما دامیکه باقی است بصورت علقه بلکه
اگر مضغه شود نیز احتیاط نماید چنانچه ما باید دانست که از مطلق مضغه چه از انسان و چه از حیوان
احتیاط اولی است و اگر ندانیم که علقه است نیز احتیاط اولی است و اما خون سفید چنانچه در
بعضی اخبار است که حضرت فصد کرده بودند پس از طشت خون سفید ظاهر شد پس اگر در این زمان
معلوم شد که خون است و مع ذلک سفید است احتیاط نماید بجهت نجس و نشر مسلک خون حیوانی
هر چند ناخن و موی اینها باشد و اما سگ دریائی و خوک دریائی پس پاکست هفتم میته حیوانیکه
خون جهنده باشد مگر نبی و امام و شهید و معصوم غیر امام نیز در حکم امام است پس حیوانیکه
خون جهنده ندارد مانند مگس و ماهی و عقرب و مار و خرچنگ و سنگ‌پشت مرده‌اش پاک
است هر چند بهتر اینست که از مرده مار احتیاط کنند و همچنین از مرده نهنگ و اما اجزای میته مرده
پس نجس است اگر اجزائی باشد که روح در او حلول کرده باشد و اگر از اجزائی باشد که روح در
او حلول نکرده باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم و دندان پس پاکست و تخمیکه در شکم
مرغ مرده باشد پاکست بشرطیکه پوست سخت و کلفت بسته باشد و لکن بشویند پوست او را
و اگر پوست نازک بسته باشد و کلفت نشده باشد احتیاط نمایند و اما بره که از شکم بره و بزغاله
مرده بیرون بیاورند پیش از آنکه علف خور بشود پاکست چنانچه شیردانش نیز پاکست علی
الاقوی هر چند احوط اجتناب از شیردان میباشد بلکه بعضی گفته‌اند که شیریکه از پستان مرده

طاهر

در نجاسات

طاهر العین بیرون باید نیز پاکست اگرچه حرام گوشت باشد چه حدیث هم وارد شده است
بخصوص ولکن احتیاط اولی است و نافه مشک نیز پاکست و خون درا و که مستحیل بمشک شده
نیز پاکست اگر از مسلمانان خریده شود یا از کافری خریده باشد که بدانیم که آن کافر نافه را از مسلم گرفته بلکه
اقوی آنست که مطلقا پاکست هرچند از دست کافر گرفته باشد که نافه از میته گرفته یا زنده هر دو مستثنی است
و حاجت نیست که بماند هرچند احوط اجتناب از نافه است مطلقا چه از مرده جدا کنند یا از زنده بجهة
خلاف فاضل هندی که در صورتیکه ثابت شود شرعا که از آهوی مرده آن نافه بریده شده یا از مسلم
خریده شده و اگر از زنده جدا کنند احتیاطش کمتر است بجهة خلاف علامه که فرق گذاشته ما بین
جدا شده از آهوی مرده که نجس دانسته و جدا شده از آهوی زنده که پاک دانسته هرچند اقوی طهارت
است مطلقا چنانچه گذشت هم از جهة جلد نافه و هم از جهة خون درا و که مشک شده و تفصیل اطبا
اصلی ندارد و سرایت نمیکند نجاسة مرده چه آدمی و چه غیر آن مگر برطوبة پس با خشکی نجاسة تعدی
و تاثیر نمیکند و پوستهای صغار که از بدن انسان جدا میشود اگرچه بکنند آن متعارف شود اظهر طهارت
و آنچه از زنده بریده شود چه از انسان و چه از حیوان نجس است بچند شرط اول آنکه چیزیکه دارای روح
گردیده باشد دوم آنکه جدا شود نه آنکه متصل باشد به پوست و بخوان هرچند لو بزان باشد
اتصال ضعیف داشته باشد سیم آنکه از قبیل پوست پاشنه پا نباشد که از اجزاء شمرده نشود چهارم
آنکه بسیار ریز نباشد مثل پوست لب و بدن که از قطعه خارج باشد پنجم آنکه معتاد الانفصال نباشد
چنانچه در نافه آهو نقل شده و هم چنین پوست مار هرچند مرده مار را نجس بدانیم ششم آنکه بقطع و
انفصال مرده شود پس اگر در حال اتصال خشک شده و مرده بود و بعد از آن منفصل شد نجاسة آن خلاف
ظاهر از اخبار است و خالی از اشکال نیست بلکه طهارت آن خالی از وجه نیست و آن طفل سقط شده که مرده
بیرون آمده و هم چنین جوجه مرده هرچند روح بانها متعلق نشده باشد و نفاس بچه که بر رگه
ناف کسیکه بر روی بچه کشیده شده و گوشتهائیکه با بچه خارج میشود و هم چنین از ضعفا اجتناب
کنند هشتم کافر چه حربی باشد و چه غیر باشد و اولاد کفار پیش از بلوغ در حکم والدین خود میباشند
پس ایشان نیز نجسند اگر هر دو کافر باشند و اگر یکی از والدین مسلمان باشد بچه تابع آن میباشد
چنانچه گذشت و لباس و فرش و ظروف کفار پاکست مادامیکه علم بمباشرت برطوبة حاصل نشود و هم چنین
است شیر و ماست و پنیر و روغن و شیره و غیر آن از کفار گرفتن مادامیکه علم بمباشرت حاصل نشود
بلی چیزیکه محتاج بتذکیه میباشد مثل گوشت و پیه و جلد مثل پوستین و کفش و کمربند و جلد ساعة و
نحو آن نمیتوان که از کفار گرفت و ثمره مادامیکه علم حاصل نشود که از میته میباشد گرفتن آن از کفار هم

در نجاسات

ندارد بخلاف شراب و هر مسکری که بالاصاله روان باشد و آب انگور علی الاحوط در حکم آنست اگر بجوش
و قوام آید و ذهاب ثلثین نشود و اما آب مویز و کشمش و خود مویز و کشمش در میان خورش و طعام
پس پاک و حلال است و همچنین خرما ولی احتیاط اولی است پس حرمت بلکه نجاست نیز علی الاحوط
مخصوص آب انگور است هرگاه بجوش آید و قوام بهم رساند هر چند نجاستش بدلیل واضح نباشد
و آنچه ظاهر است حرمت عصیر عنبی است قبل از ذهاب ثلثین بعد از آنکه بجوش آید هر چند قوام
نیاید دهم فقاع است و آن چو عمل می آید و اما عرق جنب از حرام و عرق شتر نجاست خوار پس اقوی
طهارت هر دو است هر چند احوط اجتناب است خصوص در عرق جنب از حرام که احتیاط در او شدید
تر است بدانکه شرط نجس شدن آن است که علم بملاقات بنجاست حاصل شود پس اگر شک در
ملاقات داشته باشد ضرر ندارد و اگر سوزن به بدن فرو رود یا چاقو ببرد و خون بیرون نیاید
آن سوزن و دم آن چاقو پاک است و همچنین است مگر اینکه آن سوزن و چاقو خون آلوده شود و ملاقات
بنجاست در باطن ضرر ندارد پس آب یا آلتی که بر میگردد اگر با نجاست میباشد نجس است و الا پاک است
بجهة اینکه اولا علم بملاقات نجاست حاصل نیست و ثانیا آنکه بر فرض علم بملاقات در باطن باعث
نجاست نمیشود بلی اگر از خارج چیزی ملاقات بنجاسته نماید در باطن مثل باطن دهن و باطن
چشم و باطن بینی پس از او احتیاط نماید هر چند بعد از بیرون آوردن آن عین نجاسته در او
نباشد و همچنین شرط است که نجس تاثیر در ملاقی نماید و علم بتاثیر حاصل شود پس ملاقات
خشک طاهر بخشک نجس باعث نجاسته نمیشود اگرچه رطوبت فی الجمله داشته باشد بشرط آنکه
علم بتاثیر حاصل نشود پس چوب و مس که داخته و طلا و نقره که داخته بدحال که از بد بو نجس
است بنجس و دست کافر نجس نمیشود ولکن احتیاط اولی است و ثابت نمیشود نجاسته بظن هر چند
بد صحن حمام و غساله حمام و طین طرق بوده باشد بلی نجاسته ثابت میشود بشهادة دو عادل و بحکم
حاکم و باخبار کسی که نجاسته در ید او بوده است اگرچه حتی طباخ بالنسبة بطبیخ و دایه بالنسبة بطفل
چه عادل باشد چه فاسق حتی اگر دزد بعد از سرقه و غاصب بعد از غصب خبر بدهد بنجاسته چیزی
در حین رد کردن بایشان نزد دیگر نیز بشویند و اما اگر ذو الید و متصرف در چیزی خبر بدهد
بنجاسه آن چیز بعد از آنکه از دست او بیرون رفت این وقت قولش معتبر نیست در نجاسته هر چند احوط
اعتبار است بدانکه طهارة از خبث شرط صحت صلوة و طواف است چه واجب و چه مندوب و شرط
جواز اکل و شرب میباشد و مانع بودن نجاسته از صحت صلوة مخصوص بحال اختیار و علم است پس اعم
فاسد نیست با جهل بموضوع نجاسته و اصل از معذور است اگر جهل مستمر باشد تا اول

نماز

مقصد هفتم در کیفیت تطهیر

نمازاش و جاهل ببقاء نجاسة و بحکم نجاست و بطلان نماز و وجوب ازاله از معذور نیست
چنانچه ناسی اصل نجاست و ناسی وجوب ازاله از معذور نیست چنانچه مذکور شود بان بعد از نماز
یا در اثنای نماز و حرام است نجس کردن محترمات اسلامیه که در دین اسلام محترم میباشد مثل
مسجد و قرآن و اسم خدا و کعبه و روضه نبی صلوات الله علیه و آله و هم چنین محترمات بامانة
مثل مشاهد مشرفه و صحیفه سجادیه و تربت مقدسه حسینیه و هم چنین است ازاله کردن نجاسة
از اینها و لکن ادخال نجاسة یا متنجس که خشک باشد و سرایت بمسجد یا بقرآن و نحو آن نکند ضرری
ندارد مگر آنکه موجب هتک حرمت شود مثل گذاشتن نجاسة خشک بالای قرآن و اگر کسی ترک
ازاله نجاسة از مسجد و سایر محترمات نموده با التفات بنجاسة و قدرة بر ازاله نماز یا سایر عبادات بجا آورد
اقوی صحت است و هم چنین است ترک هر واجب فوری مثل امر بمعروف و نهی از منکر و تعلیم جاهل
و ادای خمس و زکوة و ردّ مظالم علی الاحوط و هم چنین ادای دین با قدرة بر ادا و مطالبه صاحب دین هر چند
احوط ترک نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق وقت خصوصا در ترک ادای دین و بدانکه جایز نیست
منتفع شدن باعیان نجسه مگر در بعضی از موارد مثل گرم کردن حمام بسوزاندن نان و پختن
آن در زیر بوته خربزه و نحو آن و هم چنین جایز نیست انتفاع بمتنجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر روغن
نجس بجهت سوزاندن نان در زیر آسمان علی الاحوط بلکه مطلقا علی الاقوی و مگر آب نجس یا صابون که
نجس شود که جایز است انتفاع بآن و هم چنین سایر چیزها بلکه بسیار مشتهر است جواز انتفاع بآن
باشد مقصد هفتم در بیان کیفیت تطهیر است بدانکه اگر دستمال یا چیز دیگر از قبیل رخت و غیره نجس
شود و بدن یا ظرف یا آب قلیل بخواهند بشویند که ظرف و دست غسال و رخت هر سه پاک شود باید
بنحو میشود او اگر آنکه جامه نجس را در ظرف بگذارند و بعد از آن آب را بر او بریزند و بشویند و فشار دهند
اگر بول باشد بدو مرتبه و لکن دست خود را قبل از دو مرتبه بجای دیگر نرسانند و اگر غیر بول باشد
یکمرتبه بشویند و فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند علی الاحوط و اقوی
آنکه آب را بریزند در ظرف و بعد از آن رخت نجس را در آن بگذارند و بفشرند و غساله را بریزند دو
مرتبه در بول و یکمرتبه در غیر بول علی الاقوی و اجتناب از نشستن بفشردن اولی است و ظرف نیز
به تبعیت آنچه در ظرف است بیکدفعه یا بدو دفعه پاک میشود هر چند در ظرف سه مرتبه شستن لازم
بدانیم پس اگر گوشت نجس بغیر بول یا برنج نجس بغیر بول را در ظرف آب بکشند و بیکدفعه اکتفا
و در بول بدو مرتبه اکتفا کنند جایز است هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر برنج نجس یا گوشت
نجس را در کیسه یا دستمال تطهیر کنند حاجت بفشردن آن کیسه و دستمال نیست بلکه آن کیسه و دستمال

در کیفیت تطهیر اوانی است

نیز به تبعیت پاک میشود اما کیفیت تطهیر ظروف پس در ولوغ کلب پس باید آنکه اگر ظرفی را سگ لیسیده و آب خورده
باشد و بخواهند باب قلیل طهارت دهند باید اول مرتبه در آن ظرف خاک پاک برسانند یا بمالند
و بهتر آنستکه بخاک ممزوج باب نیز بشویند و بعد از آن دو نوبت باب بشویند و بهتر آنستکه اگر
خوک نیز در ظرفی آب خورده باشد همین عمل را بنمایند بلکه بهتر آنستکه اگر ظرف نجس شود بلیسیدن
سگ یا بریدن دیم خرده سگ یا بعضو سگ همین عمل را نمایند هرچند اکتفا بسه مرتبه شستن
بدون خاک قوتی فی حد خوک و شراب بلکه هر مست کننده که روان باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه
آن ظرف شسته شود بهتر است هرچند اقوی اکتفا بسه مرتبه است در نجاسه مرده موش دشتی بزرگ
خصوص بزرگ در ظرف هفت دفعه یا سه دفعه بهتر است اگر باب قلیل بشویند و اما در آب کثیر یکمرتبه
فرو بردن کافی است بهر نجاستیکه نجس شود حتی از بول و ولوغ سگ و خوک هرچند احتیاط
شدید آنستکه خالی از لزوم نکنند در ولوغ کلب هرچند در کر و جاری و باران باشد و کافی
است در تطهیر حوض و ظرفیکه نصب شده باشد در زمین مثل خم رنگرزی و نحو آن یا آنکه تا
نشده باشد اینکه در اطراف آن ظرف آب بریزند و آبیکه در ته آن جمع شده است از خرقه و پنبه پاک
و امثال آن بردارند و مرتبه دوم و سیم نیز چنین کنند که در اینوقت آن ظرف پاک میشود لکن باید
کهنه و پنبه که آب جمع شده ته ظرف را بر داشتند در مرتبه دوم و سیم بر ندارند مگر آنکه کهنه و پنبه را
در هر مرتبه از مراتب ثلثه پاک کنند نه در هر مرتبه از مراتب عود در غسلات ثلاثه که تطهیر آن
حاجت نیست هرچند احوط است و فرقی نیست در تطهیر مذکور باب قلیل که ابتدا با لای ظرف یا
حوض نمایند و ختم کنند یا بر عکس یا نه بهمان آب یا باب دیگر بلکه اگر آب کمی بریزند در ته ظرف نجس و بعد
و مثل آن حرکت و دور دهند آنرا بر آنکه بهمه جای ظرف برسد و آنرا بیرون بریزند آن ظرف پاک میشود اگر سه دفعه
آب بریزند و اینعمل را نمایند چنانچه جایز است برای تطهیر سه دفعه ظرف نجس را آب پر کنند و بریزند
بلکه اقوی اکتفا بیکدفعه میباشد هرچند احتیاط شدید بسه دفعه میباشد بلکه اقوی آنستکه زمین
سخت و فرش سنگ و آجری و نحو آن اگر نجس شود و بشویند آنرا بنحویکه صدق شستن شود که آب
غساله را بخورد و آب غساله بجای دیگر که از لوازم عادیه غسل است امکان باشد پاک میشود و آب غساله را
بجامه یا کهنه یا پنبه یا ظرفیکه نیک از زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک میشود مثل حوض و ظرف منصوب
چنانچه گذشت در تطهیر باب قلیل در اقسام آبها بلکه اقوی آنستکه اگر غساله را زمین سخت فرو نبرد که بجای
دیگر برود و غساله را فرو برد یا بخورد و لکن بنحوی باشد که صدق شستن کند آن غساله را زایل کنند
هرچند بسوراخ کردن آن زمین باشد یا بدست و کهنه بردارند از زمین نیز پاک میشود بنحو غساله

در کیفیت تطهیر است

ظاهر نشود ظرف و شیشه که بر آن نجس باشد بلکه موافق رحمه الله و جمعی دیگر گفته‌اند که هر گاه زمینی نجس شود
پاک نمی‌شود ظاهر آن به جاری ساختن آب قلیل بر آن تا ازاله عین نجاست نشود و غساله آن نیز پاک است بلکه
اقوی این است که دهن هم در حکم ظرف است که اگر چیزی در او نجس شده باشد و به آب پاک مضمضه کنند نجس
نمی‌گردد دهن اینها پاک می‌شود به شرط آنکه نجاست به باطن او نرسیده باشد بلکه خود دهن و همچنین
آب دهن به محض زوال عین نجاست پاک می‌شود و به هر سه مرتبه مضمضه کردن نیست و اگر نجاست به باطن
ظرف رسیده باشد ظاهرش پاک می‌شود و نجاست باطن سرایت به ظاهر نمی‌کند و اگر بخواهند که باطن
هم پاک شود باید آن ظرف را خشک کنند و بعد آب کر یا جاری بگذارند تا آب کر و جاری به تمام آن ظرف برود و پاک
شود بدانکه غیر آب هر گاه نجس شود پاک می‌شود با آب قلیل و لکن به چند شرط اول زوال عین
نجاست پس اگر به غسل واحد ازاله و تطهیر هر دو حاصل شود کافی است لکن به شرط آنکه آب به اطلاق خود
باقی بماند و به شرط آنکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلاً متغیر نشود یا آنکه متغیر شود بعد از خروج
و انفصال به همان یک دفعه اکتفا کنند اگر غیر بول باشد و اگر پیش از تحقق غسل متغیر شود یا مضاف شود
لازم است که دفعه دیگر بشویند که غسل اولی مزیل شود و غسل دیگر مطهر شود دوم نفوذ و
وصول آب به موضع نجس سیم انفصال آب غساله از نجس در غالب موارد مثل ظرف و نحو آن پس اگر آن
متنجس آب غساله را بخورد و آب غساله از او جدا نشود به نحو متعارف بنفسه یا به فشار پاک نمی‌شود و اکتفا کنند
به رسیدن آب به نجس به نحوی که آب اولا داخل و بیرون رود که هر چه بریزند بر او از آب قلیل همه بصورت آب موجود
در آن نجس منتشر نمی‌شود بلی اگر غساله قلیل را پاک بدانیم و انفصال غساله را شرط ندانیم و غسل ندانیم حاجت
به انفصال آب غساله ندانیم چهارم ورود آب بر نجس نه ورود نجس بر آب و نه به نحو توارد بر یکدیگر هر چند
در مثل ثوب و نحو آن که تطهیر کنند در طشت و نحو آن اقوی این است که شرط ندانیم ورود آب بر نجس چنانچه
گذشت هر چند احوط اشتراط ورود است مطلقا و بدانکه اگر کسی تمام دستش یا بعضش نجس باشد به جهة
اراده طعام خوردن یا نحو آن می‌تواند تا اینکه دست را نشوید حتی با آب قلیل و ما فیه بر نجاسة خود
باقی باشد و سرایت نمی‌کند نجاسة موضع نجس به موضع پاک و اگر لباس و نحو آن به بول طفل شیرخوار نجس شود
به جز ریختن آب یک مرتبه بر محل نجس پاک می‌شود و حاجت به شستن و فشار دادن ندارد بلکه اگر اتفاقا از آب
از محل نجس به جای دیگر برود آن نیز پاک است زیرا غساله بول طفل شیرخوار مزبور پاک است چنانچه غساله آخر
به عوده میت که گذارند نیز پاک است علی الاقوی هر چند احوط اجتناب از جمیع است چنانچه گذشت
و لکن این حکم در بول طفل مشروط است به اینکه آن طفل پسر باشد نه دختر و نه خنثی مشکل که زنان بیم
پایین مشروط است به اینکه کمتر از دو سال باشد و غذا خور نشود و بول غیر طفل مذکور در ...

شستن آن از آب قلیل لازم است در جامه و بدن و همچنین غیر جامه و بدن و هر نوبه فشار دهند
و در غیر بول یک مرتبه شستن با فشار کافی است اما در آب کر و جاری و باران چه نجاسته بول باشد چه
غیر آن یک مرتبه کفایت میکند و فشردن لازم نیست و اگر بخواهند که بدن تطهیر نجاسات و از غسالة
مطهر اجتناب کنند گذشت که باین نحو عمل کنند که در تطهیر نجاسات بیکدفعه اکتفا نکنند بلکه در غیر
ظرف هم دو دفعه بشویند و در دفعه اول از جمیع رطوبات تا موضع اجتناب بدیهی رطوبات جدا شود
و باقی مانده هر چند لازم نیست مبالغه در اخراج رطوبه و انفصال آن ولکن اگر اتفاقا چیزی از
آن رطوبة باقیه بوده آنچیز را بشویند چنانچه از رطوبه باقی مانده اگر احیانا منفصل شده آن نجس
باشد مثل محل آن و در دفعه دوم اگر مثل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر کنند حاجه بغسالة اگر فرقی ندارد
و اگر بآب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم احتراز کنند از اینکه بفشردن یا خود بخود جدا شده و …
از قطرات که بمحل چکیده که بیک تکان دادن زایل میشود و از زیاده برآن احتراز لازم نیست که فکر را
تکان دهند که هیچ رطوبه در محل نماند که منجر بوسواس میشود و اگر آنچیز نجس محتاج بفشار باشد
دو مرتبه فشار دهند در زیر آب که غسالة اثر نجس نباشد و بعد از اخراج از آب نیز فشار دهند
احتیاط و اگر بآب قلیل تطهیر کنند با آنکه فشار بدهند بالای آب هند از غسالة اثر احتراز نمایند و دست
مالیدن بر هیچ نجاستی واجب نیست مگر اینکه نجاست عینیه باشد که زایل نشود الا بدست مالیدن
پس در مثل آب متنجس که خشک شده باشد بر بدن و در غالب افراد بول و منی و بخون خارجه
بدست مالیدن نیست هر چند خشک شده باشد و اگر شک کند که نجاست را زایل نموده یا نه باید
زایل نماید تا یقین بزوال حاصل شود بشرط اینکه وسواس نباشد که یقین در حق وسواسی شرط
نیست بعد از آنکه بنحو متعارف ناس بشویند و در ازاله نجاست زوال عین عرفا کافی است و در حکم عین است
لزوجت و غلظت و اگر رنگ یا طعم یا بو باقی بماند ضرر ندارد در حصول طهارة هر چند بجای دیگر
اثر کند بمجاورة و اما سایر آثار نجس مثل چربی بخون پس لازم نیست ازاله آن بشرط آنکه ذات آن
نجس چربی نباشد مثل روغن و پیه که متنجس است پیش از غسل که بعد از آن بتوان آن را لا بچربی …
نمایند که احتیاط شدید در ازاله آن است اما اگر محل نجس چرب شده باشد با آنکه جسم چرب نجس شد پس
پاک میشود مثل گوشت و پنیر که نجس شود و چربی که نجس شود مگر آنکه چربی از آن زیاد باشد که به
بند دد دست و مانع رسیدن آب بشود بلی احتیاط در ازاله مطلق چربی مطلوب است و جامه که رنگ
اگر رنگ با آب متنجس کرده باشند یا آنکه با عین نجس رنگ کرده باشند یا آنکه رنگ نا شسته باشد و نجس
شود بعد و بر بدن با رنگش پاک میشود اما اگر در آب قلیل بخواهند تطهیر کنند پس اگر غسالة با تغیر

على الاقوى وهرچند احتياط اولى است بجهة خلاف بعضى از اعاظم خصوص اگر بنحوى باشد كه از آلات
لهو بعد از انفصال ظرف مستقل حساب شود و استعمال مجموع طلا و نقره خالص از ظالت مستعمل
مجامر كه در آن در مجلس عود مى‌سوزانند نيز بخوشبو كردن حرام است و همچنين عطردان و بيرون
و سماور و ديگ و قليان و نحو آن هرگاه اهل مجلس بر امكان نيز اجتناب نمايند بجهة آنكه
مجلس معصيت است و يا آنكه در حق آنها نيز استعمال حساب ميشود بجهة آنكه استعمال هر شيء بحسب اوست
است و همچنين احتياط نمايد از تزيين لجام اسب و نحو آن بطلا و نقره و در حديث نهى از
آن وارد است اگر بنحوى باشد كه قدرة بر كندن آن داشته باشد و قليان اگر سرش طلا يا نقره
خالص باشد تماما بحيثيتى كه جاى آتش و تنباكو هم طلا يا نقره خالص باشد اجتناب كنند و همچنين
اگر قليان اگر تماما طلا يا نقره باشد نيز اجتناب كنند و اما اگر همیانه قليان و نى قليان طلا و نقره
باشد ضرر ندارد و همچنين باك ندارد اگر طلا و نقره ممزوج باشد بغير خودش ضرر ندارد هرچند
تشخيص صحيح بنظر اهل خبره باشد مثل چيز ممزوج ماداميكه مستهلك نباشد و اگر مسلمى
قليان نقره نما يا ظرف نقره نما داشته باشد بايد بمجلس آورده باشد رد نكنند و حمل بر صحت نمايند
مگر آنكه يقين نمايد كه از نقره خالص است و هر سفيد و زرد را طلا و نقره خالص ندانند و اما
نقره كوب و طلا كوب پس عيب ندارد و همچنين مفضض و مطلا مگر اينكه احوط آنست كه لب را
بموضع نقره بلكه طلا نيز نرسانند و اما قرص طلا و انگشتانه طلا براى خياط و آيينه طلا يا
نقره و حلقه طلا و نقره در آيينه يا ظروف غير از طلا و نقره و بست طلا در تفنگ و غلاف
شمشير و بندان و همچنين تزيين سقف بطلا و نقره و تزيين قبر و مشاهد مشرفه و جلد
بطلا و نقره و قنديل از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است تزيين مرد است در لباس يا بدن
بطلاى خالص نه نقره خالص نه زن و نه طفل و نه خنثى و نه تزيين مرد بغير لباس و بدن بطلاى خالص
مثل زنجير طلا براى ساعت نه لباس مرد و در مثل كمربند طلا و تكمه طلا و نعل طلا احتياط نمايد و نقره
ضرر ندارد بلكه در مثل دندان از طلا يا چيزى كه دندان را به بندند از طلا يا آنكه بجاى عضو بريده از دماغ
و انگشت و نحو آن از طلا درست كنند پس آن نيز ضرر ندارد

كتاب الصلوة

و در آن يك مقدمه و
چند مقصد است مقدمه در تعداد نمازهاى واجب است بدانكه نماز واجب شش قسم است اول نماز
يوميه كه از جمله آن نماز جمعه است دوم نماز عيدين سيم نماز آيات چهارم نماز طواف پنجم نمازيكه
واجب شود بامر خارج مثل نذر و عهد و استيجار و نماز پدر و نماز احتياط بجهة شك ششم نماز
ميت فصل بدانكه نماز يوميه هفده ركعت است در حضر بدون خوف ظهر و عصر و عشا هر يك چهار ركعت

كتاب الصلوة مقدمه

و مغرب

مقصد اول در اوقات نماز [illegible]

ومغرب سه رکعت وصبح دو رکعت و در سفر و در حال الخوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط میشود

مقصد اول در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتداء وقت نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره
نصف النهار و وقتش ممتد است تا اینکه باقی بماند بغروب بمقدار اداکردن نماز عصر از اول وقت
تا بمقدار اداء نماز ظهر بحسب حال خود مختص بظهر است هم چنانکه از آخر وقت بمقدار اداکردن نماز
عصر بحسب حال خودش مختص بنماز عصر و باقی اوقات مشترکست میانه ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت
باقی نمانده باشد مگر مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضا است بلی اگر یک رکعت
از آخر وقت نه اول وقت را درک کند آن نماز ادا میباشد چنانچه اگر بالنسبه بشخص حاضر از آخر وقت
بقدر ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد ادا بجا آورد و اگر شخص مسافر فقط
بقدر سه رکعت از آخر وقت را دریابد هر دو نماز را بجا آورد بقصد ادا و هرگاه باعتقاد بقای
پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر یا مغرب و عشا اگر بود و بعد معلوم شد که وقت وسعت
نداشت مگر برای نماز دوم هر دو نماز را باید قضا کند علی الاحوط و هرگاه باعتقاد اختصاص
وقت بنماز دوم شروع بنماز دوم کرده و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص بسابق است عدول کند
بنماز سابق و اگر بعد از نماز معلوم شد بعد اختصاص وقت باینکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر
یا مغرب را در وقت مختص بکند و متعرض اداء و قضا نشود هر چند ادا بودن خالی از قوه نیست و اگر
باعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شده که در اول شروع بنماز وقت
داخل نشده بود ولکن بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است و هم چنین نمازش صحیح است
اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شده که وقت داخل شده بود در نماز هر چند دخول وقت نماز در
حین سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از غروب واقعی آفتاب است و شناخته میشود
غروب واقعی بزوال حمره از سمت مشرق تا حد بالای سر و همه را شدن حمره از سمت سر و اینکه در اینوقت
یقین بغروب واقعی حاصل میشود و اگر پیش از این هم یقین بغروب واقعی حاصل شد کافی نیست نظیر
طلوع آفتاب که مدار آن بر حس و یقین است و آخرش اینست که باقی بماند بنصف شب بمقدار اداکردن
نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار اداء نماز مغرب ممتد میباشد تا نصف شب مختار و چه مضطر
بجهت خواب یا فراموشی یا حیض دیگر پس اگر نصف شب گذشت در حق مضطر نیز قضا است ولکن بهتر
اینستکه متعرض ادا و قضا بعد از نصف شب نشود اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدای وقت نماز
صبح از وقت ظاهر شدن سفیدی است مثل نهر در افق آسمان از جانب مشرق و انتهای آن طلوع
آفتاب است و مظنه در داخل شدن وقت کفایت نمیکند بدون عذر و شهادت دو عادل کفایت

میکند به دخول وقت بقول عادل واحد بلکه مطلق مظنه که حاصل میکند در حال عذر خصوص اگر اینها
یک عادل و اذان معتمدی باشد مثل روز ابر و محبوس و شب مهتاب و بخواند در وقت فریضه
و اشتغال به آن جایز نباشد نافله گذاردن هر چند نافله غیر یومیه باشد مقصد دویم
در قبله است بدانکه واجب است استقبال خانه کعبه و فضا بلکه نزد آنکه خانه کعبه است از منتهای زمین
تا آسمان از برای جمیع مردم در حق کسانیکه میبینند خانه کعبه را و کسانیکه نمیبینند خانه کعبه را
قبله ایشان جهة کعبه است یعنی جانبیکه خانه کعبه در او است همه آنجانب بلکه مقدار از آنجانبی
که اگر خطی از محل مصلی اخراج شود بجزئی از اجزای خانه کعبه برخورد و آن شناخته میشود بعلا
مات منارها و قبور مسلمانان و مساجد و تحصیل علم لازم است با امکان و خصوص
ستاره جدی که بخلف منکب ایمن واقع شود تا محاذی گوش راست برای اهل عراق و عرب و مثل آنها
و بخوانند بمنزله علم است و اگر ممکن نشود علم که حاصل میکند در آن مظنه هر چند حاصل شود بقول
فاسق و کافر و اگر بعد از نماز ظاهر شود که پشت بقبله بوده است اعاده در وقت لازم است و قضا
در غیر وقت لازم نیست ولکن قضا احوط است و همچنین اگر معلوم شد که انحراف از قبله بسوی
بجو یمین و یسار اعاده لازم است و قضا ندارد و اگر میان یمین قبله و یسار قبله واقع شود
او چیزی نیست و استقبال بقبله در نوافلیکه واجب نشده باشد بنذر و شبه آن واجب نیست و شرط
هم نیست اگر در غیر حال استقرار بجا آورد و اما در حال استقرار پس احتیاط نماید و استقبال بقبله را
ترک نکند هر چند قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیت آن در نوافل مطلقا خالی از قوة نیست و قصد
در استقبال بقبله باینست که عرفا بگویند رو بقبله شده هر چند احوط اعتبار جمیع مقادیم بدن
میباشد حتی انگشتان پا بلکه در حق بیمار و خوابیده بپهلو قبله او بنحویست که در قبر میخوابانند او را
و اگر به پشت خوابیده باشد قبله او مثل قبله محتضر میباشد و اگر ممکن نباشد استقبال بقبله در جمیع
احوال اقتصار نماید بهر قدر که ممکن است و بدانکه در هشت موضع استقبال بقبله باید نمود اول
نماز فریضه چنانچه گذشت دویم نماز نافله در حال الاستقرار علی الاحوط چنانچه گذشت سیم سجده سهو
علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط پنجم نماز جنازه ششم دفن میت هفتم ذبح حیوان
هشتم قضاء اجزای فراموش شده و بدانکه هرگاه قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کند و اگر وقت
وسعت نداشته باشد اکتفا نماید بقدریکه وقت وسعت دارد و بهتر آنستکه در دو نماز مثل
ظهر و عصر اول نماز ظهر را در چهار سمت بجا آورد و بعد نماز عصر را بعمل آورد هر چند که جایز است
هر سمت نماز ظهر و عصر را در همان سمت با هم بجا آورد بلکه جایز نیست که ظهر را در کل سمتی بجا آورد و عصر را

بدو سمت دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر در چهار سمت اینکه ابتدا کند بعصر از همان سمتیکه بظهر ابتدا باو نموده بود بلکه مختار است که بهر یک از چهار سمت ابتدا کند و فوق آنها خانه بدو اصل قبله و تیامن و تیاسر از جهات است اگر ممکن نباشد علم و اگر ممکن باشد علم بدون حاجت بتأخیر نماز از اول وقت و بدون عسر و حرج مثل اینکه چند برا میشناسد که وجه ... بظلال المشبیه پس بر اینو قرار احوط عدم اکتفاء بآنها میباشد هر چند جواز اکتفاء در اینفرض نیز خالی از قوه نیست و محاریبیکه معصوم او نماز کرده باشد یا معصوم بیکه معصوم بودن ظاهر شرایط بدست کرده مفید علم است هر چند بد محراب ... از تیامن و تیاسر نیز مرد و ساقط میشود در حال اشتباه وجوب الاحتیاط در جمله از موارد شبهه محصوره و نحو اضطرار و نحو چنانچه گذشت **مقصد ششم** در مکان مصلی است بدانکه در امر واجب است اقل الامر اباحه مکان است بمعنیکه نماز کردن در آن مکان جایز باشد و این حاصل میشود یا بمالک بودن خود آن مکان عینا از جهت خریدن آن مثلا یا منفعتا از جهت اجاره مثلا یا انتفاعا از جهت عاریه مثلا یا باذن مالک هر چند برای نماز باشد پس باید مکان غصبی نباشد و حق غیر از جهت رهن و غیر او تعلق نگرفته باشد و اگر غصبی باشد یا آنکه حق غیر باو تعلق گرفته باشد اذن مالک و صاحب حق لازم است که اذن بدهد بدو اذن نحوی مثل اینکه بگوید بالصریح ... بشود یا آنکه ... پس نماز کردن ... اولی اذن داده است و کفایت میکند اذن شاهد حال که اگر بخواهد نماز کند اذن صریح لازم نیست بلکه مثل دخول در حمام و قهوه خانه در شرایط باشد ... روشن باشد بخواهد ... برای غسل کردن ... پس بدخول حمام و کاروانسرا و امثال اینها میشود که نماز نیز جایز است باذن شاهد حال مثل اذن شاهد حال در دخول بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری و سبعه هر چند مالک صغیر یا مجنون باشد بلکه اقوی جواز صلوة است در مثل صحاری ... برای قافله ... هر چند اجتناب از آن مکان عسر و حرج باشد هر چند مالک راضی نباشد و نماز در روضات مطهره که محاذی یا مقدم بر ضریح مقدس معصوم میشود حرام نیست ولی باطل هم نیست ... بعضی از صور مثل اینکه در نزد ضریح مبارک پشت بضریح مبارک کند و نماز کند ... ملاحظه اخبار ... اینستکه عقب تر از قبر بایستد ... از مصلی محاذی با جسد شریف نشود حتی سر مصلی در حال سجود و همچنین اقوی اینستکه صحیح است نماز مرد و زن با محاذات یکدیگر یا با تقدم زن هر چند مکروه است و احتیاط شدید در ترک ... میباشد حتی در محارم بلکه احوط اجتناب از محاذات است مطلقا حتی در اثنای نماز پس هر دو اعاده نمایند هر چند محاذات در اثنای نماز حاصل شود پس باید زن در حال نماز مؤخر

شود

شود از موضع نماز مرد بنحوی که موضع سجود زن نیز محاذی موضع قیام مرد نباشد بلی مخصوص صورتیست
کراهت با اینکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند یا بعکس پس تقدم
زن یا محاذات از ضرر ندارد چنانچه اقوی اینست که کراهت و احتیاط مخصوص بمقارن یا مؤخر است
ولهذا مقدم پس نماز او صحیح است مطلقا چه مرد باشد چه زن پس اگر زن و مرد با هم شروع بنماز کنند آنکه
تکبیر او زودتر تمام شده است نماز او صحیح است و کراهت و احتیاط در نماز متأخر است فقط تا آنکه کراهت
و احتیاط رفع میشود بحائلی مثل پرده و در و دیوار و بدوری ده ذراع و باختلاف زن و مرد در
محاذات ببلندی و پستی که مرد مثلا در پشت بام نماز گذارد و زن در زمین یا بعکس هر چند بودن
بکمتر از ده ذراع باشد دوم خالی بودن مکان مصلی است از نجاستیکه تعدی نماید بلباس و بدن
بشرط آنکه عفو از آن نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت آن لازم است پس صحیح نیست سجده بر مکان
نجس هر چند نجاست غیر متعدیه باشد و هر چند نجاست معفوه باشد علی الاحوط و کفایت میکند
طهارت موضع سجود بمقداریکه مسمی سجده با او حاصل شود پس اگر سجده کند بچیزیکه بعض او نجس
باشد و بعض طاهر سجده بر طاهر نماید جایز است هر چند محل مسمی طاهر متفرق باشد بشرطیکه آن
نجاست تعدی بجبهه نکند و لکن در مسمی طاهر متفرق احتیاط نماید پس معلوم شد که نجاست جبهه بر چهار
قسم است اول نجاستیکه عفو از آن نشده باشد در این قسم با اختیار و امکان پاک کردن نماز جایز
نیست چه سرایت بکند و چه سرایت نکند دوم آنستکه نجس باشد بنجاستیکه عفو از آن شده باشد
ولیکن سرایت بموضع سجده از قبیل جبهه و غیره نکند این قسم نجاست ضرر ندارد و نماز با او جایز است
سیم آنستکه همین نجاست معفوه سرایت بکند بموضع سجود بطوریکه قدر مسمی سجود باقی نماند هر چند
متفرق باشد این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چهارم آنکه همین نجاست معفوه سرایت بکند
ولیکن بقدر مسمی سجود باقی بماند هر چند متفرق باشد این قسم جایز است فقط اما مکان مصلی غیر موضع سجود
پس نجاستش ضرر ندارد بشرط عدم سرایت یا عفو و میتوانند نماز بخوانند حتی آنکه اگر بالای مهر نجس
چیز طاهری بگذارد مثل آنکه مهر طاهر دیگر بالای مهر نجس بگذارد جایز است نماز بگذارد پس مکان مصلی
غیر موضع سجود نجاستش سه قسم است اول آنکه سرایت نکند نه ببدن و نه بلباس این قسم ضرر ندارد
دوم آنکه سرایت بکند لکن معفوه باشد این هم ضرر ندارد سیم آنکه غیر معفوه و سرایت کننده باشد
این قسم ضرر دارد و اما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاستش ضرر دارد مطلقا بشرط عدم بقاء مسمی
و اما بجا آوردن نماز واجب در کشتی و بجای آن از چیزهائیکه بر روی آب متعارف است مثل طراده و کرجی و غیره
که مصلی بحرکت او بالعرض متحرک میشود پس با اضطرار و تعذر بجا آوردن نماز در زمین و عدم

امکان

امکان خروج هر چند بجهة تنگی وقت باشد جایز است قطعاً چه کشتی ایستاده باشد یا رونده چه مضطر
باشد یا نه ولکن اگر ممکن است واجب است رعایت استقبال قبله در جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن
نباشد استقبال در جمیع اقتصار کند بانقدر یکه ممکن است هر چند باستقبال تکبیرة الاحرام
باشد و اقلاً در حال اختیار و امکان خروج و عدم اضطرار و حرکات فاحشه و امکان استیفاء
همه افعال و شرایط و باعث حرکه مصلی مستقلاً نیز نباشد و بالجمله نماز واجب در کشتی بطوری
فرض شود که نقصی در او نباشد الا اینکه باعث حرکه تبعیه مصلی شود پس احوط ترک است ولکن
اقوی جواز است بلکه قوی است جواز نماز حتی در صورتیکه حرکات فاحشه داشته باشد بلی
واجب است بر او مراعات شرایط نماز از استقبال و قیام و طمانینه با امکان مراعات پس هر وقت که
سفینه از قبله برگردد در اثنای نماز او هم برگردد و هر وقت حرکات فاحشه نماید در میان نماز صبر کند
اگر صبر باعث محو صورت صلوة نشود و اگر صبر کردن باعث محو صورت نماز شود در میان حال نماز
کند و اگر در میان نماز نتواند بایستد بنشیند و در حکم کشتی است تخت روان و چیزهائیکه بر
روی زمین هموار قسمت سیر انها مثل کاری و قواپور متعارف شده است و اما بجا آوردن نماز واجب در
بالای حیوانیکه راه رود و نتواند که شرایط صلوة را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال
اختیار بلی جایز است در حال اضطرار و عدم امکان بجا آوردن نماز در روی زمین یا بجهة آنکه نتواند
که از اسب فرود آید بجهة خوف و نحو آن چه حیوان رونده باشد یا آنکه ایستاده و مضطرب باشد
ولکن واجب است استقبال قبله بقدر امکان هر چند در تکبیرة الاحرام باشد و احوط آنست که
نماز را در اینحالت تاخیر بیندازد تا آخر وقت خصوصاً اگر بداند که نماز در روی زمین تا آخر وقت ممکن
میشود و همچنین اگر امید امکان داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب در بالای حیوانیکه
ایستاده باشد و اطمینان بوقوف آن نیز باشد یا بر تختیکه انسان حامل آن شود و همچنین بالای
چیزیکه میان دو درخت یا در رخت و یا دیوار بسته اند پس جایز است با اطمینان بعدم حرکه چنانچه جایز است
نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه میرود **مقصد چهارم در لباس مصلی است**
بدانکه واجب است بر مرد در حال اختیار پوشانیدن تمام عورتین بنحویکه در مبحث تخلی گذشت بنحویکه
در عرف پوشانیدن بر او صادق آید در جمیع نمازهای واجب یومیه چه غیر یومیه و در اجزاء
نماز که قضا میکنند و همچنین نافله و نماز میت علی الاحوط هر چند بر ظاهر آنست و لو یکی باشد یا آنکه
ناظر محترم نباشد بلکه احوط پوشانیدن حجم عورتین نیز میباشد و عورة زن در حال الصلوة
جمیع بدن او میباشد و همچنین سر و موی خودش مگر وجه و یدین و قدمین تا زندین و ساقین

مقصد چهارم در لباس

چه ظاهر آنها چه باطن آنها هرچند احوط ستر باطن قدمین است چنانچه احوط آنست ستر جمیع بدن
غیر از مواضع سجود خصوصاً در حال سجود و بدانکه کنیز با آزاد فرقی ندارند مگر در اینکه کنیز را لازم
نیست سر خود را اگرچه زنش را بپوشاند و همچنین دختر نابالغ و اگر در اثنای نماز بالغ شود نماز را از
سر گیرد و اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود فوراً سر را بپوشاند و کنیزیکه بعضش آزاد شده در حکم آزاد
میباشد و لازم نیست بر زن پوشانیدن آنچه از باطن حساب میشود مثل زبان و دندان و همچنین از
زینت نمودن وسمه و ابرو و سرخی حنا شود حتی موی عاریه که بموی خود وصل کنند هرچند نامحرم موجود
باشد و بدانکه اگر مصلی اخلال بستر عورت نماید عمداً یا از جهت جهل بحکم نماز او باطل است و اگر بی
اختیار از جهت باد یا از جهت غفلت یا از جهت جهل بموضوع که اعتقاد نموده که ستر نموده یا اینکه این
لباس ساتر است و بعد از فراغ ظاهر شد نماز باطل نیست و اگر در اثنای نماز کشف عورت شد و فوراً
ستر نموده ضرر ندارد و اگر فراموش نموده ستر کردن را در اثنای نماز یا از اول امر احوط اعاده است و
بدانکه در لباس مصلی پنج امر واجب است اول آنکه غصبی نباشد بطریقیکه در مکان مصلی مذکور شد
و محمول غصبی اگر به سبب ایجاد افعال و اقوال الصلوة تصرف در ملک دیگری در آن نشود ضرر ندارد و اگر بشود
مثل اینکه بسبب خم شدن بجهة رکوع یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن
برای تکبیر ثانیه مثلاً آن شیء غصبی نیز متحرک شود هرچند بلباس دوخته شده باشد در این صورت اجتناب
اولی است بلکه بعضی حکم ببطلان نماز کرده اند و خالی از قوت نیست و جاهل بحرمت غصب یا مبطل بودن نماز
معذور نیست چنانچه ناسی حکم غصبیت نیز معذور نیست مگر اینکه در این جهل یا نسیان بالمره تقصیر
نکرده باشد و معذور باشند بلی جاهل باصل غصب و ناسی اصل غصب هر دو معذور بوده اند دوم
آنکه حریر محض نباشد برای مرد در حال اختیار و اما در حال ضرورة مثل سرما جایز است چنانچه برای زن
جایز است نماز در او مطلقاً حتی در حال اختیار بنابر اقوی و جاهل بحرمت حریر و ناسی بحرمت حریر معذور
نیستند مگر جاهل قاصر و کسیکه در نسیان حکم آن معذور باشد و جاهل بحریر بودن و ناسی حریر بودن
هر دو معذور میباشند بنابر اقوی و احوط اعاده است مطلقاً خصوصاً اگر بحریر ستر عورت کند و
غیر حریر نپوشیده باشد و بدانکه پوشیدن حریر خالص برای مرد جایز نیست مگر در حال ضرورة
و دفع شپش و در حال حرب و آنچه حرام است عنوان پوشیدن است نه فرش و نحو آن از لحاف حریر و پیچیدن
حریر بخود و نه خیمه حریر چنانچه جایز است حمل حریر و دستمال حریر و اولی اجتناب است از عمامه و کلاه
حریر و عرقچین حریر و جوراب حریر و بند زیرجامه تمام حریر در غیر حالة نماز و همچنین از کمربند حریر
و شال حریر در غیر حالة نماز و در حالة نماز هم هرچند اقوی جواز هم است در هر دو حال ...

با کراهه

باکراهت بلکه اولی اجتنابست از بستن تحت الحنک عمامه ایکه سرش ابریشم یا بحیات حریر پیچیده باشند و اما قبا که حاشیه
حریر پس آن جایز است ولکن احوط آنستکه زیاده بر چهار انگشت مضمومه نباشد و احوط بعد از
آنستکه زیاده بر چهار انگشت مفرجه نیز نباشد هر چند اقوی جواز سجاف مطلقا هر چند زیاده
بر چهار انگشت مضمومه یا مفرجه باشد بشرط آنکه از اسم سجاف بیرون نرود و داخل در آستر نشود
و جایز است استعمال حریر مخلوط بنخ و غیر آن مادامیکه نخ و غیر آن مستهلک نباشد و نخ مثلا
در تار یا پود آن ثوب باشد و اما اگر نصف ثوب را مثلا حریر محض بافند و نصف دیگر را نخ یا
با آنکه دامن قبا را مثلا حریر قرار دهند و باقی را غیر حریر و یا آنکه پارچه حریر را در وسط ثوب که بین
آستر و ابره قرار دهند بجای پنبه پس اجتناب لازم نباید بلکه اگر بجای پنبه در میان آستر و ابره ثوب ابریشم
و کج و پیله بگذارند ظاهر آنستکه جایز باشد و صدق پوشیدن حریر بر او نکنند و اگر نخ ثوب
باستعمال یا غیر آن زایل شود در جمیع ثوب یا بعض آن مثل آستین و نحو آن و ابریشم آن نماند پس اجتناب
از او که لازم است واجب و احوط است بلکه اقوی آنکه طلا نباشد که نماز مرد در آن باطل است هر چند
انگشتر و نحو آن باشد بنابر احوط و حرام نیست با خود داشتن طلا چه مسکوک باشد چه نباشد
بلی حرام است انگشتر طلا بلکه تزیین بطلا هر چند انگشتر نباشد برای مردان و همچنین احوط اجتنابست
از انگشتر مطلا یا انگشتری که بعض آن طلا باشد و ضرر ندارد در داشتن شمشیر و خنجر مطلا یا دسته طلا
و مثل آن از اسلحه در حال نماز و همچنین داشتن ساعت و زنجیر طلا و قاب طلا اگر متصل باشد و نحو آن
از چیزهائیکه نمیگویند که شخص مکلف تزیین بطلا نموده و از قبائیکه چیزی از آن مفتول طلا باشد
یا زنجیره طلا یا پولک طلا داشته باشد اجتناب نمایند و اما عبای مطلا و قبای مطلا و نحو آن که عین
طلا در او نباشد بلکه آب طلا داشته باشد پس اقوی آنستکه ضرر ندارد هر چند احوط اجتنابست خصوصا
از بستن تحت عمامه که زرد و کلابتون زری بکار برند و نقره و کلابتون نقره هیچکدام در حق مردان
ضرر ندارد و چهارم آنکه طاهر باشد مگر از نجاستیکه معفو است و آنچند چیز است اول خون قروح
و جروح مادامیکه خوب نشده باشد چه از بواطن باشد مثل بواسیر یا ظواهر هر چند اختصاص بظواهر
بدن اولی است چه مشقت در ازاله آن باشد یا نسبت بخود این شخص یا غالب مردم یا نه چه در بدن باشد
یا در لباس بتعدی از آن محل کرده باشد یا نه هر چند تعدی بجائی نماید که متعارف نباشد و وصول نجاست
با مکان و عرق متنجس از آن نیز معفو است علی الاقوی بلکه مطلق متنجس از آن و بدانکه عفو از خون
قروح و جروح نسبت بخود صاحب قروح و جروح است و نسبت بغیر معفو نیست مگر آنکه کمتر از درهم باشد
دویم نجاستیکه در ازاله آن مشقت شدید و عسر و حرج باشد و همچنین نجاست لباسیکه کند از آن با

کتاب الصلوة

انیکه انسر ما و امثال آن باشد سیم بول در لباس مربیه طفل چه پسر باشد چه دختر بشرط آنکه
شبانه روزی یکمرتبه طاهر کند و لباس دیگر نداشته باشد و مخیر است در غسل ثوب میان روز
و شب و لکن نشستن را او فق نماز و پیش از نماز قرار دهد و اگر اخلال بغسل ثوب نمود سیم نماز
ها را اعاده نماید خصوص از نماز آخر که غسل در آن واجب معین شده چهارم خون کمتر از درهم چه از خود
و چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول اللحم
غیر انسان احتیاط اولی است و آن تحدید شده است بقدر با جقلو و بقدر بند بالای انگشت بزرگ
و بقدر گودی کف دست و اکتفا به ربع خوبست ولکن تحدید اخیر اولی است بشرط آنکه از نجس العین که سگ
و خوک و کافر است نباشد و همچنین از مردار نیز بنا بر احوط مگر خون مرده آدمی بعد از غسل و بشرط
آنکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و چنانچه کمتر از درهم از خون معفو است متنجس بخون که کمتر از
درهم باشد نیز معفو است علی الاقوی پنجم حمل نجس یا متنجس هر چند ساتر عورت باشد بنا بر
اقوی و لکن احوط اجتناب است در حمل نجس خصوص میته و همچنین از حمل متنجس خصوص ما یتم به الصلوة
ششم نجاسة هر لباسیکه ساتر عورتین نباشد هر چند در غیر محالش باشد مثل دستمال کوچک و
جوراب و نعلین و نحو آنها مگر جلد مرده سگ و خوک که با آنها نماز نکنند هر چند ما لا یتم به الصلوة
باشد و اما عمامه و شال کمر که بملاحظه شکل و هیئة ساتر عورت نیز نمیشوند پس با آنها نماز نکنند گر
نجس باشند مگر آنکه بنفسه هم ساتر عورتین نباشند هفتم آنکه پوست حیوان غیر ماکول اللحم
و سایر اجزای آن نباشد چه حیوة در او حلول کرده باشد و چه نکرده باشد و چه ساتر عورت
باشد و چه نباشد و همچنین پوست میته نباشد و در موی آن جایز است بشرطیکه حلال گوشت
باشد و همچنین جایز است نماز در پوست خز و سنجاب و لباس مشکوک مجهول الحال بشرطیکه از دست
مسلم بگیرد یا آنکه خود مسلم نماز بکند در آن و یا آنکه ذو الید مسلم اذن در نماز بدهد و یا آنکه بگوید
نماز در آن جایز است یا آنکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای انسان ضرر ندارد بشرطیکه با طهارت باشد
مثل مو و دندان و استخوان و عرق و شیر زن و همچنین ضرر ندارد موم عسل و خود عسل و خون
و کبد و امثال آن و بعض حشرات الارض نیز ضرر ندارد و اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو
آن ببدن یا لباس نماز گذار چسبیده نباشد ضرر ندارد مثل اینکه دسته چاقو استخوانی در میان قلمدان
است یا در میان جیب است بشرط آنکه بدن توی قاب یا کیسه باشد و اجزائیکه معلوم نیست که از غیر ماکول اللحم
میباشد نیز ضرر ندارد هر چند ببدن یا لباس چسبیده باشد بلی اگر لباس درست کنند از پوست و
نحو آن که ندانیم از ماکول اللحم است یا غیر آن در آن توقف نماز در آن لباس نکنند و اما در مثل ماهوت و نحو آن

کہ مسلمانان استعمال میکنند و میپوشند و نماز دران میکنند پس احتمال عدم ماکول اللحم یا نجس العین بودن
ان ازو سوا این است هرچند اجتناب بهتر است از ان هر چیزیکه احتمال بطلان نماز دراو میرود کہ منجر بوسواس
نشود خاتمه در بیان چند امر است اول آنکہ جایز است نماز در چیزیکہ ستر تمام پشت پا نکند ولکن کوتاه
باشد بعضی میگویند چیزی از ساق را نپوشاند هرچند احوط ترک است ولکن ساق عبارت است از فوق کعب پا دویم
آنکہ نماز در نصف و مروارید جایز است علی الاقوی سیوم آنکہ هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و
بداند کہ یکی نجس است و یکی طاهر و با هم مشتبه شوند عاریا نماز نکند بلکہ بهر یک علیحده نماز
بخواند پس در مثل نماز صبح دو نماز بخواند و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا بهتر آنست کہ
اول در هر یک از دو جامه نماز ظهر نماید هرچند جایز است کہ ظهر را در جامه نماید و عصر را نیز در همان
جامه نماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم نماز نماید یا یکی ظهر را در جامه و عصر را در جامه
دیگر نماید و اگر یک جامه پاک مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه نجس یا زیاده باید در هر یک جامه
نماز بخواند و اگر یک جامه نجس مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه پاک و زیاده کافی است نماز در
دو جامه چهارم آنکہ حکم ظاهر تحصیل لباس بجهة نماز از جهة خریدن و قبول عاریه و هبه خود
لباس و ثمن آن مثل تحصیل آب و خاک است برای وضو و غسل و تیمم و در مبحث تیمم گذشت [illegible]
کہ لباس را باید خرید بهر ارزش باشد و بخواند در حق بعضی از اشخاص بجهت آنکہ ستر عورت بجهة نماز
از طرف تحت غالبا لازم نیست مگر اینکہ بقسمی باشد کہ از طرف تحت ناظر محترم باشد کہ ایمن از نظر کردن
او نباشد ششم آنکہ اگر امر دائر شود در میان خریدن آب بجهة وضو یا غسل یا بودن خاک و خریدن
ساتر عورت بجهة نماز تحصیل ساتر عورت مقدم است و اگر امر دائر شود در میان تحصیل خاک و ساتر
عورت تحصیل خاک مقدم است هفتم آنکہ اگر کسی برهنه باشد و متمکن از ستر بشره عورت نباشد
حتی بعلف و برگ و گل و بخوابد برهنه نماز کند ولکن اگر ناظر محترم موجود باشد نماز را نشسته بخواند
و بجهة رکوع و سجود ایماء بسر نماید و ایماء سجود را اخفض از ایماء رکوع قرار دهد و از بعضی ظاهر
میشود کہ گذاشتن دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت پا بر زمین نیز لازم است در ایماء و سجده بلکہ
از بعضی ظاهر میشود وجوب بلند کردن محل سجود را و گذاشتن جبهه را بر او یا آنکہ بدست خود
بلند کند ما یصح السجود را و نگه دارد و جبهه خود را بر او بگذارد و وجوب هیچیک از اینها ثابت
نیست و اگر ناظر محترم موجود نباشد ایستاده نماز بخواند و بجهة رکوع و سجود ایماء نماید ولکن
تشهد و سلام را نشسته بخواند هشتم آنکہ ستر عورت در نماز از خود مصلی لازم نیست بلکہ
لزوم ستر نسبت بغیر لازم است مقصد ششم در واجبات خود نماز آنست کہ مقارنات آنها گویند

کتاب الصلوة

و آن دوازده چیز است اول قیام دوم نیت سیم تکبیرة الاحرام چهارم قرائت حمد پنجم قرائت سوره ششم
رکوع هفتم سجود هشتم ذکر نهم ترتیب دهم موالاة یازدهم تشهد دوازدهم سلام
و رکن نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در حالت آن بلکه سایر شرایط آن از استقرار و
طمانینه و غیر آن بنابر احوط سیم قیامیکه بآن رکوع کنند که قیام متصل برکوع میباشد چهارم
رکوع پنجم سجود و بعد آنکه مراد از رکن نماز آنست که عمداً و سهواً ترکش باعث بطلان نماز است و
اما واجب غیر رکن چیزیست که اگر عمداً ترک کند نماز باطل است و اگر سهواً ترک کند ضرر ندارد مثل
قرائت حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجود و یک سجده و تشهد که اینها رکن نیستند پس در این
مقصد یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در بیان اذان و اقامه است و این هر دو سنت موکدند
برای نماز یومیه مطلقا علی الاقوی خواه ادا خواه قضا خواه در جماعت خواه در فرادی خواه مرد خواه زن خواه نماز
جهریه خواه اخفاتی و اقامه تاکید در او بیشتر است و در حدیث است از حضرت امام بحق ناطق مولانا جعفر
الصادق ع که اگر اذان و اقامه بگوئی نماز کنند در عقب تو دو صف از ملائکه که یکسرش مشرق باشد
و سر دیگرش مغرب باشد و اگر اقامه تنها بگوئی نماز میکنند در عقب تو یک صف ملائکه که از صف آن
مشرق باشد تا مغرب و ثواب آن بانواع مختلفه روایت شده است مثل وجوب بهشت اگر تا یکسال در
شهری از شهرها اذان بگوید و مثل کرامت کردن عمل چهل صدیق تو که اعمال ایشان نیکو و مقبول
باشد اگر تا چهل سال اذان بگوید و مثل آنکه اگر کسی اذان بگوید در راه خدا برای یک نماز از روی
ایمان و احتساب و تقرب بسوی خدا آمرزیده میشود گناهان گذشته او و منت میگذارد خداوند بر او
بعصمت در باقی از عمرش و محشور میشود با شهدا در بهشت و مثل آنکه اگر کسی مباشر اذان مسجدی
شود بجهت خدا عطا میکند خداوند ثواب چهل هزار هزار پیغمبر و مثل آنکه از حضرت رسول مرویست
که کسیکه اذان بگوید و مقصودش از اذان نباشد مگر رضای الهی عطا فرماید خدا باو ثواب چهل
هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت
و همینکه مؤذن با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او
هفتاد هزار ملائکه و روز قیامت در سایه عرش الهی است تا اینکه خداوند از حساب خلایق فارغ
شود و مینویسند چهل هزار ملائکه ثواب عمل او و ثوابیکه مترتب میشود بر گفتن این شهادت و از
رسول مرویست که هر کس مباشر اذان مسجدی از مساجد خدا شود و اذان بداو بگوید و حال آنکه
مقصودش از اذان رضای خدا باشد عطا میکند خداوند عز و جل باو ثواب چهل هزار هزار پیغمبر
و چهل هزار هزار صدیق و چهل هزار هزار شهید و داخل میکند خداوند بشفاعت او چهل

مقدمه در اذان

کتاب الصلوة

هزار هزار امت دیگر هزار امت چهل هزار هزار مرد باشد و بوده باشد از برای او در هر بهشتی از بهشتها چهل
هزار هزار مدینه که در هر مدینه چهل هزار هزار قصر باشد که در هر قصری چهل هزار هزار خانه باشد
که در هر خانه چهل هزار هزار اطاق باشد که در هر اطاقی چهل هزار هزار تخت باشد که در هر تختی زنی
از حور العین باشد که وسعت هر اطاقی چهل هزار هزار مقابل دنیا باشد و پیش روی هر زنی چهل
هزار هزار غلام و چهل هزار هزار کنیز باشد و در هر اطاقی چهل هزار هزار مائده باشد و در هر ما
ئده چهل هزار هزار کاسه باشد و در هر کاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد و هر گاه نازل
شود بر او همه جن و انس هر آینه میتواند داخل کند در پست‌ترین اطاقی از اطاقهای خود که از برای ایشان
باشد در آن اطاق آنچه را اگر بخواهند از طعام و شراب و بوی خوش و لباس و میوه‌ها و انواع و اقسام از تحف
تازه و از زیورها و لباسها که هر اطاقی از آن اطاقها اکتفا کرده میشود بآنچه در او است از اطاقهای دیگر
پس وقتیکه مؤذن بگوید اشهد ان لا اله الا الله احاطه میکنند او را چهل هزار هزار ملک که همه
صلوات فرستند بر او و استغفار نمایند برای او و در سایه عرش الهی قرار گیرد تا اینکه از حساب فارغ شود
و مینویسند ثواب او را چهل هزار هزار ملک پس بالا میبرند بسوی خداوند عز و جل و در حدیث است که
بلال اول کسی است که پیشی میگیرد به بهشت بجهت اینکه اول کسی است که اذان گفت و عدد فصول اذان
هیجده میباشد چهار تکبیر بلفظ الله اکبر و دو شهادة بر واحدانیت بلفظ اشهد ان لا اله الا الله
و دو شهادة بر رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح
و دو حی علی خیر العمل و دو الله اکبر و دو لا اله الا الله و اقامه مثل اذان است مگر اینکه تکبیر از اولش
دو تا است و تهلیل از آخرش یکی است و زیاد میشود بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس
عدد فصول اقامه هفده میباشد و شهادت بر امارت و ولایت حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه
جزء اذان و اقامه نیست نه جزء مفوضه و نه جزء مستحب و قصد جزئیت نکنند و لکن بگوید بقصد استحباب
آن فی نفسه خصوص بعد از ذکر رسول خدا ص و بعضی گفته‌اند که اگر بگوید دفعه بگوید بهتر است بجهت
آنکه شائبه جزئیت در آن کمتر است بلکه اگر در اول نیت اذان قصد گفتن این شهادت را داشته باشد
بعنوان جزئیت بدعت و حرام است و اذانش کلا باطل است بلکه بعضی حکم ببطلان اذان نموده‌اند
وقتیکه قصد جزئیت نماید هر چند قصد جزئیت در وقت گفتن آن یا قبل از آن نماید نه در اول اذان
و باکی نیست در نماز صبح بگفتن الصلوة خیر من النوم و لکن نه بقصد جزئیت و بخصوص استحباب
اذان و اقامه بیومیه که جمعه و برای غیر یومیه و جمعه مشروع نیست چه واجب باشد و چه مستحب و لکن
مستحب است در سایر نمازها اینکه بجماعت شود یا مطلق نماز حتی بفرادی و خصوص نماز عیدین و آیات

فصل در اذان و اقامه

کتاب الصلوة

طلب باران و نماز میت آنکه سه دفعه قبل از شروع بنماز بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب هر سه
یا بوقف هر سه یا بمختلف با ملاحظه اسقاط همزه وصل در حال وصل و با اخراج از وقف بجر کرد
و وقف هیچ است و بدانکه اذان فی الحقیقه بر دو قسم است قسم اول اذان اعلامی که مقصود از او
مجرد اعلام بدخول وقت نماز میباشد نه ادراک فضیلت نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست
قبل از دخول وقت مگر اینکه در خصوص نماز صبح رخصت داده شده بتقدیم اذان در غیر ماه مبارک
رمضان یا مطلقا بجهة بیدار شدن خفتگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح ولکن بعد از
دخول مستحب است دوباره اذان گفتن غیر مؤذن اول یا همان مؤذن و احتمال آنکه این اذان صبح نباشد
خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی میباشد و بعضی این قسم اذان را داخل عبادات محضه ندانسته اند بلکه
حکم کرده اند بجواز زیادتی و نقیصه در فقرات آن و بنا بر فقرات و غلط خواندن و جواز اخذ اجرت
و این حکم خالی از اشکال نیست دوم اذان برای نماز یومیه پس مقصود بالاصالة از اذان دو چیز است
یکی اعلام بدخول وقت و دیگری ادای نماز بر وجه کمال و از هر دو عبادت است و فرق قسم اول علی الاحوط لا
آنکه مقصود از قسم اول حاصل است با اذان فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخذ اجرة با اذان
اعلامی علی الاحوط و شرط است در صحة اذان و اقامه و اکتفا بآن در جماعة و فرادی چند چیز اول نیت قربة
و استدامه و تعیین در خصوص لازم نیست بلکه تعیین نماز در جائیکه دو صنف از نماز در ذمه داشته باشد
بلکه اگر معین کرده و لکن عمدا یا سهوا از نماز دیگر کرده یا آنکه برای نمازی گفته که فاسد بوده یا
فاسد کرده و اراده غیر آن نماز نموده اعاده نماید علی الاحوط پس اگر در غیر اذان و اقامه نماز را معین
نکرده و بعد از آن معین بکند خلاف احتیاط است و قصد اجرة در اذان برای نماز در مسجد و جماعة
و بخواندن سبب بطلان اذان است و همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست اذان و اقامه سکران
و هر کسیکه بقصد ریا باشد و قصد ریا و سمعه در اثنای اذان و اقامه نیز باعث بطلان میشود بلکه موجب
اعاده آن میشود و کفایت نمیکند اعاده همان فقره که ریا و سمعه در آن فقره نموده بخلاف مجرد قصد
قطع اذان و اقامه که ضرر ندارد هر گاه میکند فقرة اذان و اقامه را بقصد قطع نگفته که خالی از قصد اذان
و اقامه نگفته باشد و اگر در اثنای اذان و اقامه مرتد شود و بعد از آن رجوع کند بنا بمذهب حق احوط استیناف
و اقوی عدم استیناف میباشد و نوم و اغماء و سکوت و تکلم در اثنای آنها نیز ضرر ندارد مگر از جهة
فقد موالاة و بخواندن و همچنین در اقامه مگر در نوم و اغماء بالنسبة باقامه که مخل بطهارة معتبره
در اقامه است و شرط بودن طهارة در خصوص اقامه احوط است چنانچه میاید انشاء الله و بلوغ شرط نیست
در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان ممیز صحیح است حتی برای جماعة و عقل در غیر اذان حتی در اذان اعلامی

کتاب الصلوة

سیم اسلام و توهم شرط نبودن اسلام در اذان بجهة حصول اسلام بشهادتین ضعیف است زیرا که مجرد
شهادتین بدون قصد شهادة سبب حکم باسلام نمیشود مثل نماز و تشهد نماز با اینکه بعد از فراغ
از شهادتین حکم باسلام میشود نیز مجرد شروع چهارم ایمان حتی در اذان اعلامی علی الاحوط پس اگر
اقتدا بکند از جهة خوف بکسیکه قابل اقتدا نیست بجهة فقد ایمان و بخواند باید اذان و اقامه را خود
بگوید حتی آنکه اگر خوف فوت اقتدا و نرسیدن برکوع در نماز داشته باشد اقتصار کند بر دو
تکبیر و قد قامت الصلوة پنجم موالاة که فصل زیاد بین فقرات اذان و اقامه حاصل نشود بطوری که
باعث محو صورت اذان یا اقامه شود ششم ترتیب میان اذان و اقامه و فصول هر یک و اگر خلاف
ترتیب نماید عود نماید بنحوی که ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامه را پیش از اذان گفته باشد اقامه
تنها را اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامه مگر با فقد موالاة که منشاء اعاده همه میشود
و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهوا اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نماید و متذکر آن شود
در اثنای اقامه حاجت بعود نیست بجهة مراعاة ترتیب و با تمام اقامه اکتفا نماید و همچنین بعد از اقامه
بطریق اولی هفتم اینکه گوینده اذان و اقامه مرد باشد نه زن اگر مرد و خنثی بخواهند با اذان و اقامه او اکتفا
کنند پس اذان و اقامه زن باعث سقوط اذان و اقامه مرد نمیشود مگر اینکه از محارم او باشد بلی اذان
زن برای زن صحیح است اگر صوت او را در اذان و اقامه مرد نامحرم نشنوند بلکه اگر هم بشنوند ضرر ندارد
علی الاقوی خصوص اگر زن علم بوجود اجنبی نداشته باشد خصوص اگر زن پیر باشد که از سماع
صوت او لذتی حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود بلکه اگر بقصد شنواندن باجنبی هم بگوید علی
الاقوی بلی اگر بقصد شنواندن و التذاذ اجنبی بگوید در اینصورت اذان صحیح نیست بلکه حرام است هرچند
جماعت زنها باشد ولکن احوط عدم اکتفا با اذان و اقامه زن مطلقا در حق غیر زن هشتم آنکه برای نماز یا
اعلام بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروعه مثل اذان در گوش مسافر یا اذان
و اقامه در گوش چپ مولود تازه یا در گوش کسیکه چهل روز گذشته و گوشت نخورده باید در گوش
سوء خلق پیدا کرده یا کسیکه در بیابان هولناک راه را گم کرده که در اینموارد برای نماز یومیه یا برای زمان
و اقامه اکتفا نمودن مشکل است هر چند فی نفسه صحیح است نهم آنکه وقت وسعة نماز با اذان و اقامه را
داشته باشد و الا حرام است بلی اگر تعارض کند اذان و اقامه با سایر مستحبات داخله در نماز مثل قنوت و نحو آن
بودن نیست ترجیح اذان و اقامه بر آنها دهم آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانکه گذشت
و مگر اینکه نمازیکه پیش از وقت با اعتقاد دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ از نماز وقت داخل
شده باشد یازدهم آنکه برای نماز یومیه باشد پس برای غیر یومیه حتی عیدین و نافله هرچند واجب شده

کتاب الصلوة

باشد نبند و بخوانند حرام و باطل است و از همین قبیل است که بقرائت صحیح و قواعد عربیه باشباع حرکت الف الله اکبر را
قطع نماید و وصل نکند و اطلاق این شرط محل تأمل است بالنسبة بکسیکه قادر بر اداء حروف از
مخارج نباشد پس اذان غیر قادر بر اداء حروف از مخارج صحیحه است و کافی است خصوص در اذان اعلامی
چنانچه در حدیث است که سین بلال عند الله شین و همچنین محل تأمل است علی جواز حذف الف الله اکبر
در حال وصل خصوص در تکبیرات بعد از تکبیر اول پس از همه غنا نمودن که غنا در عبادات بدتر
است از غنا در غیر عبادات چهارم در همه منفصل ساختن اذان و اقامه را بنماز باتصال عرفی در اذان
و اقامه نماز بخلاف اذان اعلامی و شیخ استاد نصّ علیه اعلی الله مقامه در یکی از شرط کرده
اند در اذان اعلامی عدم تأخیر آن از اول وقت بخلاف اذان برای نماز که مؤخر میشود بتأخیر اداء نماز
این هم محل تأمل است بجهت آنکه اقوی جواز تأخیر اذان اعلامی است بغرض احتیاج باعلام مثل روز ابر
یا آنکه همه خوابیده بودند و مطلع نشده اند بدخول وقت بالمرة بلکه عمداً تأخیر انداختن اذان اعلامی
با عدم احتیاج بآن بالمرة و اذان گفتن بقصد اعلام محل اشکال است هر چند حکم بعدم جواز این نیز
مشکل است بجهت عدم انحصار حکمت اذان اعلامی در خصوص اعلام و الا تعدد مؤذنین در اذان
ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و مجلسی طاب ثراه در حدیقة المتقین میفرماید و وقت خلل
نشود اذان نگوید و در وقت فضیلت اذان میتوانند گفت و اگر وقت فضیلت بدر رود احوط ترک است
که اذان اعلامی آنکه نگوید بلکه اذان خود را نیز نگوید و اکتفا باقامه کند شبهتی آنستکه اذان را در اول
وقت بگوید تمام شد کلام آن بزرگوار یا نور ثراه [illegible] آنکه تمام اذان و همچنین تمام اقامه را یکنفر
بگوید و تمام کند و ترسل که بعضی از فقرات آنرا کسی بگوید و بعضی دیگر را کسی دیگر بگوید حرام است
علی الاحوط هر چند حکم بحرمت آن خصوص در اذان و خصوص در اذان اعلامی محل تأمل است و هرگاه
اشخاص متعدده از اهل جماعت خواسته باشند که اذان بگویند برای جماعت واحده احوط آنستکه
بطریق اجتماع نگویند و بطریق تعاقب تا آنکه امام حاضر شود ضرر ندارد هر چند جواز بطریق
اجتماع نیز قوت است و دعوی سیره بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط آنستکه هرگاه شخص واحد اذان
گفته است بجهت جماعتی باذان صحیح دوباره همان مؤذن با عدم عروض مبطل بجهت حضور امام جماعت
اذان نگوید بلکه دیگری اذان نگوید بلکه بهتر آنستکه آن مؤذن ثانی یا ثالث استماع نصوص اذان سابق
نموده باشد بلکه بعضی از اجله علما و ساداتنا اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند که اذان متعدد از مؤذن
واحد بدون عروض مبطل جایز نیست مثل آنکه مؤذن اذان گفت باذان صحیح و ثانیاً همان مؤذن بدون
عروض امری که مبطل آن اذان بوده باشد اتیان باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول اقامه خارج

نشده همان مؤذن شروع نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلی هرگاه
مقتضی اعاده عارض شود از تحلل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جماعة اذان گفته و امام
جماعة نشنیده امام جماعة اکتفا باین اذان نکند بلکه باید خود امام بجهة ادراک فضیلة اذان بگوید یا
بانکه دیگری را امر کند باذان بلکه اکتفا کردن اهل جماعة باذان مؤذن و اقامه از شروطش است علی
الاحوط که آن مؤذن و مقیم مرید نماز در همان مکان باشد نیز باید مرید جماعة نیز باشد بلکه مرید همان
جماعة باشد نه جماعة دیگر بلکه مستحب است برای همه جماعة آنکه در اقامه گفتن اذن از امام بگیرند و خود
سر اقامه بگویند بخلاف اذان که حاجت باذن امام ندارد و شرط است در خصوص اقامه علاوه بر چند
که در اذان اینکه اقامه را بعد از اذان بگوید و با طهارة از حدث باشد بلکه از خبث نیز طاهر باشد و در حال
اقامه رو بقبله باشد و ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار اینست که جمیع شرایط و موانع نماز را
در اقامه ملاحظه نماید که وارد است که الاقامة من الصلوة و لکن بدون ترتیب از شرایطی که مذکور
شد تامل است و عدم اشتراط اقوی است پس اگر در اثنای اقامه یا در اثنای نماز حدثی صادر شده باطل
نمیشود اقامه و تمام میکند اقامه را بعد از وضو یا غسل مگر اینکه موالاة بهم خورده باشد و هم چنین
باطل نمیشود بتکلم بلکه مکروه است تکلم مگر بجهة اصلاح نماز یا بجهة صف و تشخیص امام و ترجیح آن
و شهید اول بما به بدست آید بعد از اقامه مثل تکلم دانسته در حکم بکراهت چنانچه ظاهر حدیث است بلکه تکلم بعد
از فراغ از اذان و قبل از شروع باقامه مکروه نیست مگر در نماز صبح و بدانکه کراهة تکلم بعد از اقامه
مخصوص بمقیم نیست بلکه ثابت است برای هر که از اهل جماعة باشد و بدانکه تکلم در اذان باعث استحباب اعاده
آن نمیشود بخلاف اقامه که تکلم در اثنای آن و بعد از آن باعث استحباب اعاده آن میشود و بدانکه مستحبات اذان
بسیار است اول در اول وقت آن گفتن دوم رو بقبله بودن بلکه بعضی واجب دانسته اند سیم بلند گفتن
در حق مرد و آهسته در حق زن چهارم کشیدن آن تا آنکه ممکن باشد با آن قدر بلکه بعضی گفته اند پنجم
در خانه [illegible] بلند اذان گفتن که باعث رفع غم و مرض و عطای اولاد بسیار میباشد ششم با طهارة
بودن هفتم ایستاده گفتن بلکه بعضی واجب دانسته اند هشتم بر بنا بودن نهم بر جای بلند ایستادن
دهم دو انگشت در گوش گذاشتن یازدهم حرف آخر هر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر هر فصل سکوت
قلیل نمودن سیزدهم وقت شناختن چهاردهم خوش آواز و عادل و عارف بمسائل اذان بودن پانزدهم
محل وثوق و اطمینان بودن شانزدهم صلوات فرستادن در وقت نام بردن و شنیدن اسم پیغمبر و
بعضی واجب دانسته اند و اقوی استحباب است هفدهم اظهار نمودن حرف های [illegible] الله و اشهد
والصلوة و اظهار حای حی علی الفلاح هیجدهم حکایت اذان آهسته یا بلند نمودن هر چند در [illegible]

باشد

باشد بدو نسبت داد جعلا تَ لاحَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیم و هر چند بین نماز باشد و لکن با
تبدیل بحولقه و قومه هر چند احوط ترک حکایت است خصوص بین نماز و اَحوط خصوص در اثنای قرائت
و از بعضی ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قرائت بجهت حکایت اذان و احوط عدم آن و ترک قطع است خصوص
قطع نماز و ظاهر آنست که استحباب حکایت مشروط نیست باینکه اذان بر وجه مشروع باشد نه حرام و باینکه خواهد نیز
شنود تمام این حکایت کنند و از اذان مؤذن و ظاهر آنست که بعد از فراغ مؤذن از نفس حکایت کند بنا بر
هر چند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایت است در اذان و همچنین در اقامه هر چند
غلط گفته شوند نوبت دوم تمام اعاده اذان صحیح چنانچه گذشت و مستحب است بعد از فراغ از هر یک حی علی
الصَّلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و مستحب است بعد از فراغ از حی علی خیر العمل بگوید
بگوید آل محمد خیر البریه بقصد قربت مطلقه نه خصوص و آرام اذان گفتن بخلاف اقامه که تعجیل در او مستحب است و آنکه
این مستحبات هر چند راجع بمؤذن میباشد و لکن مقصود وقوع اذان است بر وجه کمال و کسی که تعیین
مؤذن مینماید باید مراعاة جمله از این مستحبات بنماید مثل عادل و عارف و بصیر باوقات هر چند ظاهر آنست
که در حکم کور و کر به الصوت نیز استحباب گفتن اذان و اکتفا بان خصوص در جماعت ضرر ندارد و مکروهات اذان
بسیار است اول حرف زدن در اثنای اذان دوم سکوت طولانی نمودن بنحوی که موالاة بهم نخورد و الا بخورد
سوم در اثنای اذان التفات براست و چپ نمودن تمام بدن بلکه بتوجه تنها نیز علی الاحوط چهارم زیاد
بر دو مرتبه گفتن شهادتین نیز بجهت تنبیه و اعلام مصلین و همچنین است زیاده نمودن سایر فقرات نه
باین قصد پنجم گفتن اذان در راه رفتن ششم سواره اذان گفتن و بدانکه مستحب است که ما بین اذان
و اقامه فاصله قرار بدهد بدو رکعت نماز یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بگام برداشتن یا بسکوت و یا بگفتن
سبحان الله یا الحمد لله و بالجمله و بعضی در اذان و اقامه نماز مغرب فصل بدو رکعت نماز و سجده را استثنا کرده
اند بلکه مخصوص بگام برداشتن و نفس کشیدن را دانسته اند و بعضی نشستن را سنت دانسته اند و در
حدیث است که ثواب نشستن ما بین اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که بخون خود غلطیده شده
باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها یا اقامه یا هر دو در چند موضع اول آنکه
از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تماما یا آنکه حکایت کرده باشد چه اذان اعلامی باشد
آنکه اذان برای نماز باشد چه از امام شنیده باشد یا از ماموم یا از منفرد چه از یک نفر چه از متعدد چه بنحو
سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند آنکه سامع اذان و اقامه عازم بر نماز اول باشد بنا بر آنکه
تا نه قصد کند نماز کرده باشد بلکه شرط کرده است که همان وصف که از اول بوده باقی بوده باشد و
عدول نکند از آن قصد مگر اینکه عدول کند از اقوی یا اضعف که عدول کند از جماعت بفرادی و عکس آن

در مکروهات اذان

در مواضع سقوط اذان و اقامه

اول

بلکه

حمد و سوره تمام با بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول از نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و در دیگر رکعت
مغرب و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیر است که بخواند حمد تنها بدون سوره و نخواند بلکه تسبیحات
اربعه لکن خواندن تسبیحات افضل است احوط و تسبیحات یکمرتبه واجب است و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط
عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و صورت تسبیحات اربعه و الحمد اینست
سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر و بهتر آنکه حمد و سوره را از مثل قرآن و نحو
آن نخواند بلکه بعضی واجب دانسته‌اند که از حفظ بخواند نه از قرآن و از صحیفه اما هر چند احوط است
و اجتناب از این نیز چند چیز است اول عربی خواندن تمام ادا کردن حروف از مخارج بطوریکه تمیز ما بین حروف
دهد و عرب حاصل شود و زیاده بر این لازم نیست پس تصحیح الفاظ و اعراب که غلط نخواند بحسب علم
لغت و نحو و صرف و متابعت قراء سبعه و مراعات قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر اینکه بحسب علوم
ثلاثه متقدمه غلط باشد بلکه استحباب قواعد قراء در همه جا و همه طور معلوم نیست لکن اگر بقواعد
قراء بخواند جایز است چهارم ترتیب ما بین حمد و سوره و آیات و کلمات از یکجهت موالات عرفیه بین
الفاظ و آیات یعنی فاصله زیاد در میان حروف و کلمات و آیات نه دهد که از هم گسسته و نظم قرآنیه
بهم خورد ششم تعیین سوره قبل از شروع به بسمله اگر مردد شود که کدام سوره را بخواند و عادت تعیین
نیست بلکه در لازم بودن تعیین سوره تامل است لکن احوط تعیین است هفتم جهر در نماز صبح و دو
رکعت اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ما سوای آن مگر در نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر روز
جمعه که جهر در او ضرر ندارد بلکه مستحب است هر چند اخفات است چنانچه احوط اخفات است در بسم الله
در رکعت سیم مغرب و دو رکعت سیم و چهارم عشا وقتیکه بخواهد عوض تسبیحات حمد بخواند و محل جهر و
اخفات حمد و سوره او است اقوال الجهر و اخفات لازم نیست بلکه در خصوص بسم الله جهر مستحب است
هر چند در نماز اخفاتی باشد و در غیر یومیه مثل خشوع و کسوف و غیر آن هیچیک از جهر و اخفات لازم
نیست اگر چه حمد و سوره باشد و کمتر مرتبه جهر آنست که کسیکه گوشش کر نباشد و در پهلوی نماز گذار
باشد جوهر صدای او را بشنود بلکه حد جهر و اخفات آنست که بعرف رجوع شود که بگویند آهسته یا بلند
میخواند و مخیر است در مقام جهر ما بین جهر و اخفات اگر صدای او را نامحرم نشنود و بدانکه جایز است ترک
سوره در چند مواضع اول در نماز نافله مطلقا حتی نوافل یومیه از نماز شب و غیر آن ولی در بعضی از نوافل که سوره
خاصه وارد شده ترک سوره نماید دوم تنگی وقت سوم مریض یا کسیکه خوف ضرر داشته
داشته باشد بشرط آنکه موجب نماز مستقر شده باشد توضیح آنستکه حال نماز گذار با شک از
نماز بر چند قسم است اول آنستکه یقین نماید که نفس ... و شک دارد که تمام اجزاء نماز را دو رکعت

احوط

افزادر

کتاب الصلوة

از این روقت بخواند چه عالم نبوده باینکه وقت تنگ نباشد باید در این وقت فرض حاصل نشود بسبب ترک سوره اختیارا
بدون سببی دیگر بروجه آنستکه وجوب نماز مستقر نشده باشد که مکلف از اول الی آخر یافته اند که از اول
وقت مقدار چهار رکعت را درک نماید و لکن بدون سوره در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و بعد
عذر مسقط تکلیف مثل جنون یا حیض یا موت یا اغماء عارض میشود در این وقت ادای نماز و قضای آن بر فرض
فوت ادای آن هیچیک لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد وجوب مشروع نیست بلکه مضایقه
از ادای نماز یا قضا بقصد احتیاط و احتمال مطلوبیت ندارد سیم آنستکه وجوب نماز نیز مستقر نشده که مکلف
جامع الشرایط تکلیف نبوده و نشده مگر در آخر وقت و بعد از اجتماع شرایط تکلیف از وقت درک نمود مگر
مقداری که کفایت یک رکعت با فاتحه بدون سوره مینماید در این قسم بعضی از اعیان علماء ما فرموده اند که
ظاهر این است که این مقدار کفایت میکند در حکم بثبوت تکلیف به نماز پس لازم است که ایشان نماز نماید با اقتصار
بر حمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است و لکن ثبوت وجوب نماز با این مقدار محل تامل میباشد بلکه عدم
ادا یا قضا بر فرض فوت نماز بقصد وجوب نیز محل اشکال میباشد بلکه مضایقه نیست در اتیان ادا یا قضا بقصد
احتیاط مثل قسم ثانی میباشد مگر آنکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را داشته باشد
در چنین حال جایز است اقتصار بحمد و احتمال تعین وجوب قرائت سوره نیز میرود بجهت ملاحظه اینکه
درک یک رکعت از نماز بمنزله درک تمام نماز میباشد چنانچه احتمال تعین سقوط قرائت سوره نیز میرود
بجهت ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت واقع میشود و اتیان بتمام
اجزاء در وقت اهم میباشد از وقوع سوره در وقت و لکن اقوی جواز ترک قرائت سوره میباشد نه
حرمت قرائت آن و نه وجوب قرائت آن و همچنین اگر بداند که وقت باقی وسعت پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت
را داشته باشد پنجم آنستکه وجوب نماز مستقر شده او لکن غفلت یا بسبب اعتماد بر وسعت وقت تاخیر نمود
وقتیکه ملتفت شد ظاهر شد بر مکلف که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد در اینجا نیز
بعضی از اعیان علماء ما نیز حکم این را مثل قسم سیم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی از وقت
کفایت یک رکعت بدون سوره نماید ایشان نماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین است لکن نه در رکعت اولی و اما
در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار
رکعت بدون سوره نماید ظاهر آنستکه اقتصار بحمد و ترک سوره در هر رکعت جایز بوده باشد و لکن
مختار ما نیز ملاحظه حکم سیم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت بقدر یک رکعت محل تامل است و در چهارم حکم
بجواز ترک سوره مشکل است و حکم قسم پنجم نیز جواز ترک سوره است در هر دو فرض چه وقت باقی وسعت یک رکعت
بتنهائی را داشته باشد یا زیاده بر آن داشته باشد چه ترک سوره در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه

ششم

کتاب الصلوة

کرده باشد و ثالث ... اکتفا باذان و اقامه جماعتی دیگر در مسجد میتواند نمود و دیگر هم مسافر و مستعجل که بگفتن اذان
و اقامه خوف فوت اغراض او داشته باشد و لکن سقوط در این دو مورد به تخفیف است اول آنکه هر دو را بگوید
و لکن اقتصار نماید بر جمیع فصول اذان و اقامه یکی از فصول هر دو پس ترک آنجا سقوط بعض از اجزاء هر دو
میباشد دویم آنکه اذان را بالمره ترک کند و اقامه را باطمینان و وقار بگوید سیم عکس ... و لکن دویم
بهتر است از اول و پنجم بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه وارد بر جماعت شود بشرط مرقوم
بنحو عزیمت میباشد که مشروع نیست دوباره اذان و اقامه گفتن و قول بحرمت از قوی میباشد
سقوط آن در حق مسافر و مستعجل از باب رخصت میباشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اقامه
در سایر موارد پس حرمتش معلوم نیست و لکن احوط ترک است ششم آنکه اگر کسی ترک نماید اذان و اقامه
و داخل در نماز شده باشد مستحب است که نماز را قطع نماید و حاجت بعدول بنافله یا فریضه فائته ندارد
و لکن قطع مشروط است بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید نه خصوص اذان و نه خصوص اقامه علی الاحوط هر چند ترک
اقامه تنها ظاهر آنست که مثل ترک هر دو میباشد دویم آنکه ترک هر دو یا اقامه تنها از روی سهو باشد
نه عمد سیم آنکه تذکر سهو در رکعت اولی باشد نه بعد از آن چهارم آنکه برکوع نرفته باشد پنجم آنکه قطع
نماز و تدارک اذان و اقامه مستلزم ارتکاب محرم نباشد مثل فوت وقت نماز بقطع و اعاده یا مرتکب شدن محرم از جهت
عدم اباحه مکان نماز یا لباس یا اعتبار عدم دخول در نماز بعد الاذان نماز ششم آنکه در نماز منفرد باشد نه
جماعت هفتم آنکه بعد از تذکر فوراً قطع نماید و اگر چنانچه بعد از تذکر متردد شود در قطع نماز یا عازم بعدم
قطع شود و بعد پشیمان شود و بگذرد زمانیکه منافی تعجیل باشد در آن وقت قطع ننماید هر چند شرائط
باقی باشد و شرط محل تأمل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامه باشد و اما اگر سهو بعضی از اجزای اذان
و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی شرائط آن نماید پس در جواز قطع نسبت باینها مرقوم تأمل است و بهتر آنست که قبل
از قطع نماز بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اما اعاده نماز برای ترک اذان و اقامه پس از آن
محل اشکال است و احوط ترک است هر چند جواز اعاده بعد از فوت نسبت در این موارد بلکه در هر موردی که اعاده
نماز بجهة تدارک مافات ... و اداء آن بوجه کامل شود و الله العالم **فصل اول** در بیان قیام و آن ... قیام
عرفی است و شرط آن در حصول قیام مطلوب در صلوة چند چیز است اول آنکه قیام بنحو انتصاب و اعتدال باشد
یعنی بر جانبین و پشت و سایر اعضا حاصل شود یکی نشود ... سر را بنحو خضوع بیندازد پس معتبر
در قیام تمام است ... معظم اعضاء ... استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکند مستحب است که اگر ترک
شود ... و برای مریض عاجز ... قیام بالمره تکیه کردن مقدم است بر نشستن و نشستن مقدم است بر خم
بودن ... نشستن و اگر از مطلق نشستن عاجز باشد بخوابد بپهلوی راست و در صورت عجز از آن بپهلوی

کتاب الصلوة

چنانکه اگر از این هم عاجز باشد نشسته بخواند و اگر نتواند بپهلو خوابیده بخواند و اگر نتواند بر پشت بحیثیتی که کف هر دو پا او رو بقبله باشد سیم
دوم ایستادن بطریق معتاد نه بپاشنه پا یا بسر انگشتان و بخواند بر یکی شرط نیست که ایستادن بر تمام پا کف
قدمین نماید بلکه جایز است اعتماد بیکپا کند و آنچه لازم است وقوف بقدمین است اعتماد بهر دو پا یا
بیکی علی الاختلاف هر چند احوط چنانچه احوط آن است اعتماد بهر دو پا سیم ساکن بودن بدن
و اعتماد بالخصوص در نماز بکمر پا مشروط ولا آنکه نباشد چهارم آنکه قد و ... ایستادن معتاد نگذارد که از
ایستادن معتاد بیرون رود پنجم استقرار یکه راه نرود ششم شرط ... اجزای بدن حرکت
نکند بدانکه هرگاه متعذر شود از قیام تمام در جمیع احوال نماز اکتفا کند بقیام یکه بصورت رکوع
باشد و اگر این هم ممکن نشود هر چند بتکیه دادن باشد در این صورت نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد
قیام در بعضی از احوال نماز نه در همه آن ترک نکند ... اگر نشسته ... بخواند از جهت ... و بخواند
و لکن در خصوص قرائت سوره مثلاً یا بعض آن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود واجب است قیام و اگر
امر دائر شود ما بین قیام در نماز با عدم استقرار و نشسته نماز خواندن با استقرار ... نشسته
مقدم است فصل دوم در نیت است بدانکه نیت عبارت است از داعی و باعث و محرک ... ابتدا در
ادنا از ابکر ... عمل و لازم نیست ... بر زبان آوردن ... و لازم است ... تعیین
اگر مشترک باشد و لابد است قصد قربت و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در وقت و
قضا در خارج وقت و غیر اینها ... بلکه تعیین فعل موقوف بآن نباشد ضرور نیست هر چند احوط
و قصد قصر یا تمام نیز ضرور نیست هر چند در جائی باشد که مخیر است میان قصر و اتمام بلکه همین قدر
اگر تعیین کند که نماز ظهر میگذارم کافی است و بتشهد اول که رسید اگر میخواهد که قصر نماید سلام بگوید
و اگر میخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند میتواند که عدول کند و تمام کند یا بعکس بلکه
اگر قصد قصر کرد و سهواً تمام کرد یا بعکس ضرر ندارد بلکه همچنین است حکم در دو رکعت آخر که مخیر است ما بین تسبیحات
اربعه و حمد که اگر قصد حمد داشت و سهواً تسبیحات اربعه را خواند یا بعکس ضرر ندارد و نیت شرط است و
نه جزء فصل سیم در تکبیرة الاحرام است و آن واجب و رکن است و هشت امر در آن واجب است اول
بلفظ عربی گفتن دوم ... مقارن نیت گفتن سیم لفظ الله اکبر را بترتیب مذکور با موالات گفتن که در
میان حروف و کلمات فاصله قرار ندهد چهارم همزه اکبر را وصل نکردن و همچنین همزه الله را
احتیاطاً پنجم ... بشنواند تا اگر چه خود نشنود ... بگوید که خود نیز نشنود که از تکلم خارج شود ششم
حروف را از مخارج ادا کردن هفتم خصوص الله اکبر گفتن و عوض او الله اعظم مثلاً نگفتن
هشتم صحیح خواندن بنحوی که بعد در قرائت ... خواهد آمد فصل چهارم در قرائت است بدانکه واجب است خواندن

بلکه شرط کرده است که سامع اذان با مؤذّن برای نماز متحد القصد نباشند نه آنکه مثلاً اذان برای نماز ظهر را
بشنود و اکتفا بآن کند بعد نماز عصر بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز قضا نبوده باشد و
مراعاة این شروط احوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایة آن نیز باعث سقوط میشود بلکه احتمال
سقوط بعد سماع اذان زن نامحرم و هم چنین حکایة آن نیز خالی از قوة نیست خصوص زنیکه صوتش
لذتی نباشد بلکه سماع و استماع و حکایة اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذة شود باعث سقوط نمیشود علی الاحوط
چنانچه سماع و استماع و حکایة اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمیشود و اگر سماع بعضی از فقرات یا حکایة
آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافی است در سقوط و شرط است علاوه بر صحة اذان و اقامه
عدم فصل عرفی ما بین سماع اذان و اقامه و نماز مستمع چنانچه شرط است که اذان مسموع برای غیر اعلام و نماز نباشد
مثل اذان بعد پشت سر مسافر و بعد گوش مولود و [illegible] دو مورد اذان عصر در یوم جمعه هر چند نماز جمعه را بدل
بو جمعه نکرده و نماز ظهر را کرده باشد سیّما اذان عصر در یوم عرفه از برای حاج یا مطلق چه [illegible] اذان عشا
از برای حاج در مزدلفه بلکه مطلقاً اذان برای نماز ثانی از هر کس جمع کند با استحباب جمع مثل یوم عرفه و مزدلفه و جمعه
مستحاضه و مسلوس و مبطون با عدم استحباب جمع جمع کند در وقت فضیلة صلوة اولی یا نه و ظاهر آنکه تعقیب و قصر مثل تسبیح
زهرا [illegible] فاصل در جمع نیست بخلاف نافله [illegible] و رکعت آنکه منافی صدق جمع است از قرار یکه بعضی تصریح کرده اند هر چند
خالی از تأمل نیست و ظاهر آنستکه اذان در حال جمع میگوید از برای نماز اول آنچه جمع در وقت فضیلة نماز اول باشد یا نه
و از بعضی ظاهر میشود که اگر در وقت نماز اول باشد اذان برای نماز اول و اگر وقت نماز ثانی باشد اذان برای نماز ثانی
و مستند این معلوم نیست و بهتر آنستکه بعد از اذان قصد واقع نماید سیّما از برای نماز قضا بالنسبة بکسیکه اراده
قضا نمودن نمازهای خود داشته باشد در مجلس واحد بعد از آن وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید
و برای نماز بعد باقامه تنها اقتصار میکند در صورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد این حکم خالی از اشکال
نیست خصوص که قوة از غیر [illegible] یقینی نباشد هر چند الحاق قوی نیست و هم چنین از کسیکه وارد مکانی شده که در او نماز
جماعة اقامه شده و هم چنین از کسیکه حاضر بوده در آن مکان و لکن اقتدا ننموده که در آنجا اذان و اقامه
هر دو ساقط است پس بجماعة نکنند یا بفرادی بخوانند شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعة معلوم الفساد نباشد بلکه
فی الجمله بر صحة نماز و جماعة بعد مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد یا اعتقاد آن شخص که وارد بر آن جماعة شد
و لکن احتمال بدهد که اهل آن جماعة باعتقاد عدالة اقتدا کرده اند ضرر ندارد در سقوط بلکه اگر بداند که با علم
بفسق اقتدا کرده اند اعتبار بآن جماعة نکنند در سقوط اذان و اقامه مگر وقتیکه معلوم نباشد بعد جماعة اولی
ترک اذان و اقامه بلکه مجرد احتمال کفایت اذان و اقامه کافی نیست پس جماعة ثانیه بعد از تفرق جماعة اولی بالمرة
باعث سقوط اذان و اقامه ثالثه و رابعه نخواهد شد سیّما آنکه آن جماعة در مسجد باشد و بدفع بجماعة

فائده

ثانی بنیت هر چند احوط الحاق نمودن غیر مسجد است بمسجد چهارم آنکه در مکان نماز اختلاف نبوده پس در دو مسجد یا دو مکان
عرفاً که حکم جماعت نشود هر چند صدای موذن با آنمکان برسد مثل دو مسجد هر چند یک مکان بوده باشد
عرفاً و لکن که در پشت بام مسجد بالنسبه بصحن مسجد حرم بسیار بزرگ مثل حرم حضرت سید الشهداء روحی له الفداء که آنجا باشند
ببالای سر و پایین پا و پشت سر و همچنین مسجد بزرگی که صفها یا صحنها که محراب متعدده داشته باشد و حده
مکان محل تامل است پنجم آنکه در آن مسجد یا مکان ائمه متعدده روا تبنا باشند که یکی بعد از دیگری جماعت
نماز بخوانند و الا سقوط بالنسبه بجماعت ثانیه مثلا محل اشکال است پس سقوط در این فرض مخصوص است بفرادی
یا از جماعت بلکه واقع شود بر سبیل اتفاق ششم آنکه جماعت در نماز واجب شده باشد پس جماعت در مثل
صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاده یا فرادی هر چند حکم بالحاق خالی از قوت نیست هفتم
آنکه معلوم باشد که آن نماز یومیه میباشد پس اگر معلوم باشد که جماعت غیر یومیه میباشد مثل کسوف و خسوف
یا آنکه مجهول الحال باشد که نداند یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمیشود پس مجرد بودن جماعت
باعث سقوط نمیشود بلکه باید علم بیومیه بودن نیز داشته باشد هشتم آنکه متحد باشند ادا بودن یا
قضا بالنسبه یا ادا یا بالعکس یا قضا بقضا خصوص اگر قضا بجهة غیر باشد حکم بسقوط محل تامل است بلکه اشتراط اتحاد
در ادا آنجا از قوه نیست پس در جماعت ظهر یا عصر سقوط اذان و اقامه عصر یا ظهر محل تامل است نهم آنکه اذان و اقامه
بگویند و بخوان لازم نشده باشد و الا سقوط محل تامل است دهم آنکه اهل آن جماعت متفرق نشده باشند یا آنکه
در حکم متفرق نشده باشند که نشسته باشند و لکن مشغول بکار دیگر باشند نه تعقیب بلکه اگر یک نفر در صف یا
باشد و مشغول تعقیب باشد کافی نیست در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نماز کافی است و شرط نیست بیرون رفتن
از مسجد یازدهم بقاء اهل صف بنحو متعارف باشد پس اگر اهل آن جماعت یا بعض نشسته باشند یک مکان صلوة
زاید بر متعارف ساقط نمیشود اذان و اقامه هر چند مشغول تعقیب باشند دوازدهم آنکه شروع بنماز جماعت
کرده باشند هر چند فارغ نشده باشند بلکه احوط آنست که بعد از تمام شدن اذان و اقامه هر چند شروع بنماز
نکرده باشند اذان و اقامه نگوید بلکه اگر از اذان تنها فارغ شده باشند نه اقامه هم از اذان نگوید علی
الاحوط سیزدهم آنکه امام جماعت مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه از مردان
ساقط نمیشود هر چند بفرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد و مامومین همه زن باشند نه مرد و
نه ملفق سقوط محل تامل است بلکه سقوط از جماعت ثانیه اگر زن باشند در حالتیکه جماعت اولی هم زن باشد نیز
محل تامل است چهاردهم آنکه معلوم نباشد فساد اذان و اقامه جماعت اولی پانزدهم آنکه فصل عرفی حاصل نشده
باشد در بین اذان و اقامه و جماعت بنحویکه عرفاً بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه واقع شده
آنوقت ساقط نمیشود هشتم از مواضع سقوط اذان و اقامه اقتداء کردن بامامیکه مشغول بجماعت شده باشد

ششم آنکه عمداً تا آخر نماز سوره نخواند تا بجهة مذکور در اینصورت بعضی از بزرگواران تصریح فرموده اند که ظاهر آنست که بعد
تا آخر اثم و قضا بجهة ترک سوره نخواهد بود و جایز نبوده باشد در هیچیک از دو رکعتین بلکه نماز او در غیر
صورت قضا است تدارک آن با حمد و سوره در رکعتین بعد لازم نبوده لازم نیست و لکن مختار آنست که اگر
عمداً تا آخر نماز نخوانده تا اینکه از وقت بعید از یک رکعت بی سوره را ادراک نموده در اینوقت اقوی آنست که
نماز قضا باشد و لکن احوط آنست که بقصد ما فی الذمه مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا آورد و اما
آنکه یک رکعت با سوره یا دو رکعت را بی سوره نماز او قضا نمیشود اگر تا آخر نماید گناهکار خواهد بود
بلکه اگر خواند قبل [illegible] نبوده میگفتیم که تا آخر نماز عمداً تا باین حد جایز است و بر این تا آخر نیز اثم ندارد بلکه
اگر بعد از این فرض کنید درک یک رکعت با سوره را نموده مخیر است که سوره را بخواند یا ترک کند و ترک سوره لازم
نیست تنبیه [illegible] آنست که وجوب نماز مستقر شده و تا آخر هم شده لکن یقین ندارد [illegible] باشد بخروج وقت
لکن خوف داشته باشد که اگر قرائت سوره نماید وقت اضطراری که یک رکعت باشد یا وقت اختیاری نماز که
چهار رکعت باشد از دست برود با اینمعنی که اگر در فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی خوف دارد
که وقت نماز بالمره از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه یا هر دو
این باعث شود که اجزاء دیگر نماز مثل رکوع و سجود و ذکر رکوع و سجود و تشهد در خارج وقت واقع
شود اقوی نیز در اینقسم جواز ترک سوره است حتی در رکعت ثانیه بلکه اگر بقرائت سوره بین سلام که بعض
از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود باز جایز باشد که ترک سوره نماید بعبارت دیگر باعث خوف است و تحقیق لکن
باعث خوف است در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و ظاهر آنست که ترک سوره کلاً یا بعضاً در اینصورت لازم نباشد
بلکه مخیر است در ترک سوره کلاً یا بعضاً بلی جائیکه ترک سوره واجب باشد آنوقت قرائت بعض سوره حرام
میباشد چهارم از مواضع ترک سوره آنست که شخص تعجیل داشته باشد هرچند بجهت بول و غایط باشد
پنجم از مواضع ترک سوره آنست که مکلف بترسد که اگر سوره را قرائت نماید حاجت او یا حاجت برادر مؤمن او
فوت شود [illegible] در نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع بنماز ششم آنکه ماموم بترسد که اگر قرائت سوره
نماید یا قرائت سوره را تمام نماید امام رفع راس از رکوع نماید که در اینوقت جایز است ترک سوره یا قطع آن هفتم
از مواضعیکه ترک سوره جایز است آنست که مکلف [illegible] باشد که جایز است ترک سوره در تقیه [illegible]
جایز است قرائت دو سوره در نماز مگر سوره که بسبب قرائت او فوت وقت شود یا آنکه سوره عزائم باشد یا
سوره و الضحی با الم نشرح یا الم تر کیف با لایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعضی آن میباشند
بلی جایز است قرائت مجموع هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر با بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط
خواندن آنست مطلقاً که هیچیک را نخواند و اگر در نماز واجب عمداً قرائت کند سوره عزائم را بقصد سوره نماز

پس اگر عمداً قرائت کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت فراموشی قرائت نماید و بآیه سجده نرسیده
شد ترک نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت آیه سجده متذکر شود نماز را اتمام کند بعد
فراغ نماز فوراً سجده کند و احوط آنست که در نماز بقصد سجود سجده تلاوت ایما نماید و احوط اعاده اصل نماز
است و همچنین اگر استماع آیه سجده نماید در نماز که در اثنای قرائت بعد از فراغ نماز سجده کند و در اثنای نماز ایما
نماید و اگر سهواً قرائت نماید سوره را که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را
و بدل کند بسوره که فوت وقت باو نشود هرچند از نصف گذشته باشد اگر وقت وسعت سوره کوچکی را
داشته باشد و اگر وسعت نداشته باشد ترک کند سوره قصیره را و قطع کند سوره طویله را و نماز
را اتمام کند و اگر در نافله قرائت سوره عزائم نماید ضرری ندارد و لکن واجب است که فوراً سجده نماید در اثنای
نماز نه بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده باشد بنذر و نحو آن احوط آنست که حکم فریضه بر او جاری
کند و احوط اجتناب نمودن است از قرائت دو سوره تامه یا یک سوره تامه و بعض سوره دیگر بقصد جزئیت
نه بقصد عدول که گاهی واجب میشود عدول بسبب فراموش نمودن بعضی از سوره که شروع بآن نمود
و جایز است عدول از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف آن مگر سوره قل هو الله احد و قل یا
ایها الکافرون که عدول از اینها و سوره دیگر در نماز فریضه بعد از نصف جایز نیست هرچند بنصف نرسیده باشد
بلکه بمجرد شروع لازم است که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است که عدول کند از اینها بسوره جمعه و منافقین
بطوری که در زبدة العباد مفصلاً ایراد کرده بدانکه ادغام با غنه یا بی غنه در حروف یرملون بعد تنوین یا نون ساکنه
بحروف یرملون همچنین لازم نیست و همچنین قلب و نحو آن از قواعد قراء و اقسام اربعه وقف
همه جایز است و صحیح است حتی آنکه وقف صحیح پیش ایشان صحیح است علی الاقوی که گریز مثل اللهم صل علی محمد
و آل محمد چهار وجه جایز است اظهار تنوین و ادغام بغنه و بی غنه و وقف نماید و قطع نفس نمودن در
کلمه متحرکه جایز است چه اینکه حرکت دهند آنکلمه را تا وقف بحرکت شود یا آنکه حرکت ندهند تا وقف بسکون
شود هرچند اجتناب از وقف بحرکت بهتر است و اگر قطع نفس نکند از او وصل نماید و این در کلمه که آخر
ساکن باشد بی اشکال است چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد و حرکت بدهند
او را پس اگر کلمه بعد از او همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بحرکت بشرط آنکه همزه وصل را حذف نماید مثل
الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف ننماید پس اگر فاصله فی الجمله شده است باز هم ضرری ندارد و اگر
فاصله نشده است کلمه بعد که همزه دارد غلط شده است اعاده نماید و کلمه پیش از او اعاده نماید و هرچند
احوط اعاده است و اما اگر حرکت ندهند و تخلل فصل نشود هر دو کلمه صحیح است و اگر تخلل فصل نشود اقوی
صحت هر دو میباشد و احوط اعاده هر دو کلمه میباشد و اگر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد پس اگر

وصل

سجده بر او و بدانکه با امکان سجده بر چیزی که زمین یا روییده شده از زمین و کاغذ باشد غیر این چیزها
نیست و لکن اگر از جهه زیادتی حرارت یا برودت یا خوف از جانوران زمین و نحو آن بجهة تاریکی یا نحو آن
نتواند که سجده بر زمین نماید و متمکن از رفع این موانع نیز نباشد و ما یصح السجود علیه غیر زمین نیز نداشته
باشد سجده بر زمین در این فرض ساقط است و لکن نماز او ساقط نیست و با رجاء زوال عذر بعید نیست امکان
با تاخیر بلکه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطاً نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت نماز را بجا آورد که اولی و احوط
بود بلکه بعید نیست در این حال دلیل واضحی بر ترتیب ما یصح السجود علیه که بیفتیم نیز بدانیم هر چند اگر باین طریق عمل
نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد با امکان سجده بر ثوب بافته از قطن و کتان یا خود قطن و کتان
هر چند ثوب از غیر باشد که از آن رشته باشد و هر چند بر ملبوس سجده نماید نه آستین و هر چند ملبوس
نماز گذار نباشد و با عدم امکان آن مقدم بدارد سجده بر معدنیات را از قبیل قیر و زفت و آهن و نقره و نحو
اینها و با عدم امکان آن سجده نماید مثل بر پشم و جامه بافته از پشم و نحو امثال اینها و با عدم امکان آن سجده
بر پشت دست نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ و بدانکه هر گاه متمکن نباشد از سجده ممکن بر غیر
طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست و لکن اگر آن غیر طاهر متنجس باشد نه نجس العین سجده بر او
علی الاقوی و شرطیت طهارت در این حال ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که حکم میشود بقدر ابکه
قریب بمحل سجود شده و رساندن جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که ایماء میکند برای سجود
اگر ممکن باشد ایماء بسر نماید والا ایماء بچشم نماید و احوط اتیان بدو نماز بلکه سه نماز میباشد یکی با سجده
و یکی با ایماء و یکی با انحناء و اگر در حال انحناء قریب بمحل سجده ایماء نماید شاید اکمل باشد چنانچه در نظر این
میاید و لکن شد و اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از اعیان علماء تصریح فرموده اند که سجود ساقط
و بدل سجود نماید و اولی آنستکه بگوییم که اگر آن نجس العین از نجاستها باشد که معفو در صلوة باشد مثل خون
خشک شده کمتر از درهم در اینصورت جواز سجده بر او خالی از قوه نیست و اگر معفو در نماز نباشد در اینصورت
سقوط سجده خالی از قوه نیست و احوط آنستکه چهار نماز نماید یکی با ایماء و یکی بی بکر با انحناء تا قریب بمحل سجود
بدون ایماء و یکی با انحناء قریب بمحل سجود با ایماء در حال انحناء و یکی با سجده هر چند اقوی در صورتیکه نجس
نجس العین غیر معفو باشد اکتفا با ایماء یا انحناء میباشد و در این حال این اقسام و احکام در حالی بود که
نجاست تعدی نماید یا آنکه تعدی نماید و لکن معفو باشد یا آنکه معفو نباشد و لکن جبهه پیش از سجود
یا پیش از شروع بنماز نجس شده باشد متمکن از تطهیر نبوده باشد و لکن اگر جبهه طاهر باشد و نجاست
متعدیه باشد و معفو نیز نباشد بعضی از سادات علماء منع فرموده اند نماز با سجود را اگر جبهه
نجاست جبهه بشود و فرموده اند که دلیلی بر جواز عدول از سجود با ایماء در اینحال ظاهر نیست و بعد از آن

و فرموده

فرموده اند که اگر در این صورت اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط
بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم بر صلوة با سجود دارد در صورتیکه متمکن از نظر به جهت نبوده باشد
و اگر متمکن از نظر به باشد نماز با سجده را مقدم بدارد بر نماز با ایماء تمام شد کلام آن بزرگوار و نماز
در این فرض سقوط سجده و اکتفا بنماز با انحناء و ایماء در غایت اشکال میباشد و احتیاط بطریقی است
که مذکور نمودیم در فرضیکه نجاست غیر متعدیه باشد و اگر متمکن نباشد مگر بر سجده بر متنجس بنجس
العین سجده نیز ساقط نشد باید که مقدم بدارد سجده بر متنجس اهون هرچند آن متنجس از جمله چیزی
باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه هر دو از یک نوع از نجاسات باشند و اما اگر متنجس از بول
و غایط و منی و مثل آن باشد و نجس العین از خون خشک شده کمتر از درهم باشد دلالتی باید بر ان
ترجیح متنجس بر نجس العین و هم محل اشکال میباشد و اگر امر دائر شود میان سجده بر متنجس یا بر محل طاهر
که بلندتر از چهار انگشت یا بر محل بسیط طاهر که زیاده بر چهار انگشت گود باشد [illegible] ترجیح بدهیم
محل طاهر را خصوص اگر گود باشد و احتیاط بدو نماز اولی میباشد و اگر امر دائر شود میان طاهر ما لا یصح
السجود علیه مثل پشم و مو و غیر آن و جلد و مثل آن و چیزیکه سجده بر او صحیح است بالذات و لکن نجس باشد
مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بدارد سجده بر طاهر را چنانچه بعضی از سادات مشایخ ما تصریح بآن
نموده اند و لکن چون بعضی دیگر از سادات علمای ما در ترجیح و تقدیم احدهما بر دیگری اشکال نموده
و احتمال تخییر را بغایت قوی دانسته اند در جائیکه احتمال جمع ممکن نباشد باید در دو دفعه نماز کردن و با امکان
جمع در دو مرتبه نماز کردن را لازم دانسته اند احتیاط اولی میباشد و اگر امر دائر شود میان محل لا یصح السجود
علیه یا نجس ما یصح السجود علیه مقدم بدارد ما یصح السجود علیه را و اگر امر منحصر شود بر سجده بر مرتفع
زیاده بر چهار انگشت یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر آنست که متعین است سجده بر اخیر هرچند اگر نماز
دیگر نماید با ایماء بدل سجود بر مرتفع یا منخفض و یک نماز دیگر نماید با انحناء بر سبیل سجود بر زمین
بلندی نه یا مساوی محل قدم در فرض پیشین احوط خواهد بود و اگر غفلتاً یا سهواً یا جهلاً یا با
سجده نمود بر بلندتر از مقدار خشتی و قبل از شروع بذکر متذکر شد یا آنکه عالم شد یا آنکه
اضطرار برطرف شد و متمکن شد از رسانیدن جبهه بموضع مساوی یا رسانیدن موضع مساوی بجبهه مخیر است
میان اینکه چنانچه مخیر است در این فرض میان آنکه برساند جبهه را بجر یا بشد یا برفع آن هرچند احوط اختیار جر
میباشد و قول بتخییر در این فرض اقوی میباشد نه قول بتعیین جر جبهه و نه قول بتعیین رفع جبهه بلکه بعضی از
مشایخ ما تصریح فرموده اند که اگر پیشانی را بگذارد بجائیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد یا بر اسطح
بلندتر از چهار انگشت سهواً یا جاهلاً جایز است که سر بردارد و بموضعی بگذارد و دیگر تکون و احوط اختیار جر

با امکان بعد از عجز از تنفیذ واجب است مادامیکه وضع جبهه را در بین نباشد بجهة عضبی بودن یا نجس بودن آن یا بجهة
مکان یا فصل یا بجهة در زبون بودن یا کرم بودن آنکه جبهه با آن مستقر نشود بلکه با امکان تحری
اکر رفع جبهه عمداً نماید نماز باطل میشود و در حال جواز رفع اقتضا نماید بقدر قلیل از رفع
چنانچه قاعده در جر جبهه است که جبهه منفصل از محل سجده نشود هر چند بقدر یکموئی باشد مگر
در جائیکه ممکن نشود و اکر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع رأس از سجده علم حاصل شود
حال یا رفع اضطرار شود اکتفا بهمان سجده نماید و آن سجده صحیح خواهد بود و اکر در اثنای ذکر واجب
بحقیقة حال حاصل شود یا آنکه اضطرار رفع شود و بعد از وضع جبهه بما یصح السجود علیه تمام
ذکر نماید اکر موالات کلمات بهم نخورد و اکر بهم بخورد استیناف ذکر نماید و اکر شک در بقاء موالات
کلمات نماید و بقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه در هر واجبات قول غیر رکنی اکر بجهة احتیاط
و نحو اخلال بموالات بجهة سهو بودن یا غلط کفتن کلمه اعاده نماید ضرر ندارد و اکر سجده نمود
بچیزیکه سجده بر آن صحیح نیست و متمکن نباشد از رسانیدن و وضع جبهه بما یصح السجود علیه بجرّ مکر
باز نکات فعل منافی یا رفع جبهه که با رفع رأس متمکن از ما یصح السجود علیه خواهد بود در این وقت
آنستکه لازم است که ابتدا آن بذکر همان حالت نماید و عود بسجود بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه جایز
نیست و این زیادتی سجده مثل تکلم عمدی که هر چند احتیاط در وسعت وقت اعاده نماز میباشد خصوص
اکر دو سجده غفلة یا نسیاناً شده باشد و همچنین اکر جاهل باشد بجاهل موضع جبهه یا ناسی
اصل نجاسة یا ناسی حکم نجاسة باشد علی الاقوی اضطراراً سجده نموده و بعد از رفع رأس از
سجده عالم یا متذکر شده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی و احوط اعاده میباشد و اکر جاهل
بحکم نجاسة موضع جبهه یا جاهل بمسائل احکام موضع جبهه بوده و بعد از رفع رأس متذکر شده
اعاده نماز لازم است و بدانکه هر کاه بعد از شروع بنماز و لیکن قبل از سجده ملتفت شود که ما یصح
السجود علیه نمیباشد پس اکر در اثنای نماز و قبل از سجده ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه
باشد بدون منافی لازم است تحصیل نماید و با او سجده نماید هر چند با حرج باشد و اکر چنین
نحو باشد که بقدر قلیلی طی نماید که رفیقش در صف ماموم یا انفراداً و لا رفیق او سجاده
و بعد او سجده نماید و انفراد نکلف انهما یعنی تمام خصوص بجهة تحصیل امر واجب ضرر ندارد یا آنکه
انه ما یصح السجود علیه را دو قسمت نماید که هر دو سجده نمایند و اکر تحصیل ما یصح السجود علیه بدون
منافی در اثنای نماز ممکن نباشد پس اکر وقت مضیق باشد بطوریکه اکر نماز را قطع نماید تا تحصیل
ما یصح السجود نماید وقت نماز منفصل میشود در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه نماز را تمام نماید

واگر بترتیب مذکور یکی میسر نشود از ثوب و معدن بنحوی که گذشت سجده را بعمل آورد و احوط آنست چنانچه
اول وقت ادراک و اعاده این نماز است در خارج وقت بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه و اگر وقت موسع است نماز را
باطل کند و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه مشغول نماز شود و باید دانست که شرط است در صحت سجود آنکه ما
یصح السجود علیه بپیشانی بچسبد باشد که اگر هیچ حائل سجده نماید سجده بر حائل کرده و این سجده صحیح
نیست علی الاقوی و اگر از جهت ضرورت و انحصار از مکلف منحصر شود در سجده بر گل با آنکه پیشانی بر
آن قرار نگیرد بعضی از مشایخنا اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده نماید بر گل با آنکه قرار نگیرد و اعتماد
و قرار گرفتن پیشانی در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اگر زمین بقسمی گل باشد که اگر بخواهد
سجود متعارف نماز کند رختهای او گل آلوده میشود پس در چنین حال جایز است که بعد از رکوع بنحو متعارف رفع
راس نموده و ایستاده بجهة سجود ایماء نماید بلکه فرموده اند که واجب نیست در این وقت نشستن از برای تشهد
علی الاقوی بل هو سجده حالی از تأمل نیست و اگر چیزی ما یصح السجود علیه بوده و بعد از آن شک نمود
که آیا خارج شده یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و در عکس بعکس این حکم نماید و اگر حالت سابقه معلوم
نباشد ملحق کند او را بما لا یصح السجود علیه و سجده بر او نکند تا آنکه معلوم شود که ما یصح السجود علیه
میباشد و اگر نجاست در موضع محصوری باشد سجده بر هیچ جا امکان آن نکند مگر آنکه پیشانی
گذاشته شود بر بیشتر از مقدار نجس مشتبه و اگر مضطر شود بسجده در محل مشتبه محصور و نتواند
که بجای دیگر رود نماز را مکرر کند تا علم بهم رساند که سجده بر زمین پاک کرده **فصل هفتم** در
تشهد است باید دانست که واجب است تشهد در نماز دو رکعتی یک مرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه
و واجب است در تشهد چند چیز اول خواندن شهادتین و اگر باین نحو بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد کافی خواهد بود
دوم خواندن تشهد در حال نشستن سیم طمانینه و آرامی بدن در حال تشهد خواندن چهارم صحیح
خواندن و ادای حروف از مخارج نمودن پنجم و ششم موالات و ترتیب مذکور در خواندن **فصل**
هشتم در تسلیم است و آن واجب و جزء نماز است نه خارج از آن هر چند باعث خروج از نماز است و
حاصل میشود بان که بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و هر کدام را که مقدم داشت از نماز خارج میشود و گفتن و رحمة الله و برکاته احتیاط است مثل و علی عباد
الله الصالحین و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس گفتن آن در حال تشهد اول و دوم
و غیر آن از اجزای نماز نبوده و نزد فقها جایز است و بگفتن او از نماز خارج نمیشود بلکه گفتن او سهوا موجب
سجده سهو نیز نمیشود و واجبات سلام مثل واجبات تشهد است خاتمه در بعضی از احکام و مباحث

کتاب الصلوة

مبحث اول در مبطلات نماز است

نماز است و بدانچه موجب است مبحث اول در مبطلات نماز است بدانکه جایز نیست باطل کردن نماز

واجب را در حال اختیار بدون سببی و قطع نماز مستحب کرده جایز است باطل کردن آن در حال اختیار بدون سببی

از اسباب بنا بر اقوی هر چند احوط ترک است و مبطلات نماز چند چیز است اول هر چیزیکه باطل میکند

وضو و غسل و تیمم را چه عمداً چه سهواً چه اختیاراً چه اضطراراً مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد

مادامیکه فارغ از نماز نشده باشد هر چند بعد کلمه آخر نماز باشد که حدث در نماز واقع شود دوم هر

چیزیکه صورت نماز را ضایع شود چه عمداً چه سهواً چه اختیاراً چه اضطراراً مثل اینکه در نماز ساکت شود

آنقدر که بگویند اگر طایفه مسلمین مطلع شوند بحال او که در نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته

و نماز نمیکند و مثل اینکه جستن زند در میان نماز و اقسام لهو و لعب بجا آوردن مثل طنبور و نقاره زدن و کف

زدن و خوردن و آشامیدن و اما فرو بردن لقمه جاویده یا بلع کردن چیزی از قبیل نبات و قند و امثال ذلک

در دهن گذاشتن و آب شدن و فرو بردن عیب ندارد و اگر در نماز ساکت شود یا چیزی بخواند که صورت نماز

را ضایع نکند لکن باعث فوت موالات نماز و متابعت عرفیه نماز شود اگر از روی عمد است نماز باطل است

و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطرار باشد نماز باطل نمیشود و لکن اگر اینکه نظم و ترتیب آن گسسته شود اعاده

نماید و نماز صحیح است سیم خنده قهقهه که با صدا و قهقهه میباشد که مبطل نماز است در صورتیکه متذکر نماز باشد

و عمداً و اختیاراً قهقهه نماید و اگر خنده با صدا باشد و قهقهه نداشته باشد پس احوط آنستکه در حکم قهقهه

میباشد و همچنین خنده بی اختیار کردن مثل آنکه بدیدن چیزی بی اختیار خنده و قهقهه نماید بنا بر احوط و

سهواً ضرر ندارد و خنده بی صدا اگر حبس کند خود را از اظهار آن و لکن پر از خنده در باطن باشد پس اقوی آنستکه

ضرر ندارد خصوص اگر بی اختیار باشد هر چند احتیاط اعاده نماز است بسبب آن بلی تبسم ضرر ندارد چهارم

تکلم کردن و مراد با تکلام آدمی و سخنان میباشد که غیر ذکر و دعا و تلاوه قرآن باشد بشرط آنکه عمداً باشد که

بداند در نماز است و حرف بزند خواه یک حرف با معنی باشد یا دو حرف هر چند بی معنی باشد پس اگر ذکر و دعا

و قرآن اتمام بکلام آدمی داخل در کلام بیجا نیست چنانچه اگر سهواً تکلم کند باعث بطلان نماز نمیشود بلکه

موجب سجده سهو میباشد پنجم گریستن برای فوت امور دنیویه یا برای فوت دوستی اگر با صدا باشد

و عمداً و اختیاراً نیز باشد و احوط اجتناب از گریه بی صدا نیز میباشد و همچنین اجتناب از گریه بجهت طلب

امر دنیوی احوط است چنانچه اجتناب باید از گریه بجهت فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است اگر گریه اضطراری

برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی و گریه از جهت ترس آخرت و شوق جنت پس ضرر ندارد و اما گریه برای

اهلبیت طهارت روحی لهم الفداء و جعلهم الله لنا شفعاء پس ضرر ندارد ششم آمین گفتن بعد از

حمد عمداً بدون آنکه در صف اهل سنت و جماعت حاضر شده باشد و سهواً ضرر ندارد و بجهت تقیه

بجهة محافظت شئون و آداب و محفوظ بودن از طعن و استهزا اینست که اقتصار کنند بر جواب سلام کافر بلفظ
علیک یا علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیک یا علیکم نماید یا کسر سین تلفظ کند یا فتح سین تلفظ کند و معنی
دیگر را قصد کند هر چند در جواب اقتصار و نحو قصد به بود معلوم نیست چنانچه وجوب جواب او نیز
معلوم نیست و اگر شک شود که سلام کننده مسلم است یا کافر ملاحظه دار الاسلام و دار الکفر نماید چنانچه
در غسل میت گذشت و واجب است رد سلام فوراً و اتمام کلمه یا کلام یا فرو بردن لقمه یا سایر اشیا
مانع فوریت نیست و اگر اخلال بفوریت نموده بجوید که زمان رد بگذرد واجب نیست رد سلام علی الاقوی
هر چند احوط است در غیر نماز بجهة خلاف بعضی از علماء که جواب سلام را واجب دانسته اند هر چند زمان زیاد
فاصله شده و اگر جواب سلام را در نماز ترک نموده نماز او صحیح است خصوصاً اگر زمان ترک مشغول
بواجبات یا مستحبات نماز نشده باشد و بعد از گذشتن زمان رد شروع بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید
احوط اعاده نماز است با اخلال بفوریت مطلقاً و اگر جواب سلام را داده در نماز و لکن نه بمثل اگر سهو
باشد ضرر ندارد و اگر عمداً باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی
از اعیان علماء تصریح نموده اند که صیغه سلام منحصر در چهار صیغه میباشد سلام علیکم و سلام
علیک السلام علیک و السلام علیکم و بعضی منع انحصار نموده اند و اول قوی نیست فتأمل احوط است
واجب نیست جواب علیک السلام و سلام تنها خصوصاً در نماز و هم چنین واجب نیست جواب سلام
غلط یا سلام الله علیک یا سلام مرد مثل اینکه بگوید سلام علیک و السلام علیک یا بخواند از تغیرات
و زیادتی در وسط یا در آخر بنحوی که از صورة و هیئة سلام خارج شود یا آنکه بگوید انشاء یا ملحد کند
سلام را بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بنحوی که نشنوند سلام خود را اعاده هر چند علم حاصل شود
بسلام کردن از غیر طریق شنیدن یا آنکه تلفظ بسلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده باشد مگر
آنکه اخرس باشد و قصد سلام نماید باشاره و حرکت زبان یا بنحوی باشد که صدق سلام نماید مثل صدق سایر
مکالمات اخرس از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو اینها یا آنکه معصیت کند در سلام
خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد آنکه اجنبی از شنیدن صوت او متلذذ شود و لذت برد یا آنکه در
سلام قصد تحیت و اکرام نداشته باشد بلکه قصد استهزاء یا طعن نماید یا آنکه بصدای بسیار بلند سلام
کند یا آنکه غنا نماید در سلام یا آنکه قصد دعا نماید یا آنکه مکرر کند سلام را بر یک شخص در مجلس واحد بعد
سماع جواب هر چند صدق سلام دارد اشاره اخرس محل تأمل میباشد و وجوب رد نیز محل تأمل میباشد و اگر فهم
جواب رد قائل شویم رد بنحو اشاره نیز کافی میباشد مثل سلام بلی جواب سلام فوری احوط است چنانچه احوط
آنست که در سلام قصد قربت نماید و اگر صیغه سلام غلط باشد یا بصورت جواب باشد رد نماید بعنوان

کتاب الصلوة

علی الاحوط بلکه در نماز هم علی الاحوط و لکن بصیغهٔ قرآن یا بقصد دعا علی الاحوط بلکه هر
که از برای نماز که از اشکالی در جواب سلام حاصل شود بجهة ندانستن مسئله یا بجهة تشخیص نکردن
صیغهٔ سلام که نداند که سلام کننده بچه صیغه سلام نموده رد نماید بصیغهٔ سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار یا بهمه محتملات بقصد دعا و اگر بسبب تکرار صیغه رد بجهة موالاة قرائة فوت شود
اعادهٔ قرائة نماید و مراعاة نماید در جواب سلام نیز مثل خود سلام عربیت و عدم تغییر هیئة و عدم تقدیم
در جواب او مستحب است شنوانیدن سلام و واجب است شنوانیدن جواب سلام بنابر اقوی و لکن
بنحو متعارف که اگر کر نبوده یا آنکه بسبب عارضی مثلاً می‌شنید و زیاده بر این لازم نیست بلکه اگر در
نماز باشد زیاده بر متعارف صدا بلند نکند و لازم نیست که پیش سر او برود و جواب را بشنواند و
احوط در کر نیست و کر استن که اشاره بر رد نماید تا آنکه بفهمد که رد سلام او نموده و اگر فرض شود که اصل
رد سلام یا اسماع از ساقط است و اگر وقت نماز موسع باشد دور نیست که قطع نماز جایز باشد و چون
بعضی از علماء خصوص شنوانیدن را لازم دانسته‌اند بلکه مخیر دانسته‌اند میان شنوانیدن یا فهمانیدن
آنکه جواب گفته شود هر چند با اشاره بسر یا بدست باشد لهذا ترک نکنند احتیاط را در صورت ممکن نبودن
شنوانیدن فهمانیدن جواب را با اشاره و بخواندن مکرر در وقتیکه این هم متعذر باشد و اگر با امکان
رد و شنوانیدن جواب عمداً از روی تسامح تأخیر نمود جواب را تا آنکه شنوانیدن موقوف به پیش
سر او رفتن یا باطل نمودن نماز باشد معصیت نموده و لکن اگر جواب را بنحو متعارف بگوید احوط مثلا
بقصد دعا یا بقصد واقع خصوص اگر احتمال بدهد که زبان رد بداند یا باشد و اگر کسی بر کر و نحو
آن سلام نموده و لکن سلامش شنیده نشد بجهة کری یا بجهة موانع دیگر و مطلع نشد بر سلام او
تا آنکه اخلال بفوریة شد لازم نیست جواب سلام هر چند بعد مطلع شود چنانچه در نظر از کلام
هر چند اینجا نیز احوط رد سلام است بر آنکه و نحو آنکه بر او سلام کردند و مطلع نشد بجهة خلاف
بعضی از اعیان علماء حتی آنکه بعد از فرض حکم بوجوب رد کردند بمجرد اخبار شخصی با آنکه که فلانکس
بتو سلام کرد خواه در نماز باشد یا در غیر نماز و واجب است که شروع بجواب بعد از فراغ از سلام
باشد پس بعد از تمام شدن سلام علیکم اگر جواب بدهد کافیست هر چند سلام کننده مشغول
بگفتن و رحمة الله و برکاته بوده باشد و اگر دو نفر مقارن یکدیگر سلام کنند جواب گویند کافی
است و اگر یکی سلام کند بر شخصی و مقارن سلام او جواب گوید نیز کافیست در نزد بعضی احوط اعاده
جواب است و اگر دو نفر مقارن هم بر یکدیگر سلام کنند جواب دادن هر یک احوط است و اگر بدانسته صیغ
نسبت بدو نفر قصد سلام بیکی و جواب نسبت بدیگری نماید هیچیک کافی نمی‌شود بخلاف آنکه اگر در

سلام یا جواب موافق قرآن اگر قصد سلام و دعا با قرآن نماید ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند در
سقوط جواب قصد قرینه در جواب سلام را و آنا حوط است و واجب نیست جواب تحیت بغیر سلام از اکرام
و بیدن کردن و کتابه نوشتن و هدیه فرستادن بلی در حدیث وارد است که رد جواب کتابه واجب
مثل رد سلام پس رد آن احوط است چنانچه خصوص هدیه گاهی میشود که عوض دادن آن لازم میشود
و اگر سلام کننده حق خود را ساقط کند جواب ساقط نمیشود و اگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یکنفر دفعةً
یا بتعاقب در مجلس واحد بعضی فرموده اند که کفایه میکند یکجواب بالنسبة به همه ولکن بلفظ جمع بگوید
و بعضی دیگر فرموده اند که یکجواب کافی نیست ولکن تکرار جایز است مگر در وقتیکه تکرار منافی فوریت
باشد بلکه بعضی تصریح کرده اند که اگر جمعی که سلام بر ایشان شد در نماز باشند نیز یکنفر از ایشان
اگر جواب دهد کفایه میکند بلکه فرموده است که اگر سلام کنندها بصیغه مختلف سلام کرده اند کافی نیست
نماز گذار که بیک صیغه جمع اکتفا کند در جواب همه ولکن احوط در فرض تعدد سلام کننده در مجلس
واحد تعدد جواب میباشد که کفایه یکجواب از جمیع اشخاصیکه سلام کرده اند محل تامل است و اگر تعدد
سلام شک نماید که جواب سلام را اراده یا نه و شنوانده یا نه واجب است که جواب را بدهد و بشنواند هر چند
مظنه بداند که جواب را شنوانده نداشته باشد اگر کثیر الشک نباشد و زمان رد نیز باقی باشد و اگر
مکلف بداند که شخصی تلفظ بلفظی کرده و نداند که خطاب با و بوده یا نه و بر فرض خطاب با و سلام
بوده یا چیز دیگر لازم نیست جواب سلام حتی اگر بداند که این لفظ سلام بوده یا چیز دیگر از فحش و غیر آن
حمل فعل و قول مسلم بر صحیح باعث لزوم جواب سلام نمیشود بلی بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام
کرده و نداند که صحیح است یا نه حمل بر صحیح نماید و رعایه آن بعید است هر چند خالی از مناقشه نیست خصوص
در جائیکه نداند که صیغه سلام را تمام کرده یا نه نه آنکه شک در اعراب و بنا و مخرج ادا نمودن و در یا
نمودن در سلام و معصیت نمودن در سلام و نخوان باشد و سزاوار است که سلام بر فقیر مثل
غنی باشد بلکه تفاوت و تخالف را بعضی حرام دانسته اند و آن ضعیف است و جایز است علی الاقوی
سلام اجنبی با اجنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد سلام نیز واجب است بلی اولی ترک سلام است
بر زن جوان غیر محرم و مکروه است سلام کردن بر یهود و نصاری علی الاقوی و بر خورنده ربا و کسیکه
در بیت الخلا باشد و مشغول تخلی باشد و بر کسیکه در حمام باشد با لنگ یا بی لنگ هر چند در بعضی
اخبار اختصاص با خیر ظاهر میشود و بر کسیکه همراه جنازه میرود و کسیکه برای نماز جمعه میرود در
بعضی از اخبار نهی شده سلام بر اهل مجلس شراب و بازی کننده نرد و شطرنج و بر کسیکه غنا میکند و
کبوتر بازی میکند بلکه بعضی از علما حرام دانسته اند سلام بر هر کسیکه مشغول معصیت میشد با

وهم

ولکن اگر اعلام مؤمن نمیباشد و مستحب است سلام بر اطفال اگرچه تمیز ندارند و سزاوار آنستکه سلام کند
بر کبیر و رونده بر نشسته و سواره بر پیاده و سوار اسب بر سوار استر و سوار استر بر سوار خر و
است بر یک کسیکه وارد میشود بر جماعتی اینکه سلام کند بر آن جماعت چنانچه مستحب است اینکه سلام کنند
طایفه قلیل بر طایفه کثیره بلکه بعضی فرموده اند که مستحب است بر صاحب مرتبه فوق اینکه سلام کند
هر کسیکه پست تر از او باشد مگر آنکه شرف حقیقی داشته باشد نه صوری دنیوی باعث میشود که غیر شریف
ابتدا بسلام کند مثل آقا و بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل و فاسق و نحو اینها و اینهم
بملاحظه آنستکه سلام بر اطفال خصوص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که سنت شد بعد از
بزرگوار سلام بر اطفال بود بکل منع است و مناسبت با بعضی از احادیث وارده نیز نیست و در حدیث
استکه اگر در خانه کسی باشد سلام بر او کند و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب
سلام در وقت مفارقت و در حدیث استکه هر وقتیکه کسی از مجلس برخیزد پس البته وداع کند برادران
مؤمن خود را بسلام پس هرگاه ایشان بخیر برخیزند و در خیر داخل شوند آنکس شریک ایشان میباشد
و هرگاه ایشان بشری برخیزند آن شخص با ایشان نمیباشد و جایز نیست اخذ اجرت بر جواب سلام بلکه بر سلام
کردن نیز علی الاحوط بلکه اخذ اجرت در سلام با جواب و وجوب سلام و کتابت جواب هر دو محل تامل
والله العالم مبحث نوزدهم در بیان اموریکه بسجده سهو بسبب او واجب میشود و آن پنج چیز است
اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن تشهد و اجزای آن حتی صلوات بر نبی و آل طاهرین
سیم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین چهارم گفتن سلام در غیر محل بجهت کلام بیجا
اگر کلام آدمی باشد نه ذکر و دعا و قرآن و در غیر اینها مثل ایستادن در موضع نشستن و نشستن
در موضع ایستادن و برای هر زیادتی و کمی که سهوا واقع شود مستحب است که بجا آوردن سجده
سهو و در غیر موارد خمسه بقصد قربت مطلقه نه وجوب و نه ندب و واجب است در سجده سهو نیت
و ذکر باین نحو علی الاحوط که در هر سجده بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد
یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة
و برکاته و باید که تشهد خفیف بخواند باین نحو که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس یکی از دو سلام را بگوید و معتبر است در اینها و سجده
استقبال و طهارت و سایر چیزهائیکه در نماز معتبر است احتیاطا و لازم است که فورا بجا آورد
و اگر فراموش کند هر وقتیکه متذکر شود بجا آورد و باید اول تشهد فراموش شده را مثلا
بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو را بکند و اگر اسباب سجده سهو متعدد باشد اولی ترتیب

بملاحظه ترتیب است پس اگر اول کلام بیجا صادر شده و بعد سجده را فراموش کرده و بعد تشهد و بعد
سلام بیجا گفت و بعد شک میان چهار و پنج نمود همین ترتیب سجده سهو بجا آورد مبحث سیم
در احکام شک در رکعات نماز بدانکه شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است یعنی علاجی ندارد
و همچنین اگر نداند که چند رکعت کرده است اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین اگر شک
کند میان یک و دو یا زیاده باطل است و اما شک میان دو و زیاده پس حکم آن بعد از این بیاید و شک در نافله باطل
نیست بلکه مخیر است میان بنا بر اقل و اکثر مگر اینکه اکثر موجب فساد شود و بنا بر اقل افضل است و بدانکه بر
مجرد شک عارض در فریضه اثری مترتب نمیشود بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شک میباشد
بلکه اقوی عدم لزوم تروی است هرچند تروی احوط است بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد در
شود به تروی میکند یا اینکه اگر بنشیند در حالتیکه ایستاده است تروی هم میکند جایز است که بر
شود در موضع نشستن و بنشیند در موضع ایستادن و تروی کند و اما شک در نماز چهار رکعتی پس
چند قسم است اول شک در نماز چهار رکعتی میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است
و اگر بعد از اکمال سجدتین است بنا بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا
دو رکعت نشسته بجا آورد و اکمال سجدتین حاصل میشود به برداشتن سر از سجده ثانیه دوم شک میان
سه و چهار و این شک در هر حال صحیح است چه قبل از اکمال سجدتین باشد چه بعد بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد سیم شک میان دو و چهار پس
اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار بگذارد
و تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک پیش
از اکمال سجدتین باطل است و بعد از اکمال صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و اول دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجده دوم باشد بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد
بنشیند و بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
و در غیر این دو قسم باطل است هرچند خالی از اشکال نیست ششم شک میان سه و پنج اگر در حال ایستادن
باشد پس بنشیند که شکش راجع میشود بدو و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید
و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن پس بنشیند که شکش راجع
میشود بدو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است
هشتم شک میان پنج و شش در حال ایستادن می‌نشیند و شکش راجع میشود بچهار و پنج و حکم

از کسی که بعد از فراغ از سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و دو سجده سهو میکند و بعد انجا و
سجده سهو دیگر نیز بعمل آورد که هنوز ثابت نشده که شکوک غیر معتبره بسیار است قلت شک بعد از
فراغ از عمل هر چند بسبب شک مقدم باشد چه عبادات و چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغ مظنه
نقصان عمل بکند نیز معتبر نیست علی الاقوی دوم شک بعد از تجاوز از محل و همین که داخل در فعل
دیگر شود که بعد از آن باشد محل فعل اول باقی نمیباشد هر چند آن فعل از مقدمات باشد و هم
چنین در اقوال نماز که اگر شک کند در اذان بعد از دخول در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول
در حمد یا در حمد بعد از دخول در سوره یا در کلمه از آنها بعد از دخول در کلمه بعد از آن و هم
چنین شک در حرف سابق بعد از دخول در حرف لاحق بلکه بعد از دخول در لاحق شک در سابق
اعتبار ندارد و هر چند شک در صحت و فساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن و بنا و ردن
بلکه اگر چنانچه شک در بجا آوردن شفع نموده بعد از دخول در وتر شکش معتبر نیست بلکه اگر
داخل در عصر یا عشا شد و شک نمود در بجا آوردن ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند البته
ظهر و مغرب میباشد بعد از اتمام عصر و عشا و عدول نکند از عصر بظهر و از عشا بمغرب هر
چند محل عدول باقی باشد که داخل در رکوع رکعت رابعه عشا نشده باشد در شک در مغرب
سیم شک بعد از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در اتیان ظهر و عصر یا مغرب و عشا و وقت
اختیاری باقی باشد بجا آورد هر چند مظنه باتیان داشته باشد هر چند عدل واحد خبر بدهد
بلکه اعتبار قول دو عادل در اتیان یا عدم اتیان در امثال این موارد خالی از قوت نیست و اگر وقت
بالمره منقضی شده باشد اعتبار بشک خود نکند و بنا را بر اتیان مشکوک فیه بگذارد بلکه
اگر وقت اختیاری فوت شده باشد و وقت اضطراری که یک رکعت باشد باقی باشد در این وقت نیز این شک
اعتبار ندارد و بنا را بر اتیان مشکوک فیه میگذارد در اینحال چهارم شک امام یا ماموم غیر مسبوق
در عدد رکعات با ضبط دیگری و اما اگر ماموم در اول رکعت مثلا اقتدا ننموده رجوع امام با و رجوع
او با ماموم چندان نیست مگر آنکه باعث مظنه شود و هم چنین اگر امام و ماموم شک کنند در افعال یا اقوال
مثل اینکه تشهد خوانده یا نه سجده نموده یا یکی رجوع بدیگری نماید مگر وقتی که باعث مظنه شود
پس باید تشهد را بخواند و سجده را بعمل آورد اگر مظنه حاصل نشده هر چند دیگری خارج از آن
شده باشد پنجم شک کثیر الشک که معتبر نیست خواه در عبادات و خواه در معاملات خواه محل
فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر با بقاء وقت شک کند که نماز را کرده یا نه بنا را بر اتیان بگذارد و
یا با بقاء محل اگر شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه مثل پیش از هوی برکوع یا پیش از رکوع بجا

اه ط

بر قرائت بگذارد و اگر شک در یک یا دو نماید بنا را بر دو بگذارد و هم چنین بنا را بر اکثر بگذارد مادامی که
مبطل نباشد پس اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار بگذارد و همچنین اگر شک کند که رکوع
نموده یا نکرده بنا را بر عمل آوردن رکوع بگذارد و احکام مشکوک از بجا آوردن مشکوک فیه با بقاء محل
و نماز احتیاط و سجده سهو و نحو آن از کثیر الشک ساقط می‌باشد بلکه اگر با بقاء محل مشکوک فیه
بجا آورد نمازش باطل است اگر بقصد جزئیت ظاهر نماز بعمل آورد هر چند مثل تشهد یا ذکر رکوع
و سجود بوده باشد و لازم نیست بر کثیر الشک ضبط نماز خود بسنگ ریزه و انگشتر و نحو آن هر چند احوط
چنانچه لازم نیست بر غیر او ضبط نماز خود را هر چند مستحب است و مراد از کثیر الشک آنستکه در عرف عام
بگویند که بسیار شک مینماید و اگر در یک نماز سه شک متوالی یا در سه نماز متوالی شک نماید کثیر الشک
میباشد و از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود مگر اینکه نمازهائی بکند که در آن شک نکند و اگر
شک کند که کثیر الشک شده یا نه بنا را بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شک کند که از کثیر الشک بودن خارج
شده یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و اگر کثرت شک بجهت عروض امری [illegible] باشد که خوف و نحو آن
باعث شود که کثیر الشک شود و هم چنین اگر [illegible] یا خوف تسلط شیطان [illegible] حاصل شود ظاهر آنستکه
حکم کثیر الشک نیز بر او جاری است و اگر کثیر الشک در افعال نماز صبح مثلا باشد تعدی با فعال همان
نماز یا بعکس بلکه در مطلق نماز نماید خالی از قوت نیست هر چند اقتصار بهمان مورد که کثیر الشک
میباشد اولیست پس تعدی در هیچ حال از عبادات بمعاملات نمی‌نماید و از صوم بصلوة و از نماز
یومیه بصوم نیز تعدی نماید و مظنه کثیر الشک معتبر میباشد در نماز چنانچه اگر کثیر الشک در جائیکه
شک در آن امکان اثر ندارد مثل بعد از فراغ و بعد از تجاوز از محل تعدی بشک [illegible] اثر وارد نکند والله
العالم و واجبست که نماز احتیاط را فورا بجا آورد و حمد در نماز احتیاط متعین است و مخیر نیست میان حمد
و تسبیحات اربعه و سوره ساقط است و مخیر است در جهر و اخفات هر چند اخفات اولیست و اگر شک
کند در دو رکعت نماز احتیاط بنا را بر اکثر بگذارد مگر اینکه اکثر فاسد باشد و معتبر است در نماز احتیاط
شرایطی که معتبر است در نماز واجب و واجبست در آن تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و افعال
و در صورت وقوع منافی قبل از نماز احتیاط یا تاخیر نماز احتیاط [illegible] از فوریه عرفیه خارج شود
احتیاط اینست که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز اصل نماز را اعاده کند و اگر جمع شود سجده
سهو و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط مقدم بدارد نماز احتیاط را بر اجزای فراموش شده و سجده سهو
و اجزای فراموش شده نماز احتیاط از همه [illegible] سهو و تشهد را فراموش
نماید مثلا اول نماز احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا بکند و بعد سجده سهو بکند [illegible] کلام بیجا

کتاب الصلوة

والله العالم مقصد هفتم در نماز جماعت است و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب
نماز جماعت است بر سبیل اجمال و اختصار بدانکه ثواب آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت مقابل
بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث است که صفوف جماعت مثل صفوف ملائکه است
و آنکه خداوند کریم حیا میکند از بنده که نماز را بجماعت کند و پس از آن حاجت بخواهد آنکه
حاجت او را روا نکند بلکه از بعضی احادیث ظاهر میشود که کسیکه اعراض کند از جماعت مسلمین بدون
علت و سبب مثل ناخوشی و بیماری و باران نماز او مقبول نیست و فرمود که جایز نیست غیبت مگر کسی
که نماز در خانه خود کند و رو بگرداند از جماعت و هر که رو بگرداند از جماعت مسلمانان واجبست
بر مسلمانان غیبت او و ساقط است میان ایشان عدالت او و واجبست هجران یعنی دوری کردن از
او و او را نزد امام مسلمانان برسانند پس اگر حاضر شد فبها و الا بسوزانند بر او خانه او را این
حدیث و مثل آن محمول بر مبالغه و زیادتی تاکید میباشد بجهت آنکه نماز جماعت واجب نیست یا آنکه
محمول است بر جماعت واجبه مثل جماعت در جمعه با حضور امام ع و نیز فرمود که هر که نماز پنجگانه را
در جماعت بگذارد در پس گمان همه خیر را ببرید و شیخ شهید علیه الرحمة از حضرت پیغمبر ص نقل کرده
که فرمود اگر ترا بپرسند از حال کسیکه بجماعت حاضر نمیشود بگو نمیشناسم او را و ایضا از آن بزرگوار
روایت شده که نیست سه نفر که در قریه باشند یا در بیابان که بر پا داشته نشود در میان ایشان نماز
مگر آنکه مسلط میشود بر ایشان شیطان پس سزاوار نیست باهل ایمان ترک نماز جماعت خصوص
در نماز صبح و عشا که در حدیث است که چیزی سنگین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت در صبح و
عشا بلکه در بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل است بیست و چهار رکعت میباشد که هر رکعت
محبوبتر است نزد خداوند عالم از عبادت چهل سال و اقتدا بشخص عالم ثواب یک رکعت از آن هزار
رکعت است بلکه در حدیث است که نماز جماعت افضل است از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد
کوفه برابر است با هزار نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد ماموین از ده بگذرد ثواب آنرا نمیداند
کسی غیر از خداوند چنانچه وارد است از ابو سعید خدری که او گفت که حضرت پیغمبر ص فرمود که آمد
نزد من جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین پس گفت ای محمد ص بدرستیکه پروردگار تو
سلام میرساند ترا و دو هدیه برای تو فرستاده که نفرستاده این دو هدیه را بسوی احدی پیش از تو
پیغمبران سابق گفتم کدام است آن دو هدیه گفت سه رکعت نماز وتر و نماز پنجگانه در جماعت گفتم
ای جبرئیل چه ثواب است امت مرا در جماعت گفت ای محمد چون دو کس باشند بنویسند حق تعالی برای هر
یک از ایشان بهر رکعتی ثواب صد و پنجاه نماز چون سه کس باشند بنویسند برای هر یک بهر رکعتی

ثواب ششصد نماز و چون چهار کس باشند نویسند برای هر یک هر رکعتی هزار و دویست نماز و چون
پنج کس باشند نویسند برای هر یک هر رکعتی دو هزار و چهارصد نماز و چون شش کس باشند می‌نویسند
برای هر یک از ایشان هر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و چون هفت کس باشند می‌نویسند برای
هر یک از ایشان هر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند می‌نویسند برای هر یک
از ایشان هر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند می‌نویسند برای هر یک از
ایشان هر رکعتی سی و شش هزار و چهارصد نماز و چون ده کس باشند می‌نویسند برای هر یک از ایشان
هر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده باشند پس اگر جمیع دریاهای آسمان
و زمین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند نمی‌توانند که ثواب یک
رکعت آن نماز را بنویسند و بجهت یک تکبیر که مؤمن ادراک کند با امام بهتر است از شصت هزار حج و
عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هفتاد هزار بار و در رکعتی که مؤمن با امام گذارد بهتر است
از صد هزار دینار که تصدق کنند بر مساکین و سجده که بجا آورد مؤمن با امام در جماعت بهتر است
از صد هزار بنده که آزاد کند و ایضاً از پیغمبر صلعم منقول است که نماز در پشت سر عالم مثل نماز در پشت
سر رسول خدا می‌باشد و از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که نماز در مسجد کوفه فرادی افضل است
از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوة جماعت
در منزل بلکه وارد است که نماز در مسجد پیغمبر بهتر است از صلوة جماعت در غیر مسجد ولیکن خواندن
نماز جماعت افضل است نظر با اهتمام شارع بجماعت و بملاحظه اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی بمیرد
در حال اینکه مفارقت کننده باشد از نماز جماعت بوی بهشت را نمی‌شنود هر چند عمل او از عمل جمیع
اهل زمین بیشتر باشد و مثل اینکه تارک جماعت ملعون است در نزد خدا و در نزد ملائکه و دعای او
مستجاب نمی‌شود و رحمت بر او نازل نمی‌شود و اگر بیمار شود عیادت او منع نمایند و اگر بمیرد بر جنازه
او حاضر نشوند بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث کمال است برای او و مثل شب قدر است
و ظاهر آنست که فرق نیست در استحباب جماعت میان مرد و زن بلکه رفتن بمسجد خصوصاً جوان
بجهت ادراک فضیلت نماز جماعت خوب نیست و در حدیث نهی از آن وارد شده و اقل عددی که جماعت
با آن حاصل می‌شود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند دیگری زن باشد یا طفل
ممیز با شک که ذکور باشد بلکه در زن نیست خصوصاً طفل ممیز که اثنی عشری باشد فصل دویم
در شرایط جماعت است و آن چند چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام خود نباشد اما مساوات
امام با ماموم جایز است و حاصل می‌شود مساوات و تقدم بملاحظه پاشنه پای امام با ماموم اگر

هر دو پاشنهٔ ماموم عقب‌تر از پاشنهٔ پای امام باشد و موقف امام مقدم است هر چند قامت ماموم بلند باشد
در نماز بلندتر از قامت امام یا پای امام باشد هر چند احوط آنست که هیچ عضوی از اعضای ماموم
بلکه هیچ جزوی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد حتی سر وی با سر انگشتانش بلکه بعضی با این تقدم
نیز نماز ماموم را باطل میدانند دویم آنکه محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن ماموم
نباشد بمقداری که بحسب متعارف نام بتوان زد و بهتر آنست که زیاده از یک وجب نباشد و کمتر از آن
و بقدر آن ضرر ندارد بلکه در زمین سراشیب زیاده از یک وجب هم ضرر ندارد و اما پستی موضع
موضع قدم امام پس ضرر ندارد پس جایز است که امام در مکان پست بایستد و ماموم در جای
بلند بشرطیکه بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از صورت اقتدا بیرون رود مثل ماموم در منار
مسجد که بسیار مرتفع باشد بایستد و امام در سرداب مسجد یا در میان مسجد بایستد سیم
آنکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا ماموین دیگر نماید هر چند در بعضی از احوال صلوة
باشد چه در پیش روی و چه در جانب راست و چپ پس اگر میان امام و ماموم حایلی باشد که مانع شود ماموم
از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا آنکه در میان ماموین حایلی باشد که بسبب آن هیچیک از اهل صف
عقب هیچیک از صف پیش را نه بیند و از جانب راست خود و چپ خود نیز نه بیند کسی را که آنکس امام
یا ماموم را می‌بیند اقتدا باطلست بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط
در حق مرد است و اما زن پس جایز است که اقتدا کند بمرد در پشت دیوار یا پرده بشرط امکان متابعت
از جهة علم باحوال امام و اما اگر اقتدا کند بزن پس حکم او مثل مرد است که مشاهده امام یا ماموم
شرط است ... علی الاحوط چهارم آنکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد و اقتدا
بهمه کند در یک نماز و یک زمان اقتدای ایشان باطل است و اگر دو نفر با هم نماز گذارند و بعد از فراغ هر یک
بدیگری گوید که من امام تو بودم نماز شان صحیح است و اگر هر یک گوید که من ماموم بودم نماز
هر دو باطلست و اگر ... شود که هر یک حمد و سوره را خوانده اند باز اعاده نماز نمایند علی الاحوط
و اگر بعد از نماز شک نمایند در اینکه هر یک بقصد مامومیت نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت
احوط اعاده است پنجم آنکه امام معین باشد باشاره یا باسم یا بصفه پس اگر یکی امامت
امامت کند نیت اقتدا بهمان امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است و اگر امام متعدد باشد
و اسمهای ایشان مختلف باشد و اسم را بداند تعیین باسم کفایت میکند و اگر ندانند اسمش را
یا آنکه اسمهای ایشان مختلف نباشد تعیین کند باشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کند
بوصف مثلا باین طریق که اقتدا میکنم بامامی که در پیش روی من یا پهلوی من امامت میکند ...

کتاب الصلوة

امام بالغ باشد مکر آنکه طفل امام اطفال نماید و این شرط در حق غیر امام معصوم است پس اکر امام معصوم
غیر بالغ باشد اقتدا باو نیز ضرر ندارد بلکه در اینصورت بهتر است از اقتدا کردن با امام غیر معصوم که بالغ باشد
هفتم آنکه امام عاقل باشد پس اکر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع کرده اند از اقتدا بسفیه و ابله
و اکر کاهی عاقل و کاهی دیوانه در حال عقل اقتدا کردن باو مکروه است هشتم آنکه امام حرام زاده
نباشد پس اکر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر و مادر یا یکی از اینها علی الاحوط اقتدا باو جایز نیست
و اما اکر معلوم نباشد که حرام زاده است ضرر ندارد هر چند پدرش معلوم نباشد و کسیکه مردم کویند ولد الزنا
و ثابت نشود که ولد الزنا بودن اقتدا باو صحیح است و اما جمعی بخوان ولد الزنا نیستند نهم آنکه امام
جماعت مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر یا بمخالفین از غیر طائفه اثنی عشری دهم
آنکه عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر و بغیر اثنی عشری ولی اکر امام غیر اثنی عشری
و غیر عارف بحق اهل بیت باشد سنت است برای اثنی عشری و عارف بحق اهل بیت که بجماعت
او حاضر شود و در صفهای ایشان بایستد و اذان و اقامه بکوید و بحسب ظاهر بصورت اقتدا در
صف ایشان باشد و لکن نماز را از برای خود بکند هر چند در رکوع و سجود و قیام و قعود با ایشان
متابعت مینماید و قرائت را آهسته بخواند اکرچه نماز جهریه باشد بنحویکه نفهمند و اکر زودتر
از قرائت امام فارغ شود تسبیح بکوید تا امام فارغ شود و برکوع برود و اکر امام زودتر فارغ
شود قطع قرائت سوره نماید بلکه قطع قرائت حمد نیز نماید هر چند بعضی تصریح کرده اند که تتمه حمد و سوره
در رکوع و سجود بخواند و احوط اعاده است بلکه احوط و اولی آنستکه پیشتر نماز خود را در خانه بکند
و بعد بجماعت ایشان حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا آنکه ثواب کامل فایض شود چنانچه
کسیکه نماز کند با ایشان در صف اول چنانستکه نماز کرده باشد در عقب رسول خدا در صف اول و
و ثابت میشود عدالت بشهرت میان مردم و بشهادت دو عادل بلکه یک عادل نیز با آنکه این شخص در سفر
و حضر بعد خلوص و آشکارا از خدا و ثواب خود خائف است و واجبات را بجای می آورد و محرمات را ترک میکند
و چیزهائیکه آدمیت و انسانیت اقتضا میکند از آنکه مرتکب نشود از آن نیز ترک میکند چنانچه ثابت میشود
عدالت باختبار که مصلی امام را سفرا و حضرا بر خود کرده باشد که این امام فی الواقع نه از روی تزویر
و ریا و سمعه خائف از خداوند جل شانه میباشد و بنحویکه واجبات را بجای می آورد و محرمات را ترک میکند
و منافی آدمیت و انسانیت را نیز بجا نمی آورد و مثل آنکه سر برهنه در راه نمی رود و بی باکی در ارتکاب خلاف
عادات ندارد بلکه جایز است که اکتفا کنیم در عدالت بنماز کردن جمعی از معتمدین در پشت سر شخصیکه
که مظنه حاصل شود بعدالت آن شخص بلکه حق اینستکه علاوه بر اشتهار و اختبار و شهادت عدلین

وعدل واحد وحکم حاکم شرع بر عدالت مطلق ظن بعدالت کافیست و لازم نیست علم بعدالت که
ابن فعال یا ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدالت حصول ملکه بلکه باین نحو که ترک معاصی و ادای
واجبات بر او سهل و آسان باشد مثل بنا و کاتب در بنا و کتابت و نحو آن بلکه حصول آن حالت و اولی
است هرچند عمر بسیار برسد که را سخن نرسیده باشد و ظاهر اینست که کافیست در حکم باسلام و ایمان
اظهار ایمان و اسلام بلکه وجود شخص در بلاد اسلام یا ایمان کافیست در حکم باسلام بلکه در حکم
با یمان و تفحص از آن لازم نیست بلکه تفحص از عدالت لازم است و اگر در سابق ایمان یا اسلام یا عدالت
ثابت شده بهمان اکتفا کند تا یقین بخلاف حاصل نماید و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق
بوده یا بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است و لازم نیست بر امام که بماموم اعلام کند که بی وضو بوده و هم
چنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که امام کافر یا فاسق یا بی وضو بوده ماموم قصد انفراد نماید
و منفرد میشوند و ظاهر آنست که اگر امام بی وضو شود در اثنای نماز دست بدماغ خود بگیرد
خود را شبیه بخون دماغ کند و بیرون رود و بعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در اثنای نماز معلوم
شود که امام بالغ یا عاقل یا مرد نبوده حکم آن حکم تبین کفر و فسق و بی وضو بودن است و این حکم خالی از قوة
نیست و لکن احوط اعاده است و از جمله آنکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکل باشد باید امام نیز مرد باشد
بلی اگر ماموم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند برای مرد و برای زن
و برای خنثی مشکل و زن امامت نمیکند مگر برای زن و خنثی مشکل نیز امامت نمیکند مگر برای زن
و از جمله آنکه امام باید ایستاده نماز کند هرگاه ماموم خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس جایز
نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده هرچند در نافله باشد که اقتدا در آن نافله جایز باشد
و از جمله آنکه امام قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست بداند پس اگر امام حمد یا سوره را اصلا نداند
یا آنکه بعض آن را نداند یا آنکه حروف را از مخرج نگوید بنحوی که هر حرفی از حروف بکلی حاصل شود یا آنکه در زبان
الثغ باشد که زبانش نمیگردد یا آنکه حرفی را از مخرج مکرر میگوید یا آنکه کلمات ... باشد و ماموم درست میداند
حمد و سوره را او درست بخواند و عیب در قرائتش نداشته باشد در این وقت اقتدا کردن ماموم خالی از
عیب مرقوم بامام مزبور جایز نیست هرچند آن کلمه را خود بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید و لکن
دلیل واضحی ندارد و اگر غیر حمد و سوره مثل ذکر رکوع و ذکر سجود یا قنوت یا تشهد را امام درست نخواند
یا درست نخواند و غلط بخواند و معذور باشد اقتدا کردن ضرر ندارد و اگر ماموم در عیب مذکور
مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد در این وقت اقتدا ضرر ندارد
و اگر امام قرائت صحیح داشته باشد لکن عاجز باشد از قرائت بخوبی بنحو کمال بعض ضرر ندارد در اقتدا باو و هر چند

ماموم قاری کامل باشد و هم چنین باید که نماز امام صحیح باشد باین معنی که امام ماموم باعتقاد این شد
پس اگر قطع حاصل شود برای ماموم که نماز امام باطلست اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه ماموم بداند
که امام بی وضو است جایز نیست اقتدا کردن هر چند بداند که امام نمیداند که بی وضو است و مثل اینکه می
داند که امام رکنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلا یا سهوا
مرتکب چیزی شود که معذور باشد در آن مثل جهر و اخفات و نجاست و سهو در غیر ارکان که ماموم
باعاده نماشد اقتدا پس صحیح است چنانکه اگر ماموم شک داشته باشد در صحت نماز امام از جهت شرایط نماز
یا اجزاء نماز با صحت قرائت حمل بصحت نماید و اقتدا کند هر چند ظن بفساد داشته باشد چهارم آنکه
ماموم نزدیک امام یا نزدیک ماموم دیگر باشد بنحوی که صدق جماعت و اجتماع حاصل شود مثل صدق
جماعت و اجتماع در اکل و شرب و بخواند که بگویند با امام نماز میکنند و بدعقب او نماز میخوانند که
اگر ماموم بسیار دور از امام و از ماموم دیگر نه باشد و اتصال عرفا نداشته باشد نه صحیح و نه بجا
داشتنی در جانب چپ اقتدا درست نیست بلی کهانه میکنند اتصال و قرب در یکی از جوانب سه گانه و
تشخیص دوری ماموم از ماموم دیگر یا از امام همین است که نگویند که از یکدیگر بسیار دورند پس دوری
زیاده مانع اقتدا است هر دوری و احوط ملاحظه آنست که زیاده از گام نباشد و جایز است که صفها
دور از امام قبل از صفهای نزدیک بامام تکبیرة الاحرام بگویند همینکه آماده شدند و مهیا باشند هر چند
احوط عدم اکتفا بمطلق تهیو و مهیا شدن بلکه اقتضا بنحو قریب که عازم شوند بر تکبیر بلکه اگر در میان
صفوف یکدیگر در میان یا دور در میان بلکه سه در میان تکبیر گفته باشند اکتفا بکنند و منتظر
تکبیر همه نشوند و اگر در اثنای نماز دوری حاصل شود میان ماموم و امام بجهت اینکه منفرد شدند
با آنکه فقط بودند و نماز ایشان تمام شد پس اگر این دوری در وقتی باشد که امام متحمل نمیشود از
ماموم چیزی را مثل رکعت آخر پس ضرر ندارد و اگر در رکعت اول باشد اقتدا باطل میشود و خود در
نزدیک امام یا ماموم دیگر بردن فایده ندارد بلی بعد از نزدیک شدن و حصول شرایط دیگر میتواند
که بعد از قرائت شدن تجدید نیت اقتدا نماید هر چند احوط ترک است پنجم آنکه ماموم بعد از
تکبیر امام تکبیر بگوید پس اگر پیش از امام تکبیر بگوید اقتدا جایز نیست و هم چنین اگر با هم از تکبیر فارغ
شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود باز اقتدا باطل است علی الاحوط ششم آنکه اقتدا در نماز
واجب باشد چه یومیه مثل ظهر و عصر چه ادا چه قضا و قضا چه از خود باشد یا از غیر و قضا از غیر چه
از استیجار باشد یا تبرع چه غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوة طواف که اقتدا در اینها
همه جایز است هر چند ترک اقتدا در خصوص صلوة طواف و قضا از غیر چه تبرع یا استیجار احوط

اگر قضای یقینی نباشد بلکه احتیاطی باشد راجح است از برای کسیکه اقتدا براو واجب نیست و همچنین
بهتر است که ترک کنند اقتدا را در نماز یکه نذر و مثل ان واجب شده و هم چنین نماز احتیاطیکه
واجب باشد بجهت تحصیل علم مثل نماز در چهار جهت در حال اشتباه قبله و همچنین نماز یکه واجب شود
بجهت شک مثل نماز احتیاط هر چند امام و ماموم هر دو شک کنند که اقتدا در اینها جایز است ولی
ترک اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است از برای کسیکه اقتدا براو واجب نباشد و اگر نماز امامت
مستحب باشد اقتدا کردن باطلست مگر در چند موضع مثل نماز طلب باران و نماز عید هنگامیکه
شرایط وجوب جمع نشده باشد و نماز یکه بنذر ادا کرده شود و بعد بخواهد بجماعة کرده شود
و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایتست و جمعی نیز فتوی داده اند و جواز اقتدا نیز خالی از
قوت نیست هر چند احوط ترک است هفتم انکه نماز ماموم با نماز امام در صورت و هیئت
مثل هم باشند هر چند زیاد کم در عدد داشته باشد پس جایز است اقتدا کردن نماز صبح ادا
بنماز ظهر قضا و عکس ان ولکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل نماز صبح را بنماز کسوف
و خسوف و زلزله و نماز جنازه و عیدین و هم چنین عکس ان نیز جایز نیست بجهت اختلاف هیئت
و صورت این نماز که با ان نماز که اقتدا میکند هر چند دلیل واضحی ندارد در منع از اقتدا بالمرة حتی
التشبیه برکوع اولی بالتشریک رکوع یا در رکوع پنجم و دهم مثلا بلی جایز نیست اقتدا کردن
نماز یومیه بنماز میت بجهت انکه نماز میت دعا است و شرط نیست در صحت اقتدا اشتراک نماز امام و ماموم
در صفت وجوب و ندب چنانچه جایز است کسی که هیچ نماز نکرده اقتدا بکسی بکند که دوباره نماز
میکند و هم چنین عکس ان چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا تساوی نماز امام و ماموم در عدد
رکعات مثل اقتدا نماز صبح بمغرب و عشا و قول باشتراط تساوی نماز امام و ماموم در مقدار ضعیف
چنانچه شرط نیست تساوی در جهر و اخفات و ادا و قضا و تساوی نماز امام و ماموم در اسم ان بنا بر
پس جایز است اقتدا ظهر بعصر و عکس بلی بعضی گفته اند که اقتدا ظهر بعصر ضرر ندارد و لکن عصر
بظهر نکنند مگر در صورتیکه اعتقاد کنند که ان ظهر عصر است و بعد از نماز براو معلوم شد که عصر
نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت ضرر ندارد و این قول ضعیفست هشتم نیت اقتدا
کردن پس اگر قصد جماعة نکنند احکام نماز جماعة از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و واجب بودن
متابعت در ان نماز جاری نیست بلکه ان نماز فرادی حساب میشود هر چند بصورت اقتدا باشد و هرگاه
امام نماز کند بقصد انفراد با اینکه علم دارد که اقتدا باو میکنند صلوة امام و ماموم صحیحست و جماعة نیز
حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتدا باو و مردم راضی نباشد و با این حال اگر اقتدا کنند ثواب

انشاء میرسند و لازم نیست بر امام قصد امامت بلکه بدون نیت قصد امامت شرط حصول ثواب جماعت نیز
نباشد بملاحظه فضل الهی یا بملاحظه اینکه امام سبب حصول جماعت و ثواب ماموم شد و همین قدر
کافیست برای استحقاق ثواب بلی بعضی لازم دانسته اند نیت امامت را در خصوص ثواب امام
و این احوط است هرچند اقوی عدم لزوم است مخفی در نمازیکه جماعت در او واجب باشد مثل نماز جمعه
بلکه قصد نماز جمعه همانست میکنند هرچند احوط قصد جماعت میباشد بهر نماز جمعه و دیگر
نمازیکه جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد جماعت است در نمازیکه اعاده کند امام
بجهت امامت در مرتبه ثانیه و همچنین در نمازیکه امام نذر امامت نماید هرچند با این حال هم اگر بی
نیت جماعت نماز کند سهوا بلکه عمدا این ضرر ندارد لکن احتیاط اعاده نماز است خصوص در صورتیکه
قصد امتثال امر نذر ندارد و قصد وفای نذر داشته باشد و با این وصف قصد نماز جماعت نکند از
راه معصیت و اگر مصلی یقین کرد که تکبیر گفت برای نماز و لکن شک کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر
این شک بعد از اشتغال او بتسبیح مستحب باشد اعتبار باین شک نکند و همچنین اعتنا باین شک
نکند اگر متلبس باشد بافعالیکه از برای ماموم مستحب است مثل گوش دادن ماموم بقرائت امام و امثال
اگر آثار اقتدا در او نباشد و بدانند که برای نماز جماعت ایستاده و لکن نمیدانند که بعد از قیام عدول
از قصد جماعت نموده یا نه در اینوقت احوط آنست که تجدید نیت اقتدا نماید و احوط از آن استیناف
قصد انفراد نماید و عدول نماید بنافله و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت دارد نافله را قطع نماید
و اگر خوف فوت ندارد تمام کند و دوباره اقتدا کند و همچنین اگر بدانند که برای نماز جماعت ایستاده یا برای
نماز با انفراد نموده و هم آنکه صورت اقتدا را باقی نگذارد مثل اینکه در غالب افعال پیش از امام افعال را
بجا بیاورد یا آنکه از امام پس بیفتد در غالب افعال نماز که متشرعه بعد از علم باین حالت نگویند که این
شخص اقتدا میکند بلکه بگویند که برای خود علیحده نماز میکند بلی تخلف یک رکن یا دو رکن یا یک
فعل یا دو فعل ضرر ندارد و خصوص اگر بجهت حاجتی یا از فرقه یا نسیان باشد چنانچه اگر ماموم مسبوق
تخلف از امام نماید بجهت اتمام قرائت حمد یا سوره یا بجهت قرائت تشهد یا آنکه ماموم بجهت کثرت زحمت
یا بجهت ازدحام مامومین نتواند که با امام سجده نماید و صبر کرده که امام سجده کند و بعد خود
سجده نموده که در مثل این موارد تخلف ضرر ندارد و بدانکه ماموم لازم نیست متابعت در اقوال
امام مگر در تکبیرة الاحرام چنانچه گذشت و اما سلام پس اقوی عدم لزوم متابعت است پس جایز است
برای ماموم بدون عذر و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید و احوط عدم
تقدم ماموم است بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مگر با قصد انفراد بضرورت یا با احدهما و بدانکه

کتاب الصلوة

۱۰۱ مراد از متابعت اینستکه پیش از امام نکوید پس لازم نیست بر ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود
نکند چنانچه هرگاه ماموم جز براکه امام خواند بلند یا دو کم نماید ضرر ندارد و اما در افعال مقتدی
افعال مثل رکوع و سجود در برخواستن و رفتن برکوع و سجود و نحو اینها باید که مقدم بر امام
نشود و اگر مقارن با امام بجا آورد اقوی اینستکه ضرر ندارد و اگر مقدم بر امام شود در دخول افعال
یا خروج از آن یا در دخول مقدمات افعال یا خروج از آن پس اگر عمدا باشد اقوی اینستکه نمازش صحیح است
و بهمان حالت بماند تا امام باو ملحق شود هرچند احوط اعاده نماز بلکه قضاء آن هم باشد و بعضی
گفته اند که صحت نماز در فرض مرقوم در صورتی است که امام مثلا فارغ از قرائت حمد و سوره شود
و ماموم قبل از رکوع امام برکوع برود و اما در رکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت در اینوقت نماز ماموم
باطل است مثل اینکه ماموم قبل از ذکر واجب خود در رکوع یا سجود یا قبل از طمانینه ما بین سجدتین
سر از رکوع بردارد یا سر از سجود بردارد یا داخل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در اینوقت نماز
ماموم باطل است نه از جهت تقدم بلکه از جهت ترک واجب دیگر و این سخن حق است اگر نگوئیم که از ماموم
قرائت حمد و سوره ساقط است بالمره یا آنکه سقوط از ماموم مشروط است بتمام کردن امام قرائت حمد و سوره
را و اگر چنانچه با فرض اینکه عمدا مقدم بر امام شد بهمان حالت نماند تا امام ملحق باو شود بلکه خود
دوباره عود برکوع یا سجود نموده در اینوقت نمازش باطل است چه سهوا عود نماید یا عمدا و اگر
عود عمدی یا سهوی بعد مقدمات افعال باشد پس ظاهر اینستکه نمازش صحیح است هرچند احوط
اعاده بلکه قضاء است و اگر ماموم در افعال یا مقدمات آن سهوا مقدم بر امام شود ضرر ندارد
بنماز و لکن لازم است که دوباره با امام شریک شود در آن فعل و یا امام یا بعد از امام آن فعل را
بجا آورد بجهت تحصیل متابعت بلکه احوط اینستکه ذکر واجب در رکوع و سجود در این دوباره بخواند
هرچند عدم لزوم قوی است و زیادتی رکن یا غیر رکن در حال اقتدا بجهت مراعات متابعت امام ضرر ندارد و لکن
بعضی در این مقام گفته اند که دوباره رفتن مشروط است که با امام در رکوع یا سجود ملحق شود و اما اگر
بداند که دوباره با امام نمیرسد و ملحق نمیشود بلکه امام بتعجیل ملحق با ماموم میشود در این وقت لازم
نیست و این محل تامل است بلکه لازم است دوباره برکوع یا سجود رود چه بداند که میرسد و چه بداند که نمیرسد
و چه شک داشته باشد و اگر ترک عود نموده در جائیکه واجب است عود پس اقوی صحت نماز است حتی اگر ترک
عود از جهت عمد یا از جهت جهل باشد ظن بحصول متابعت کافی است شبهه نیست در آنکه بجهت ریا اقتدا نماید
پس اگر اقتدا نماید از جهت ریا بلکه اگر در صف اول یا عقب امام را اختیار نماید بجهت ریا اقتدا باطل است
بلکه نمازش نیز باطل است هرچند شرط ندانیم در اصل اقتدا قربت را لکن قصد ریا ضرر دارد چنانچه بتحصیل

كتاب الصلوة

ثواب جماعت یا مسجد مخصوص هر چند لازم نیست نیت فضیلت و قربت الکن اگر بجهت مسجد یا امر دیگر قصد ریا نماید
این حالت نمازش باطلست علی الاحوط بلکه اگر امام در جماعت واجبه یا غیر واجبه قصد ریا نماید نماز
امام باطل میشود علی الاحوط و شرط نیست در صحت اقتدا و وقت تکبیر گفتن ماموم در وقتیکه امام در رکوع
باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال لحوق نیز جایز است تکبیر گفتن چنانچه شرط
نیست که قصد امام نماز او را اقتدا داشته باشد پس اگر قصد یک رکعت یا کمتر یا بیشتر داشته باشد جایز است
اقتدا نمودن بلکه جایز است کسی در یک نماز از امام که چهار رکعتی باشد مثلا چهار نماز را اقتدا نماید
چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا برکوع رسیدن بلکه اگر اقتدا در حال قیام امام نموده و برکوع نرسیده
اقتدا حاصل شده بلکه درک رکعت نیز نموده بلی آخر درک رکعت با خر رکوع و اول ادراک رکعت با و تکبیرة
الاحرام است و باید درک قیام است چنانچه اشاره میشود **فصل سیم** در بیان چند امر است اول آنکه
مستحب است که امام جماعت در تنهائی مثل خود و خداوند متعال گناهی نداشته باشد حتی صغیره
و اگر هم داشته باشد پیش از دخول در صلوة توبه کند و خود را از گناه پاک و پاکیزه نماید چنانچه مستحب
است که امام جماعت سالم باشد از کوری و جذام و برص و با تیمم نباشد بالنسبه بماموم با وضو بلکه بهتر
آنستکه امام بالنسبه بماموم بالاتر باشد حتی فقها آنکه اعلم باشد بالمرضا المرجحات هر چند جایز است بلکه
بهتر است با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه در حدیث است کسیکه امامت قومی بکند و در آن قوم کسی
باشد که اعلم از آن امام باشد همیشه بشأن نقوم کار ایشان به پستی و زشتی میباشد تا روز قیامت چنانچه
مستحب است که ماموم کراهت نداشته باشند از امامت امام پس اگر ماموم خوش نداشته باشند
امامت کسی را بهتر است آنکس امامت نکند و مجلسی در حدیقة المتقین فرموده است که مکروه است امامت کسیکه
ماموم از او کراهت داشته باشند بشرط آنکه کراهت ایشان نه بواسطه زیادتی صلاح او باشد دوم
آنکه اول ادراک الجماعة با درک اول تکبیر امام میباشد و آخر آن خروج امام از حد رکوع شروع میباشد پس
اگر کسی اقتدا نماید بعد از آنکه امام برکوع رفته باشد چه فارغ نشده باشد از قرائت حمد و سوره یا آنکه
فارغ شده و لکن هنوز برکوع نرفته باشد ادراک جماعت نموده هر چند برکوع امام نرسیده باشد و
همچنین اگر در حال قیام درک ننموده و لکن در رکوع امام را درک نموده چه قبل از ذکر چه بعد از ذکر چه
در اثنای آن مادامیکه از حد رکوع بدر نرفته باشد و احوط آنستکه ماموم درک تکبیر امام برای رکوع
نماید چنانچه احوط آنستکه اگر کسی درک تکبیر رکوع ننموده طوری نماید که مشغول بذکر شود قبل از
آنکه امام رفع راس نماید چنانچه احوط آنستکه ماموم بعد از آنکه تکبیر رکوع را درک ننمود بعد از اگر امام را
در رکوع درک نماید و قبل از فراغ امام از ذکر خود را با امام برساند و بعضی شرط کرده اند در ادراک العبا

بند انشانی در نوع عاشر در بعد ادراک رکوع اصلا ننموده ادراک جماعت حاصل نشده اگرچه ادراک
تکبیرة الاحرام و قیام نموده باشد و این احوط است و اگر شک کند که درک رکوع امام نموده یا نه پس بعد از
ذکر رکوع یا آنکه بعد از شروع بذکر این شک را نموده اعتنا نکند و اگر قبل از شروع بذکر شک
نماید اقوی آنست که اقتدا باطل است هر چند اگر تا آخر رکوع کرد نماز ماموم متخیر باشد و فتاوی بعض
رفع سر از امام معلوم نباشد و قول بصحت اقتدا اقوی است سیما آنکه ماموم وقتی حاضر شد که امام در
سجده اول یا دوم باشد یا در تشهد اول یا تشهد آخر باشد مستحب است که ماموم تکبیر بگوید بقصد تکبیر
احرام علی الاقوی نه تکبیر بجهت هوی بسجود و با امام ملحق شود بجهت تحصیل فضیلت جماعت و
ثواب آن و لکن در متابعت سجده خصوص سجده نیز اعاده تکبیر نماید و نماز خود را باطل بداند
بواسطه بجا آوردن یک سجده یا دو سجده و اگر همین تکبیر نماز را اتمام کند و بعد از آن اعاده نماید
یا آنکه بنا بر مبطلات نماز این نماز را باطل کند و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید بقصد اقتدا اگر از
نماز امام چیزی باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی نمانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت
تشهد یا جلوس اعاده تکبیر نمی نماید و همان تکبیر نماز را اتمام مینماید هر چند عدم حاجت باعاده تکبیر
در متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوت نیست مثل عدم اعاده تکبیر در متابعت تشهد و زیادتی
مثل زیادتی واجب غیر رکن بدو فرض که بامر شارع باشد مبطل نیست مثل زیادتی بجهت تحصیل
بعینه چهارم آنکه اگر بقصد اقتدا با امام تکبیر گفت و برکوع امام نرسید که امام از حد رکوع خارج
شده بود پس اگر ماموم برکوع رفت اقتدا باطل است و نماز هم باطل است و اگر برکوع نرفته امام سر از رکوع
برداشت مخیر است ماموم ما بین چند چیز اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دوم یا دوم تنها
یا اگر سجده دوم تنها باقی باشد و تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که برکت است بلی احوط
اشتغال بطول ذکر یا تشهد است بقصد توظف یا سکوت است و بعد از آن راست شود و تکبیر
احرام دیگر بگوید بقصد جماعت اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی اگر چیزی نمانده
که انشاء ثواب جماعت در این کیفیت با و داده میشود و گذشت که بهتر آنست که نماز خود را در این فرض باطل کند
یا بستد یا قبله و غیر آن و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید و اگر چنانچه تکبیر گفت و برکوع نرسیده و سجده
اول و دوم نیز ملحق نشده بلکه بتشهد تنها ملحق شده در این وقت تکبیر دیگر ندارد بلکه همان تکبیر نماز
را اتمام میکند چنانچه گذشت دوم آنکه آن نماز را بفرادی تمام کند و عدول نکند یا آنکه عدول کند
از فریضه بنافله سیم آنکه منتظر شود که با امام ملحق بشود در رکعت بعد بشرط آنکه طول زیاد
نکشد و اگر رکعت آخر باشد میتواند که ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود تا وقتی

نماید و احوط ترک جمیع اینها میباشد هفتم آنکه هر جائیکه محل جلوس و تشهد امام باشد و محل تشهد ماموم نباشد
لکن بمحض متابعت امام و درک فضیلت جماعت بنشیند باینکه تشهد میخواند تجافی نماید و مراد از تجافی
آنستکه خود را از زمین دور نماید و دو دست بنشیند و بچسبد بزمین مثل اینکه بسر پا مثلا
بنشیند و دو دست یا دو کف دست را بر زمین گذارد و جمعی گفته‌اند که این تجافی در حال تشهد
واجب است و اکثر ذکر کرده‌اند که مستحب است و اول احوط است هرچند ثانی خالی از قوت نیست
هشتم اگر ماموم امام را در رکوع به بیند و بترسد که اگر صبر کند تا اینکه داخل صف شود امام سر از
رکوع بردارد جایز است که در همانمکان خود تکبیر بگوید و در رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
یا بعد از سجده اول یا بعد از هر دو سجده یا بعد از راست شدن از سجده دوم راه برود بگامها
بکشد تا اینکه ملحق بصف شود و ترک کند در حال راه رفتن قبل از لحوق بامام قرائت حمد و سوره
و یا ذکر رکوع را بلکه اگر بنا گذاشته که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف نشود مگر بعد از سجود
و راست شدن از آن و بعد از راست شدن ببیند که امام داخل در رکوع ثانی نشد و ماموم بعد از
دخول امام در رکوع ثانی نمیترسد که اگر راه برود و بعد از دخول بصف با امام رکوع کند بامام
که با امام نرسد رکوع کند در همانمکان و بعد از آن در حال رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا
بعد از راست شدن از سجده ملحق شود و لکن این حکم مشروط است باینکه ماموم از امام زیاد دور نباشد
که جایز نباشد باین دوری اقتدا نمودن و اینکه مستلزم انحراف از قبله نباشد هرچند لحوق بصف
و عدم انحراف از قبله بقهقری رفتن باشد که اگر لحوق بصف بدون انحراف از قبله ممکن نباشد
جایز نیست تکبیر گفتن و اقتدا نمودن و اینکه حایل یا بلندی و پستی که مانع اقتدا باشد نباشد
هرچند عدم اشتراط این شرط اول اقوی است نهم آنکه جایز است برای ماموم در حال نماز قصد
انفراد پس اگر بعد از رکوع امام در رکعت اول قصد انفراد نموده قرائت حمد و سوره از ماموم
ساقط است و اگر قبل از رکوع امام و بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره قصد انفراد نموده هرچند
امام در قنوت باشد باز قرائت حمد و سوره از او ساقط است و اگر در اثنای قرائت امام ماموم قصد
انفراد نموده بقدریکه امام خوانده است قرائت بقدر آن از ماموم ساقط است یعنی آنکه اگر امام
بسم الله حمد را تماما گفته جایز است که ماموم اکتفا کند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را
بخواند هرچند احوط آنستکه هر وقتیکه ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطا
حمد و سوره را تماما بخواند و بعد از آن نماز را تمام نماید منفردا و اکتفا نکند بحمد و سوره که
بعض آن را امام خوانده و بعض دیگر را خودش خوانده بلکه بهتر آنستکه اگر امام شروع بقرائت قل هو الله

کتاب الصلوة

بقل یا ایها الکافرون نموده یا شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد
همان سوره را بخواند و عدول بسوره دیگر نکند بلکه احوط آنست که ماموم قبل از رکوع قصد
انفراد نکند و احوط از این آنست که قصد انفراد نکند مطلقا مگر در حال ضرورت و هر گاه انفراد کند واجب
بر ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی که اقتدا بامام عادل نموده قرائت حمد و سوره هر چند نماز
ماموم جهری باشد و مستحب هم نیست بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم
لا اله الا الله و سبحان الله و صلوات و سایر اذکار و در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قرائت امام را اگر چه
همهمه را بشنود هر چند نه بی گوش باشد و مراد از همهمه آنست که مجرد صوت را بشنود و تمیز قرائت ند
هد بازهم وجوب قرائت ساقط است و استحباب هم ندارد بلکه کراهت دارد هر چند نماز ماموم اخفاتی باشد
بلکه قول بحرمت قرائت خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن ماموم و گوش دادن او بقرائت امام
نیز خالی از قوت نیست پس احوط آنست که در این حال مشغول دعا و استعاذه از شیطان یا ذکر نشود
مگر ذکر قلبی که منافات با خاموش شدن نداشته باشد و اگر نشنود حتی همهمه را هر چند بجهت بعد
یا بجهت کری یا مانع دیگری باشد در این صورت نیز وجوب قرائت ساقط است ولکن استحباب قرائت خالی از
قوه نیست و بهتر آنست که اگر بخواند بقصد جزئیت نخواند و اگر در بعضی از حالات قرائت همهمه را
بشنود و در بعضی از حالات نشنود ترک کند قرائت را در حالتیکه میشنود و جایز است برای ماموم
در وقتیکه همهمه را نیز نشنود اینکه مشغول بذکر و تسبیح و حمد و صلوات شود و اما در رکعت سیم
و چهارم پس ماموم مخیر است ما بین حمد و سوره هر چند امام اختیار تسبیح یا قرائت نماید و اگر نماز
ماموم اخفاتی باشد و نماز امام جهری و همچنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام اخفاتی ماموم
تابع امام میباشد در جهر و اخفات نماز و جاهل باین مسئله نیز معذور است علی الاقوی هر چند
احوط اعاده نماز است اگر تابع امام نشد و جهر خواند عمدا اگر چه وجوب اخفات ثابت است بالنسبه
بقرائت حمد و سوره تنها ولی اما سایر اذکار پس وجوب اخفات در او نیست بلکه مستحب است اخفات
در جمیع اقوال حتی در تکبیرة الاحرام مگر در ماموم مسبوق که در رکوع با امام میخواهد ملحق شود و امام
برای او رکوع را طول دهد مستحب است که تکبیرة الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم
برکوع رسیده و زیاده از حاجت منتظر نشود و همچنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند یا آنکه
خطا در افعال نماید ماموم میتواند که باذکار نماز و یا بقرائت قرآن یا بخواندن امام خود را تنبیه نماید
باواز بلند چنانچه بجهت تنبیه صفوف جماعت و احوال امام نیز جایز است صدا را بلند نمودن بقدر
رفع احتیاج هر چند حاجت رفع نشود مگر به بلند نمودن صدا زیاده بر حد متعارف که بلند نمو

صدا را زیاده بر قدر متعارف بجهة حاجت ضرر ندارد و در قنوت هم بعضی از علما نیز فتوی داده‌اند
که جایز است برای ماموم صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرر ندارد اگر صدا
بلند نماید در قنوت ولکن کلام در اینست که جهر در قنوت برای ماموم راجح است یا نه اقوی عدم رجحان
جهر است برای ماموم باز هم اینکه اگر امام خطا نماید باید که ماموم امام را تنبیه نماید و بعضی
تنبیه مر قوم او را واجب دانسته‌اند و قول بوجوب ضعیف است ولکن احوط است و اگر چنانچه تنبیه نکرد
عمدا یا سهوا پس اگر خطاء امام در غیر رکن بوده و محلش منقضی شد اقتدا باقی باشد و اگر
چنانچه محل تنبیه از برای امام فوت شده و لکن از برای ماموم محل تدارک آن غلط باقی باشد مثل
اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خوانده و ماموم تا رفت تنبیه کند امام رفت
برکوع در این وقت ماموم خود صحیحا قرائة نماید و بعد از آن با امام ملحق شود هر چند اکتفا بقرائة
امام خالی از قوه نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیرة الاحرام ترک قرائة حمد و سوره نمود سهوا
و رفت برکوع جایز است برای ماموم که او نیز ترک قرائة حمد و سوره نماید و متابعه کند امام را
در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد یا قرائة حمد و سوره تماما نماید و بعد از
آن ملحق شود بلکه جایز است آن برای شخص که ابتدا اقتدا کند در رکوع با این امام با علم ماموم
که امام سهوا ترک قرائة حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطاء امام در رکن باشد
اینوقت بر ماموم لازم است بجا آوردن آن رکن را صحیحا و اقتداء با امام بعد از آن صحیح نیست بجهة
اینکه نماز امام باطل است و صحیح نیست بعد از آن هم اینکه مستحب است که امام طول بدهد رکوع خود را
بدو مقابل آنچه معتاد در طول رکوع بوده بجهة انتظار کسانیکه تکبیر گفته‌اند و داخل در نماز
شده‌اند هرگاه امام بترسد که اگر طول ندهد رکوع را این ماموم‌ها برکعت نرسند بلکه این
استحباب ثابت است از برای ماموم که اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است
بمقداری که اطمینان حاصل شود که ماموم با امام رسیده سیم هم اینکه مستحب است که امام دعاهای
مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع بخواند چنانچه مستحب است که امام برای نافله انتظار نکند و بجای
دیگر رود و نافله کند چنانچه مستحب است که صلوة امام در طول مناسب حال اضعف ماموین باشد
چنانچه امام نباید که نمازیکه معراج حساب میشود بر سر عیش بکوشد بجد بلکه نماز را از وقار به
بیندازد و لیسیار نیز طول ندهد که باعث تنفر و اشکال ماموین شود چهارم اینکه مکروه
است راه دادن اطفال و مجانین و عبید بلکه غیر اهل فضل را در صف اول یا نیز هم اینکه اگر
ماموم داخل در نماز شده و لکن نمیداند که در دو رکعت اول است تا قرائة از او ساقط باشد

ونمیخواند با آنکه در دو رکعت اخر است که ماموم باید قرائت نماید در این وقت لازم است استغفار و اگر
ممکن نشد لازم است بر ماموم که بخواند بقصد آنکه جزو نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن اگر [illegible]
واقع بخواند با این معنی که اگر در دو رکعت اول است این قرائت قرآن باشد و اگر در دو رکعت اخر است
این جزو صلوة باشد شاید بهتر باشد و اگر چنانچه خواند و معلوم شد که دو رکعت اول است ضرری
ندارد چنانچه اگر در اثنای قرائت معلوم شود که دو رکعت اول است قطع مینماید [illegible] و هر جائیکه
ماموم بوده که بخواند حمد و سوره را و نخواند سهوا تا آنکه امام رفت برکوع پس ضرر ندارد
و ملحق شود با امام در رکوع و اگر عمدا نخواند تا آنکه امام رفت برکوع و معلوم شد که دو رکعت
اخر است معصیت نموده و بخواند و بعد از آن ملحق شود با امام در هر جائیکه ممکن باشد لحوق
با آنکه قصد فرادی نماید هر چند جواز لحوق با امام در رکوع با ترک قرائت حمد و سوره عمدا نیز
خالی از قوة نیست بلی احوط اعاده نماز است در این فرض و اگر عمدا نخواند و معلوم شد که دو
رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده و لکن اینها ضرر بنمازش ندارد هر چند احوط اعاده است
شانزدهم آنکه مستحبست از برای شخصیکه بفرادی نماز کرده اعاده نماز نماید بجماعت و بنیت
استحباب نه وجوب اگر جماعت میسر شود چه آنکه بامامت اعاده کند یا بماموميت و اختصاص ندارد این
استحباب بمرد بلکه در زن و صبی ممیز هم جاریست بلکه از برای ماموم و از برای امام اعاده نمازیکه بجماعت
کرده اند نیز مستحبست فی الجمله بلکه بنابر رای طایفه بلکه خصوص اگر جماعت ثانیه مشتمل بر مزیت و فضیلت
زائده باشد و زیاده بر یکدفعه اعاده نمودن خالی از اشکال نیست و احوط ترک است هر چند
جواز زیاده تا هر چه خواهد خالی از قوة نیست و اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا را
بفرادی نموده و دو جماعت را درک نموده که یکی نماز اول را مشغول است و دیگری نماز دوم را [illegible]
ترتیب را در اعاده نیز نماید هر چند اشتراط ترتیب خالی از تامل نیست چنانچه شرط نیست اعاده هر دو
بلکه اعاده یکی کافیست بلکه جایز است اعاده نماز ثانی نماید نه اول چنانچه جایز است اشتغال ذمه
بنماز دیگر بی اعاده نماز اولی بلکه دور نیست تعمیم استحباب اعاده مرقومه بغیر نماز یومیه مثل نماز
زلزله و باید دانست که جماعت در نماز منفرد ادائی بنماز قضائی بلکه نماز جماعت در همان نماز در خارج
وقت با آنکه ظاهر اخبار اعاده است نه قضا چنانچه هر گاه دو نفر عمدا ترک جماعت کرده باشند و فرادی
نموده اند و بعد از آن پشیمان شده اند جایز است که بجماعت اعاده نمایند هر چند با ایشان فرضیه
گذاری نباشد خلاصه در هر حال جماعت مطلوب و مستحب است هفدهم آنکه از اخبار مستفاد
میشود که دو صنف بلکه سه صنف اقتدا نکنند از ابتدا و زنها [illegible] نجس مجبوس و صحیحه

هر چند با قصد سفر باشد یا اینکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزدیک بوطن رسیده و لکن
عمدا در بقعه توقف و قرار در نزدیک بوطن مدة زیادی مکث مینماید بجا آورد بلکه از اسم مسافر بودن
خارج نشود بلکه از بعضی از مشایخ ما ظاهر میشود که اگر شخصی در بلدی یا مکانی بتنهائی
یا عیال سالهای بسیار بماند اگر چه پنجاه سال باشد مثلا و آن بلد را ماوی و مقر خود قرار ندهد
نه بقصد توطن و ملکی نیز در آنجا نداشته باشد هر گاه از آن بلد سفر نماید و از سفر بر
گردد با همان مکان یا آن بلد محتاج نیست در تمام نماز بقصد اقامه یا ماندن سی روز متردد را
بجهة اینکه قاطع بودن اینها برای مسافر و بر این شخص مزبور مسافر فقها صادق نیست پس نماز
باید تمام نماید نه قصر هر چند قواطع سفر برای این شخص در فرض مزبور حاصل نشود بلکه میشود
گفت که ماندن این مقدار در آن بلد باعث آن میشود که آن بلد و آن مکان بمنزله وطن او شود
عرفا بلکه اگر شخصی در بلدی یا مکانی قصد ماندن نماید مدة بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارة
یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید در اول ورود بان بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز
یا این مقدار بلکه از اسم مسافر فقها خارج شود هر چند قواطع دیگر فرض نشود بجهة انکه قصد ماندن
بسیار بمنزله توطن میباشد یا جهة اینکه این شخص در فرض مرقوم بقصد مرقوم از اسم مسافر
خارج میشود هر چند بعضی از علماء ما فتوی بقصر نماز در این فرض داده اند مگر اینکه قصد اقامه
کند یا سی روز متردد در آن بلد بماند که در اینوقت تمام مینماید نه قصر و اینقول اقوی نیست هر چند
در این فرض و سایر فروض احوط جمع است و مثل بالا رفتن بمناره و درخت و پائین رفتن بچاه
و فرو رفتن بدریا و نحو آن از سفر شرعی حساب نمیشود حتی مثل بالا رفتن بر کوه چه از جوانب آن
برود و چه از فوق آن اگر کوه در خود بلد باشد و لکن اگر دور از بلد باشد بسا میشود که اسم
سفر بر بالا رفتن بآن حاصل میشود چنانچه اگر پائین رفتن بچاه و فرو رفتن بدریا و بالا رفتن
بمناره و کوه طریق مقصد واقع شود صدق سفر بر آن میکنند و فرق نیست بحسب ظاهر در
صدق سفر و عدم صدق آن میان علو و نزول بحیث مثل کوه و علو و نزول مثل مناره و طی مسافت در
بلاد کبیره و دور قلعه نیز باعث صدق سفر نمیشود هر چند تجاوز از حد ترخص نماید چنانچه
بسا میشود که باعث صدق سفر میشود و از بعضی اعاظم ظاهر میشود که هر گاه قطع مسافة
بطور دائره یا دو دائره یا بیشتر در خطی که عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد نماید بقصد
سفر نمیکنند و از بعضی از اجله مشایخ ما خلاف آن ظاهر میشود و ظاهر اینستکه مسافة دوری
که بنحو دائره فرض شود بر چند قسم است اول آنستکه هشت فرسخ فرض شود و لکن در دور بلد

باشد ظاهر اینست که در این قسم قصد و سفر نمیکنند غالبا مثل سیر در خود بلد در قسم دوم اینست که قصد
سیر بکنند مثل اینکه راه بلد منحصر باشد بعبور و دراز باکوهی که محیط ببلد باشد و این نیز چند قسم
اول اینست که مقصد شخص در اخر دائره فرض شود که بجهة فرار از دشمن مثلا عود بمکان اول غالبا
در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت برفتن تنها نه باعتبار التلفیق و دوم اینست که مقصد
در اخر دائره نباشد بلکه در سر چهار فرسخ باشد در این فرض نیز لازم است قصر چه بعد از وصول
بمقصد از باقی مسافت برگردد یا از همان راهی که امده برگردد مگر اینکه در صورة ثانیه مسافت تلفیق
حاصل میشود و در صورة اولی بغیر تلفیق هرچند احتمال التلفیق خالی از قوة نیست باعتبار قصد عود
نیز حقیقة سیم اینست که مقصد در کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرگاه قصد عود از همان راهیکه
امده است دارد تمام مینماید و هرگاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر اینست که قصر
باشد باعتبار قطع مسافت ذهابیة بالتلفیق باعتبار قصد قطع مسافت فرسخ زائده علاوه بر مقصد
که مجموع از چهار فرسخ میشود در عود حقیقة هرچند احتمال اتمام نیز میرود لیکن احوط جمع است چهارم
اینست که مقصد در زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود از همان راهیکه امده دارد بی
اشکال حکم او قصر است و اگر قصد عود از باقی مسافت دائره دارد حکم او مثل حکم فرض ثانی از قسم سیم
واما فرض تردد در خطیکه عرض الخط محاذی مکان از بلد باشد پس اگر مراد از تردد تکرار امد و شد
باشد که مسافت بتکرر حاصل شود با الخط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس اقوی وجوب قصر نخواهد شد
هرچند بخصوص موقوم نباشد و اگر مراد از تردد مجرد قطع و سیر باشد و خط مفروض نیز کمتر از چهار
فرسخ نباشد اگر اتخاذ در قرب بلد فرض شود پس عدم قصد و سفر مسلم لکن از جهة قربت از
جهة خط مفروض و اگر در بعد فرض شود عدم صدق سفر ممنوع است و همچنین ظاهر میشود از
استاد اعلی الله مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول بان بلد سفر کند از ان بلد
ببلد دیگر قصر میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هرچند بخط واحد مسافت حاصل نشود و این
قول قوی است اگر از اول قصد سیر تمام ان بلد را داشته باشد و ثابت میشود مسافت باخبار و بخبر
دو عادل و بحکم حاکم و شیاع و باخبار صاحب ید بر مسافت مثل مالک مزرعه یا متسلط یا مستعمر و بخبر
عدل واحد ثابت نمیشود و همچنین شهادت غیر عادل و مردود نه هرچند مظنه حاصل شود
هرچند احوط جمع است و اگر دو شاهد عادل مثلا با دو شاهد عادل دیگر تعارض کنند در اصل
مسافت بودن و نبودن یا بمسافت رسیدن یا نرسیدن اقوی تمام و احوط جمع است و شک در مسافت
شرعیه تمام مینماید و تفحص هم بر او لازم نیست هرچند تفحص احوط است با امکان و احوط از ان جمع است

اگر شك از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر باشد و اگر شك از جهت جهل بحکم شرعی از مسافر
باشد در اینوقت فحص و علم بحال لازم است باجتهاد یا تقلید مگر آنکه عمل باحتیاط نماید و
اگر شاك در مسافت شرعیه قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده لازم است که اعاده نماید
در وقت و قضا نماید در خارج وقت بتمام و همچنین اگر بشك خود باقی بماند و اگر معلوم شود که
مسافت بوده اعاده نماید بقصر مگر بعد از وقت که ملتفت بقصر و اتمام بهیچ وجه نبوده و اگر
شاك در مسافت شرعیه تمام نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده یا بشك خود باقی
مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط اعاده بلکه قضا میباشد بقصر
هر چند قول بسقوط اعاده و قضا خالی از قوه نیست و اگر شاك در مسافت شروع بنماز نموده
و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلا نموده و التفات بقصر
و اتمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید نه قصر و همچنین اگر ملتفت بقصر و اتمام بوده
ولکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده احوط آنست که عدول کند از قصر بتمام و اتمام این
نماز نماید و اعاده نیز نماید تماما هر چند بطلان نماز و لزوم استیناف آن تماما و عدم لزوم
اتمام آن قوی میباشد خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده بلکه بعمد او عالما
بوده که مبدا آنست که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز معلوم شود که مسافت بوده
پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و اتمام نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید
قصر اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده باشد و اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد
احوط اتمام نماز است تماما و اعاده آنست قصرا و اگر قصد تمام نموده عدول کند بقصر اگر محل
عدول باقی باشد و اگر محل عدول باقی نباشد احوط اتمام و اعاده آنست قصرا و اگر قصد قصر
نموده نماز را قصرا اتمام نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت بوده هر چند احوط
اعاده آنست در این فرض بلکه لزوم اعاده قوی است اگر نیت قصر را بعمد او عالما بوده که مبدا آنست که
تکلیف او در این فرض تمام و نیت تماما است بر فرض تعرض بقصر و تمام نه نیت قصر و در آخر صلوة مسافر و قضا
نیز میاید فروع بسیار از نیت قصر و تمام و عدول قصر و تمام و ابتدای مسافت از آخر قلعه و آخر خانها
و آخر خیمها از بلاد و دهات و جاها و آخر خانه و آخر کاروانسرا اینکه بالا و بنای دیگر نباشد
و آخر محله از بلاد بزرگ است اگر محله بزرگتر از شهرهای متعارف نباشد و اگر باشد از آخر محله
این محله بزرگ است و اگر آن محله بزرگ مشتمل بر محلات نباشد تقدیر مسافت و ابتداء آن از محله
این محله بزرگ یا از بلد متعارف تقدیر بعد این محله باید نمود و لکن [illegible]

یا جائی باشد که بلد و جماعتی نباشد ابتداء مسافت از مکانی است که انشاء سفر از آن مکان مینماید
دویم آنکه قاصد مسافت باشد هر چند بتبعیت باشد مثل زوجه و غلام و اسیر و خادم بلکه
رفیق و اهل و عیال او اما یکه قصد مفارقت نداشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند
هر چند حرام باشد مثل زوجه و عبد و لحن خاص تمام مینمایند چنانچه اگر قصد متبوع را ندانند
تمام مینمایند بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در قصر کردن
تابع که علم بقصد متبوع داشته باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع خود را تمام کند هر چند
مسافت بسیاری را قطع کند بنابر این اگر در اثنای مسافت معلوم شود از برای تابع قصد متبوع
مسافت را اید این وقت آن تابع قصر میکند اگر بعد از علم تابع مقدار مسافت باقی باشد و الا تابع
تمام میکند هر چند متبوع قصر کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب
قصر نمیشود و الا باید که قصر لازم باشد بر هر طالب حاجتیکه روا نشود حاجت او مگر بعد از طی
مسافت هر چند نداند و لکن عدم اشتراط علم در خصوص تابع با بقاء بر تبعیت تا بودن قصد متبوع
بمقدار مسافت مثل عدم اشتراط علم بمسافت در حق متبوع خالی از قوت نیست پس هر زمانیکه تابع بفهمد
که متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هر چند بعد از علم تابع باقی مانده از سفر بقدر مسافت نباشد
پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع در اول سفر و حصول علم فی الجمله کافی است و
شاید همین مراد شیخ استاد باشد بلی اگر قصد متبوع را ندانند و لکن عازم بر مفارقت تبعیت
چه عازم بر خلاف تمام مرتبه باشند یا مظنه مفارقت حتی یا مفارقت داشته باشند قاصد مسافت نیستند
و لازم است که تمام نمایند هر چند اکتفا بظن مفارقت بحسب عادت خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر میشود
شود که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است ببقاء متبوع بر قصد مسافت پس اگر اطمینان نداشته
باشد ببقاء متبوع بر قصد مسافت هر چند اطمینان ظنی باشد قصر نمیکند تابع هر چند قصد تبعیت
داشته باشد و لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هر چند احوط است چنانچه لازم نیست بر
متبوع که اخبار نماید هر چند تابع از او سوال نماید و اکتفا بقول متبوع در قصد مسافت و قطع آن
و نحو آن خالی از قوت نیست چنانچه بعضی گفته اند که اظهر عدم اکتفاء بقول آن متبوع است و شرط
نیست در سفر اختیار و رضای بسفر پس مجبور بر سفر هر چند مجبوری باشد که او را بر اسب بندند
یا در میان صندوق بگذارند و ببرند اگر غایت مقصد جابر را بدانند که بقدر مسافت است باید
اول قصر و دویم ثانی تمام نماید و اگر ندانند با احتمال تخلص بدهد از جابر یا رجوع جابر از غرض
بحسب عادت پس قصد مسافت ندارد و اگر کسی دنبال او تجسسا استقبال مسافر یا بطلب مدیونی که

کتاب الصلوة

قرار کرده باشد یا نخواهد برود و قصد مسافت نداشته باشد اصلاً یا اینکه مقصودش رفتن
گریخته باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل شود یا نه نماز را تمام کند هر چند زیاده
بر مسافت برود و باید در برگشتن اگر بقدر هشت فرسخ باشد قصر میکند و ضم نمیکند بقیه از رفتن را
با آنچه رفته با آنچه ضم نمیکند بقیه از رفتن را با برگشتن مثلاً اگر باستقبال مسافر برود در حالیکه
نداند که ملاقات بهم رساند بعد از مسافت خواهد بود قصر نماید بجهت قصد مسافت و اگر نداند که در
کجا ملاقات خواهد نمود همین حالت پنج فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد که سه فرسخ دیگر
باید برود و برگردد ضم نمیکند سه فرسخ با قصد را به پنج فرسخ بی قصد و همچنین ضم نمیکند
سه فرسخ رفتن را به هشت فرسخ برگشتن تا اینکه باعث شود قصر بود که بعد این سه فرسخ رفتن نیز
قصر نماید و همچنین اگر مسافت شش فرسخ را تا چهار فرسخ بی قصد رفت و بعد از آن قصد نمود
که دو فرسخ باقی مانده را برود و از آنجا برگردد ضم نمیکند این دو فرسخ رفتن را به شش فرسخ برگشتن
که هشت فرسخ شود پس نماز را باید که تمام نماید و کافیست در لزوم قصر قصد مسافت و اعتبار
شرط نیست در حصول سفر شرعی علم بمسافت شرعیه پس اگر سفر کند بسوی مکانیکه نداند بقدر
مسافت است یا نه و لکن در اثنای سفر معلوم شد که بقدر مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر
چه باقی بقدر مسافت شرعیه نباشد بلکه مادامیکه معلوم نشده باید نماز را اتمام نماید و کافی
است در قصد مسافت حدوث آن و عدم قصد خلاف پس ضرر ندارد نوم یا جنون یا اغماء بعد از بنای
مسافت بلکه اگر در اول سفر نائم یا مغمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا عاقل شده و بنابر
هوشش آمده اعتبار با نقل از مسافت نماید بلکه بعد از زوال نوم و اغماء و جنون اگر باقی
بقدر مسافت باشد قصر نماید و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در
اینصورت قصد متبوع و استمرار قصد آن کافیست و واجبست قصر هر چند باقی بقدر مسافت نباشد
و جمع احوط است و قصد صبی ممیز در سفر کافیست خصوص اگر عبادات صبی را شرعی بدانیم بلکه صبی
غیر ممیز قصد ولی بمنزله قصد او میباشد و بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار تبعیت نمود قصد
متبوع کافیست و الا حکم قصر و اتمام تابع قصد خودش میباشد هر چند احوط جمع است مثل
در صورت حصول مسافت بغیر قصد او یا با قصد شر و اگر قصد کند مکانی که بعد از شروع
در او منقسم شود براههای مختلفه که بعضی بقدر مسافت باشد و بعضی کمتر و مشخص نکرده
سیر نماید باید اتمام کند چه از اول امر ملتفت بآن باشد یا نه و کافیست در حصول قصد مسافت
اراده سیر بقدر آن بحسب عزم و نیت خود هر چند احتمال بدهد که مانعی عارض شود هر چند

و اگر قبل از چهار فرسخ باشد اقوی تمام و احوط جمع است والله العالم و کافی نیست در استمرار قصد
قصد مطلق سفر پس اگر بعد اثنای این سفر عدول نموده بسفر دیگر که مسافت باو نیز حاصل شود هر د
نماز ببرد و لزوم قصر چهارم از شرائط قصر اینست که بداند اول سفر و ابتدای آن عازم باشد که قبل
از بلوغ بحد مسافت شرعیه قواطع سفر را بجا نیاورد و در مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن ننماید که اگر قاصد
باشد که در اثنای مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه اقامه یا مرور بوطن نماید پس قصر نمیکند
اصلا پس هرگاه اینکه اولا بر این عزم باشد پس اگر قدری از مسافت را قطع نمود و بعد از آن قصد اقامه
یا قصد مرور بوطن نماید یا آنکه مردد شود پیش از این قصد یا تردید تکلیف او قصر است و بعد از
این تکلیف او تمام میباشد مثل آنکه بعد از حد مسافت سفر او قطع نشود بیکی از قواطع سفر و
الا تکلیف او بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود و بعد از قطع سفر باقامه عشره یا
مانند تا سی روز متردد یا مرور بوطن هر چند وطن متعدد بفرض شود قصر کردن محتاج بمسافت
بقصد هشت فرسخ تازه و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی مانده از مسافت اول با آنچه گذشته پس اگر سفر
با اوطان متعدده نماید و ما بین وطن تا وطن دیگر هشت فرسخ باشد قصر متعین است در ذهاب و ایاب
نزد خود وطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد تمام متعین است خواه در ذهاب و چه در ایاب ف
چه در مقصد و قصد نمیکند چهار فرسخ رفتن از این وطن را بچهار فرسخی که عود میکند از و
طن دوم مثلا بوطن اول بلکه اگر از وطن آخر قصد کند مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ باشد تمام
مینماید مگر در جائیکه بقدر چهار فرسخ باشد و قصد رجوع نیز داشته باشد بلکه
سفر بچند چیز قطع میشود شرعا اول مرور در بین مسافت بوطن خود و مراد بوطن مکانی است که
شخص او را بر سبیل استمرار مقر و محل سکنای خود قرار بدهد و عدول از آن قصد نکرده باشد
بشرط آنکه زمانی در آن بماند که قصد توطن نیز داشته باشد و احوط از اشتراط ماندن
تا شش ماه است هر چند حصول توطن بمجرد عزم بر ماندن علی الدوام خالی از قوت نیست
و کافی نیست در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محل توطن پدر و مادر بعد از آنکه
در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن در بلدی بجهت
تحصیل علم یا تجارت بدون قصد ماندن دائمی توطن نیست پس وطن مثل سفر شرعی و اضطراری
نیز میشود و بعضی گفته اند که وطن اهل بادیه خانهای ایشان است که اگر با خانه و با اهل و عیال
قصد نزول بجائی روند هر چند از مشرق بمغرب روند نماز را تمام قصر نمیکنند و اگر بدون
خانه سفر کنند یا بدون اهل و عیال یا بی قصد نزول بروند آنوقت مسافر میشوند پس اگر بد

کتاب الصلوة

بجهت کسب کمالات علمیه و جو یا بجهت کسب و علف صحرا بیرون رفتن از خانه‌ها آنچنانکه مقصد رسیدن و فنا باید
مقصد است مثل سفر بجهت حج و زیارت و مانند آن و اگر بقصد اقامه بطلب بر بودن اعراض کنند
جاهای ایشان نیز از وطن بودن خارج میشود چنانچه اگر عیب بغیر رضای ایشان شود حکم بدل
بر او جاری نشود یا میکنیم بر این وصف یا فی است و بعضی گفته‌اند که وطن بادیه نشینان ایشان
اگر از کسانی باشند که کوچ میکنند از مکانی بمکانی و مکان خاص ایشان نمیباشد اگر از اهل
رحیل نباشند و اگر وطن اعراب اهل مکانی پیدا نمیکردند علف یا دریا بر متعارف ایشان از شرعی
یا بجهاز مثلا مثل اهل بدر یا کند دریای متعارف ایشان او وطن ایشان قرار بدهیم نه خصوص بیوت نحو
آن شاید بهتر باشد و اقتضا ندو وطن چنانچه متعارف در صیف و شتا میباشد نیز شاید بهتر
باشد هر چند اقوی جواز تعدد وطن زیاده بر دو خالی از قوت نیست و احوط اقتصار بر یک وطن
است و اگر قصد توطن در جائی نمود و لکن در غیر بلد توطن با اهل و عیال انتقال نسبت نمایند
که از اهل آن بلد حساب شود بعضی گفته‌اند که وطن اول از وطنیت او زائل میشود و عرفا این را در
حکم عدول گرفته‌اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که بسیار ماندن در مکان تنها یا با اهل و عیال
بدون قصد دوام نیز بمنزله وطن حساب میشود و از سفر بودن خارج میشود چنانچه گذشت و این
هر دو محل تامل است بلی اگر شک در قصد توطن نماید بنا را بر عدم گذارد چنانچه اگر شک در خروج
از وطنیت نماید بنا را بر عدم خروج گذارد و محصل کلام در وطن آنست که شرط در وطن حقیقی
اختیاری چند چیز است اول بودن در بلد پس قبل از نزول بلد و ادخال بلد وطن حساب نمیشود بلکه محتاج
است به ورود در آن بلد دوم قصد ماندن علی الدوام هر چند قصد دوام بنحو تبع اعوام
باشد پس ماندن در بلد بدون قصد دوام کافی نیست هر چند طول بکشد یا تنها در آن بلد
مثل ماندن طلاب و تجار در بلد بدون قصد توطن سیم آنکه این قصد بر سبیل عزم باشد
بدون تردید چهارم آنکه باقی باشد بر این عزم که عزم بر خلاف نکند و تردید نیز ننماید پنجم
بودن قصد توطن در یک مکان و یک بلد یا دو بلد و دو مکان نه زیاده و همه این شرائط بنابر
شرط قوی است ششم آنکه بودن در دو مکان یا بیش مساوی یا قریب بتساوی باشند نه آنکه
تفاوت فاحش داشته باشد چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند هفتم آنکه تنها یا با اهل
و عیال در مکان دیگر یا بلد دیگر بسیار نمانند بنحوی که از اهل آن بلد حساب شود هشتم آنکه ماندن
در آن بلد مثلا بقدر شش ماه باشد چنانچه بعضی گفته‌اند یا با نیت چنانچه بعضی دیگر ذکر
کرده‌اند و گذشت که مجرد عقد قلب و عزم بر ماندن بر سبیل دوام کافی نیست فی الجمله امکان آن

کتاب الصلوة

ان بلد معین باشد پس هر کجا غیر معین و بلد غیر معین وطن نخواهد شد پس هرگاه امکان
وان بلد از حد بعد العلم نشده باشد پس اگر بسیار بزرگ و وسیع باشد محله از آن و
موضعی از آن که محل اسکان او باشد وطن خواهد بود نه همان بلد که بجهت مرور در آن بلد
قطع سفر میشود پس وطن در مثلها از بلدان و اصفهان همان بلد نخواهد شد بلکه همان
است که عرفا آن را مسکن و مقر و ماوی خود قرار داده باشد چنانچه در مثل بیوت در آن شهر
وطن ایشان از همین تردد هم مجرا نخواهد بود که قطع سفر هم از اجزا مجرد و بیخ حاصل شود بخلاف
بلد معتمد که همان وطن حساب میشود و این بود دو وطن و محل اسکان عرفی اختیاری و بدان وطن
و نبوطن مالکیه هم شرط نیست و اما وطن اضطراری مثل وطن پدر و مادر و زوج و سلطان بدون قصد
اعراض پیران از بیرون واضح است فعمالت شرطیت در این شرط نیست و اما وطن شرعی پس آن است که شارع حکم
وطن اصلی دارد او و جاری نماید شرعا و بدو وطن عرفی وطن شرعی نیز حاصل است ولکن وطن شرعی
گاهی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و متوقف است کار او در وطن عرفی و اعتبار شرط
آنکه بعد از قصد و در آنجا ملکی داشته باشد و بشرط آنکه ملک خالص باشد نه مثل وقف و
بشرط آنکه ملک عین باشد نه منفعت و بشرط آنکه ملک غیر قابل سکنی باشد نه مثل درخت
و مزرعه و بشرط آنکه ملک در همان بلد باشد نه در خارج از حد و بشرط آنکه ملک
بدیگری منتقل نکرده باشد و بشرط آنکه در مدت استیطان شش ماه با قصد مانده باشد نه
شش ماه اتفاقی پس شش ماه بی قصد اثر ندارد و همچنین شش ماه با قصد ولکن بدون قصد
توطن نیز اثر ندارد و بشرط آنکه این شش ماه در ملک خود سکنی داشته باشد نه در غیر ملک و
بشرط آنکه شش ماه مستمر باشد نه متفرق علی الاحوط حتی آنکه در این شش ماه در پی سفر نکند
بچهار فرسخ یا بیشتر برود و برگردد و نه هشت فرسخ بلکه بعضی گفته اند بکمتر از مسافت نیز نرود
مگر بعنوان تنزه بجهت حاجت که بحوالی آنجا برود و خواهد که شش ماه بیک متوالی هم
بعد از این در آنجا بماند هر چند این شش ماه آخر منفصل نباشد پس هر وقت که این شد وطن
شرعی حاصل است فیجوز ... وطن و حکم وطن منتقض نیست بجهت اختلاف اخبار و فتاوی
احتیاط کردن بجمع میان قصر و اتمام در همه جا یکه مشتبه است بوطن ثابت لازم است پس در
شش ماه متفرق و در ملک غیر طلق مثل وقف خاص یا عام و ملک غیر عین مثل اجاره و حبس
و ملک غیر قابل سکنی مثل مزرعه و ملک شجر کلا یا بعضا یا ملک مغروس بتمام مغروس و
ملک در غیر حد و در بلد خارج از حد ترخص یا طرز آن و شش ماه بدون قصد استیطان

بقصد اقامه بحسب عزم خود نماند بلی اگر بعد از التفات باحتمال این احتمال مرتفع شود بعضی با تا
دارد و همچنین است اگر در اقامه ده روز قصد اقامه شبها نمود و شرط را نیز داشته باشد چون
شبهای وسط داخل در اقامه نمی‌باشد بلکه ضرر ندارد عدم قصد شب اول اقامه و عدم قصد شب
یازدهم که این دو شب از اقامه خارج اند بلکه و همچنین آنکه بر عزم یا یقین خود باقامه عشره باقی باشد
پس اگر مردد شود در ماندن تا ده روز یا یقین بماندن یا زاول زایل شود نقض میکند بلی اگر یک نماز
را بعد از قصد اقامه بدون غفلت از اقامه و بدون شرافت مکان مثل مواضع تخییر تمام نمود
و بعد از آن عدول از قصد نمود نماز را تمام میکند در آن مکان است تمام میکند بلکه روزه را
هم میگیرد و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا آنکه بجهة شرافت مکان خصوص اگر با غفلت از اقامه
باشد پس اقوی قصر است و احوط جمع است و تمام شدن فریضه پیش از قصد رجوع حاصل میشود
بفراغ از سلام واجب هر چند خارج از سلام مستحب نشده بلکه اقوی اینست که اگر قبل از نماز
احتیاط یا تدارک جزء منسی یا سجده سهو رجوع نماید از قصد اقامه رجوع بعد از فریضه
تامه حساب میشود بلی اگر قبل از قضاء رکعت منسیه عدول نماید عدول قبل از فراغ از فریضه
نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را نیز جزء میدانند احوط اینست که او را هم مثل رکعت
منسیه حساب کنند و اما قضاء فریضه حضریه چهار رکعتی و خروج وقت نماز پیش از پشیمانی
از قصد اقامه یا ترک نماز در وقت آن بجهة معصیت یا از جهة دیگر و همچنین اتیان بنوافل
روز بعد از قصد اقامه یا روزه گرفتن پس باعث اتمام نمیشود و ملحق بتمام کردن نماز نیست
بلکه روزه اش نیز فاسد است هر چند بعد از ظهر پشیمان شود بلی اگر پیش از رجوع از قصد روزه را تمام
کند روزه اش صحیح است هر چند ایام متعدده باشد و هر چند هیچ نماز نکرده باشد بلکه اگر فوت
شد در حال عزم بر اقامه نماز او بر وجهی که تماما قضای آن لازم باشد وجوب تمام مستقر
شده باشد و لکن قضا بر وجه تمام نکرده عدول نموده از قصد اقامه این نیز باعث اتمام نمیشود
چنانچه اگر فوت شود نماز نه بواسطه حیض و نحو آن قضای آن لازم نباشد این نیز باعث اتمام نمی
شود بلکه هر گاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت بقدر اداء او واجب را تمام
تمام نموده و لکن ادا ننموده و جواز اداء تمام بمنزله اداء تمام نخواهد بود پس استقرار وجوب تمام
بمنزله اداء تمام نیست بلی اگر قضاء تمام لازم شد بر او و قضا نمود آنرا نیز تمام نموده و بعد از آن
عدول نموده اینوقت این نماز تمام است بلکه باعث اتمام شود هر چند اینهم نیز باعث اتمام نمیشود
علی الاقوی بلکه اگر داخل در رکعت سیم شده یا آنکه رکوع رکعت سیم را نیز نموده که عدول از قصد اقامه

نموده

بعد از سلام واجب است نماز قصر صحیح است هر چند بعد از آن تمام منافی بجا آورد و اگر در اثنای نماز عزم او قصر
نماید تمام میکند اگر باقی بماند بر قصد اقامه و هر گاه رجوع کند در اثنای همین نماز از اقامه و
ممکن باشد عود بقصر قصر نماید و اگر ممکن نباشد عود بقصر احوط اتمام نماز و اعاده آن نماز است
قصر او اگر قصد اقامه عشره نماید و داخل در نماز شود و در اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول
در قیام رکعت سیم قصر میکند و همچنین اگر شروع بقیام نموده و لکن قیام را تمام ننموده بلکه اگر
قیام را تمام نموده و لکن داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده هدم قیام میکند و نماز را قصر تمام
میکند هر چند احوط اعاده نماز است در فرض اخیر بجهت احتمال مبطل بودن زیادتی واجب
غیر رکنی حتی در این فرض و اما اگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه یا قبل از سلام قصد
سفر نماید نماز را تمام نکند بلکه آن نماز باطل است و اکتفاء بآن نکند هر چند احتیاط اتمام
نماز و اعاده نماز قصر اولی است و جایز نیست برای مقیم پیش از رجوع از قصد قصر کردن و
افطار نمودن و اگر قصر نمود عمدا یا جهلا باطل است الا اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه
نماید یا مریض شود اعاده نماید قصر او اگر نسیانا قصر نموده و بعد از خروج وقت متذکر شده
قضا نماید قصرا اگر رجوع نماید از قصد اقامه و قضا نماید تماما اگر هنوز رجوع از قصد اقامه
ننموده و اگر قبل از خروج وقت متذکر شده پس اگر منافی سهوی و عمدی بعمل آمده نماز باطل
و اگر منافی بعمل نیامده اصلا یا منافی عمدی بعمل آمده مثل تکلم نه منافی عمدی و سهوی مثل حدث
در این وقت حکم او حکم کسی است که سهوا سلام در غیر محل داده پس آن نماز را تمام میکند و دو
سجده سهو بعمل می آورد و هر گاه بعد از سلام سهوی رجوع از قصد اقامه نموده تمام میکند
نماز را و لکن سلام را اعاده نماید و سجده سهو نماید و هر گاه قبل از رجوع متذکر شد که سهو
قصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسلیم باشد تمام کند و قصد قصر بناگذارد و هر گاه بعد از
فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید که آیا این فریضه که از او فارغ شده قصر کرده
یا تمام بنا را بر اخیر بگذارد و هر گاه رجوع از قصد اقامه نموده و لکن نمیداند که پیش از رجوع نماز
کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا را بر نکردن بگذارد و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت است
بنا را بگذارد بر عدم اعتبار شک مرقوم مثل آنکه نماز را تمام نموده هر چند بعضی از سادات فقها
فتوی داده که بنا را بر نماز تمام بگذارد تا اینکه مسافر شود و خالی از وجه نیست و اگر در آخر
وقت مقیم بدار یک رکعت را ادراک نموده و قصد اقامه نموده نماز را تمام نماید و اگر مقیم ادراک یک
رکعت را ادراک ننموده و قصد اقامه نموده قضای آن نماز را قصر نماید و بعد از آن تمام نماید

وظاهر اینست که لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع میباشد که محتاج است بنیت
تمام در حق تابع هر چند احتمال هم رود حکم بکفایة لزوم اقامه در حق تابع بیکنماز تمام متبوع
هر چند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد سیم از قواطع سفر اینست که کسیکه در مکانی
حتی مثل بیابان یا دریا یا بلدی سی روز یا زیاده سر برد در حالتیکه قصد اقامه نکرده باشد
چه در تمام این مدت متردد باشد در رفتن و ماندن یا اینکه عزم سفر داشته باشد و
اتفاق نیفتاده که بسفر رود و چه تردد در تشخیص زمان مفارقت آنجا باشد یا اینکه تردد
در اصل ابطال سفر و رجوع بوطن یا بجای دیگر باشد که در آنجا انشاء سفر نموده که در این
وقت گذشتن سی روز با این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند بعد از یکنماز نماید و هر چند
تردد بسبب اعتقاد بوجود یا عدم چیزی باشد که خطاء در آن کرده باشد و تردد متبوع
باعث تردد تابع مثل عزم بر مسافرت متبوع میباشد بلکه غافل که ناوی عشره نباشد و مجنون
وصبی را نیز ملحق بمتردد کرده اند و مدار بر شهر عددی میباشد که سی روز است نه شهر هلالی
هر چند در اول شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهر اینست که این قاطع در اشتراط وحدت مکان
و عدم خروج از بلد در بین سی روز و ضم روز ناتمام بر روز دیگر تا تمام شود و در خروج
اول و شب آخر و نحو آن از شرایط و احکام حکم اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود
از خود بلد و همچنین از توابع بلد به بلد دیگر بنحوی که نگویند عرفا در آن بلد بنیت قطع سفر
نمیشود بلکه علاوه بر اشتباه مرقوم مشروط است قطع سفر باین قاطع بچند چیز اول آنکه
این تردد بعد از بلوغ مسافت باشد پس قبل از بلوغ بحد مسافت اگر متردد شود هر چند باقی
مسافت را تا سی روز متردد قطع نماید باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ بچهار فرسخ این
تردد برای او حاصل شده باشد و لکن حکم قصر از او رفع میشود اگر تا سی روز متردد بعد
از بلوغ بچهار فرسخ در این مکان نماید پس بعد از سی روز نماز را تمام نماید و اگر قبل از بلوغ
بچهار فرسخ این تردد برای او حاصل شود باید نماز را تمام بخواند هر چند از محل ترخص
خارج شده باشد دوم آنکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد سیم آنکه تردد
او بعد از بلوغ مسافت در حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف در بلد واحد یا
مکان واحد باشد پس اگر در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هر چند کمتر
از مسافت باشد و هر چند رجوع نماید بدر انشاء روز باعث اتمام نمیشود و اگر شک
کند که سی روز منقضی شده یا نه بنا را بر عدم انقضا بگذارد چنانچه اگر شک کند که آیا

ماه تمام است یا نه بنا را بر تمام بودن بگذارد و هرگاه بنا را بر تمام بودن ماه یا تمام شدن سی
روز بگذارد یا آنکه بنا را بر عدم تمام و عدم انقضا بگذارد و خلاف آن ظاهر شود صحیح است
که بعمل آورده و چهارم از قواطع سفر اینست که در اثنای سفر قصد معصیت نماید چنانچه
بعضی گفته اند و میاید انشاء الله هفتم از شرایط قصر اینست که اصل سفر مباح و غایت سفر مباح
باشد و حرام و معصیت نباشد هر چند سفر واجب یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت
و حرام باشد رخصت در قصر نماز و افطار روزه ندارد بلکه سفر معصیت بر چند قسم است
اول آنکه نفس سفر شرعا معصیت باشد مثل آنکه اجیر خاص یا زوجه یا عبد سفر کنند بدون
اذن مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه مشکل است که گفته شود سفر عبد و زوجه در این فرض از جهت
قصد عدم اطاعت است نه فی نفسه بلکه حرام بودن حرکت عبد در این فرض و اذن ندادن
مولا نیز از جهت این قصد میباشد چنانچه اگر عبد یا زوجه بتبعیت مولا یا شوهر یا با اذن ایشان
سفر کنند و لکن مقصود ایشان از سفر فرار باشد از زوج نیز سفر معصیت میباشد و لکن
از قسم دوم میباشد و مثل سفری که خوف جان یا مال یا عرض باشد و مثل فرار از جنگ و مثل
سفر ولد با نهی والدین در غیر سفر واجب و مثل سفر در زمین مغصوب خصوص با انحصار و اما
رکوب دابه مغصوبه یا سفینه مغصوبه آن نیز را الحاق در این قسم نموده اند مثل سوق دابه مغصوبه
یا کشیدن آن قسم آن در حال سفر بلکه بعضی سفر بعد از زوال از یوم جمعه و قبل از ادای نماز
جمعه او یا ترک وقوف عرفات و حضور عید بر زبر وقت وجوب آنرا نیز از سفر معصیت بنفسه
شمرده اند و این محل تامل است بلکه نهی در این امثال از جهت منافات و تضاد با مامور به یا این سفر
میباشد نه آنکه نهی بنفس سفر در این امثال تعلق گرفته باشد و اگر هم تعلق گرفته باشد از
جهت تضاد است مثل نهی از بیع در وقت نداء یوم جمعه دوم آنکه مقصود از سفر معصیت
باشد مثل آنکه مرود بمکانی بجهت دزدی یا شراب خوردن یا سخن چینی کردن یا قتل مؤمنی یا
حکومت نظالم کردن یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم ظالمی نمودن یا اعانت
ظالم یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بمردم از مؤمن یا مسلم یا کافر محترم یا بجهت مرافعه
یا کسی کردن که حق بر او ندارد یا بجهت مرافعه در پیش غیر حاکم شرع کردن یا بجهت شهادت
ناحق دادن یا بجهت گرفتن منصب تولیه یا گذرانیدن وظیفه چنانچه بعضی گفته اند یا
بجهت خریدن محرمات از قبیل شراب و آلات لهو و سیم آنکه سفر مستلزم معصیت باشد یعنی
فعل حرامی یا ترک واجبی از لوازم آن سفر باشد مثل آنکه سفر لازم داشته باشد سوای

بر چیزی از معصیت نشود یا سهو و نسیان خورده نماز و مثل آنکه سفر کند و بیم آنکه بدل تیمم نمیشود
با طهارت باشد و باید که نجس یا متنجس را بخورد و از راه ضرورت باید با نجاست نماز کند و هم
چنین سفر کند و بیم آنکه نتواند بدر آنجا بجا آورد وظایف شرعیه را بلکه بعضی گفته‌اند که سفر
کسیکه امری بر او واجب شده که باید فوراً بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسیکه
ده روز روزه قضاء ماه مبارک رمضان در ذمه او باشد و بخواهد در بیست و ششم
شعبان سفر کند و مثل کسیکه قرض داشته باشد و باید بدهد و در حضر متمکن از اداء آن باشد و
نداده یا مطالبه این سفر کند و حال آنکه در سفر متمکن از اداء آن نباشد یا آنکه کسیکه مسائل
واجبه ضروریه خود را نداند و در حضر تواند که تحصیل کند و سفر مانع از تحصیل باشد و هم
چنین هر سفری که مستلزم ترک واجبی یا فعل حرامی باشد که اداء آن واجب و ترک آن حرام در سفر
ممکن نباشد و مخالف است اما و عقلاً ممکن نشود بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه
تصریح کرده‌اند با آنکه رکوب دابه مغصوبه بلکه مطلق تصرف در مغصوب بنفس سفر حق تعالی دابه
یا رحلش حتی چیزیکه با خود همراه داشته باشد از شیء مغصوب که بواسطه قطع مسافت تصرف در آن حاصل
شود بلکه از آن بر نکو از ظاهر میشود که میزان در سفر معصیت و حرام آنستکه قطع مسافت
مقدمه او شود یا و مقدمه قطع مسافت شود یا متحد شود بسفر بر وجهیکه مقتضی
حرمت شخص قطع مسافت شود بلکه فاضل نراقی اعلی الله مقامه فرموده که هرگاه کسی با کفش
غصبی سفر کند باز سفر او حرام میباشد بلکه احتیاط آنستکه جامه غصبی هم پوشیده
باشد چه اصل سفر این شخص عین تصرف در مغصوب میشود چهارم آنکه سفر او مقارن
معصیت باشد مثل آنکه در اثناء سفر ترک غیبت نماید یا مال محترم را بدزدد یا تحصیل حرام
نماید یا ترک واجبی نماید یا مرتکب حرامی شود مثل آنکه نظر با جنبیه نماید یا شهوت غصبی
یا لباس غصبی که نفقه غصبیه یا پول غصبی همراه داشته باشد بر وجهیکه متحد نشود
با قطع مسافت یا بنده یا کنیز یا دابه غصبی بار یا با بار همراه داشته باشد که بر آن سوار نشود و
قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و موجب قصر میباشد و قسم رابع موجب قصر نمیباشد
و لاحوط ادخال قسم ثالث میباشد در حکم دو قسم اول که اظهر سفر معصیت بودن باشد و لکن اقوی
عدم ادخال میباشد در جمله از امثله و اگر قصد حرام و مباح هر دو غایت سفر باشد آن
نیز داخل در سفر معصیت میباشد مثل آنکه مقصود او از سفر دزدی و تجارت هر دو باشد
بلی اگر مقصود بالذات از سفر امر مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر حرام نخواهد بود

علی الاقوی و هر گاه شک کنند که داعی سفر حرام محض میباشد یا حلال یا مرکب از حلال
و حرام هر دو میباشد بر وجه اصالت حلال و بتبعیت حرام یا بالعکس اقوی قصر است و احوط جمع
و سفر برای محض تفرج از سفر معصیت نمیشود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی
و اگر در اثناء سفر خوف از دشمن حاصل شود در رفتن نه در برگشتن مثلاً یا برگشتن که رفتن
سفر معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید مادامیکه بر این وصف باقی است و در برگشتن
قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد و از آنجا رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ
باشد اگر چه از راه دیگر باشد و الا اتمام نماید و اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف
باشد اختیار نماید آنچه را که احتمال ضررش کمتر باشد و قصر نماید و اگر اختیار نماید با امکان
راهی را که ضررش بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی باشند مخیر است در رفتن و برگشتن
و در هر حال قصر نماید و اگر سفر شخص بجهت شکار باشد و مقصودش از شکار محض لهو
و لعب باشد تمام نماید نماز را و روزه را نیز بگیرد چه صید بری باشد یا بحری چه در حوالی بلد
باشد یا دور از بلد چه شکار بسگ و باز باشد یا به تفنگ و تیر و کلوله کمان و نحو آن
باشد و چه تا سه روز مستمر طول بیانجامد یا نه هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص
بحری و شکار بنحو غیر متعارف از ارباب عیش و در زاید بر سه روز بهتر است خصوص در
اخیر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر بیاید در دور بلد صید نماید و تجاوز از
حد تقصیر نکرده باشد تمام نماید تا دو روز و اگر تجاوز از حد تقصیر کرده باشد و تا
سه روز مستمر طول بکشد صید کردنش و در این وقت قصر نماید و اگر مقصودش تجارت
تجارة باشد اقوی اینست که موجب قصر و افطار هر دو خواهد شد هر چند در خصوص
صلوة احوط جمع ما بین قصر و تمام است چون بعضی از علما در این قسم بافطار روزه
قائل میباشند لیکن نماز را میگویند که باید تمام بخواند و ملازمه ما بین قصر و تمام را
در اینجا قائل نشده اند و لکن این قول ضعیف است و اگر بجهت قوت خود و عیال خود
باشد در این وقت قصر نماید و افطار نیز نماید و اگر سفر شخص مباح بوده بنحویکه موجب قصر
شده و لیکن در اثناء سفر قصد معصیت بسفر خود نموده احوط جمع بین قصر و تمام
هر چند قول بعدم لزوم تمام اقوی میباشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر
با این قصد بجهت اشتراط استمرار بر قصد اباحه مثل اصل شرطیت اباحه سفر بعید نباشد
شاید اقوی باشد بنا بر این اگر دوباره نادم از قصد معصیت شده محتاج است در جمع

كتاب الصلوة

بعضی بنابر اینکه مابین نفس مسافت باشد بود و نه ضم آنچه گذشت و اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از
جمله نوکرهای او باشد یا از اعوان او حساب شود و از جهت جبر باشد قصر نماید هر چند آن
ظالم بجهة قصد معصیت تمام نماید یا بجهة قصد طاعت قصر نماید و اگر باختیار بود و از اجبار
باشد باید تمام نماید هر چند آن ظالم بجهة قصد سفر طاعة مثل مکه و نحو آن قصر نماید بلکه
سفر تابع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام است هر چند متبوع نیز سفر کند تابع در سفر طاعة یا مباح
بجهة آنکه در این موارد متبوع و تبعیت او و امتثال امر او میباشد و این حرام است هر چند با
لذاته از سفر مستحب یا مباح باشد پس نوکر ظالم که باختیار خود و بدون اجبار نوکری ظالم را
اختیار کند نماز را تمام کند هر گاه بامر ظالم سفر کند هر چند بامر ظالم بسفر طاعة یا مباح
رود مثل آنکه ظالم او را بفرستد به بلدی یا آنکه او را از بلد یا وطن او بخواهد و اما نوکر مجبور
که از روی جبر اختیار نوکری نموده نماز را قصر نماید هر چند تابع ظالم شود در سفر معصیت
و اما تابع ظالم از جهة مجرد رفاقت در تابع ظالم در جور که باید تمام نماید پس کسانیکه با ظا
لم سفر میکنند و از جمله لشکر و اعوان او حساب نمیشوند ولکن مشغول بعملی از اعمال باشند
پس اگر آن عمل از ظلم باشد مثل کتابت برای ظالم در ظلمش پس در اینوقت تمام نماید هر چند ظالم
برای قصد حج و زیارت و نحو آن قصر نماید و اگر مقصود شرا طاعة ظالم در ظلمش نباشد
مثل قلیان فروش و قهوه چی و طباخ و خیاط و نحو آن پس در اینوقت سفرش مباح میشود
و داخل در سفر معصیت نمیشود پس باید قصر نماید و سفر بکه حرام است رفتن آن نیز اگر حرام
است قصر نکنند و الا قصر میکنند اگر بقدر مسافت باشد هر چند احوط در عود از هر سفر معصیت
جمع است مگر بعد وقتیکه نادم نشود بنحوی باشد که عرفا جزء از سفر معصیت و عود از آن
حساب نشود هشتم از شرایط قصر آنستکه سفر را کار خود قرار ندهد که اگر سفر را شغل
خود قرار بدهد نماز را تمام میکند و روزه را نیز میگیرد بشرط آنکه در شغل خود سفر کند
هر چند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال خود باشد پس مکاری که تجارت در هر بازار
و مکان نیز اگر ممکن شود پیشه خود قرار داده باشد و منزلها بنحوی که عرفا گفته شود که سفر
کار او است باید تمام نمایند خواه در یکسال سفرهای متعدده نمایند که باقامت ده روز فاصله
نشود یا یک سفر طولانی نمایند که تمام سال یا غالب آن سال را تنها لا ترسد بنا بر آنچه بعض از
مشایخ ما تصریح کرده اند مثل حمله دارهای عجم و مثل حمله دارهای عربستان که در ماههای
چند مخصوص حمل حاج مینمایند و بعد از اینها مشغول بسفر نمیباشند نه در جمیع سال و نه در

اکثر هرچند از بعضی ظاهر میشود که اگر شش ماه در سفر باشد و شش ماه دیگر در منزل بماند
در شش ماه اول کثیر السفر میباشد و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود بماند چه با قصد
چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز قصد اقامه نماید و این ده روز را نیز بماند یا آنکه ده
روز در بلدی بماند با قصد اقامه علی الاحوط بعد ماندن سی روز بی قصد که مجموع چهل روز
بشود و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند و در سفر دوم احتیاط جمع میکنند ما بین
قصر و اتمام هرچند اکتفا باتمام در سفر دوم مثل سفر سیم قوی است و در سفر سیم تمام
مینماید و بعضی بیگاه با تردد را بمنزله اقامه عشره دانسته اند که مجرد بیگاه با تردد را مثل
اقامه قاطع دانسته اند و این خالی از وجه نیست و احتیاط در او اولی است و مراد از اقامه
ده روز است که سفر شرعی در آن نشود پس اگر در بین ده روز یکی از فقها بیرون رود در خصوص
بمکانیکه از توابع باشد و مراجعت کند و بماند بنحویکه با ماندن سابق ده روز شود نیز در
سفر اول قصر میکنند و همچنین قصر میکند اگر بخواهد از برای خود سفر زیاده یا حج کند
که آن سفر کار او نباشد و بلوری که طالب آب و گیاه است و منزل معینی ندارد نیز تمام میکنند
چنانچه گذشت لکن بجهت آنکه وطن همراه او است و مصاحب وطن است نه از جهت آنکه کثیر
السفر میباشد پس کسیکه در صحرا و بیابان منزل نموده که آنرا وطن و مقر خود قرار داده و لکن
در هر سال در یک طرف آن منزل مینماید قصر میکنند هرگاه از آن مقر بمقر و منزل دیگر رود که
میان این دو منزل بقدر مسافه باشد هرگاه بی خانه سفر کند یا آنکه همان بیابان را وطن او
ندانیم بلکه محل سکنای متعارف را وطن بدانیم و همچنین شبان تمام میکنند از جهت آنکه
قصد مسافه ندارد یا آنکه بمنزله بدوی است پس بنا بر قول آنها اعتبار بعمله سفر نیست مگر آنکه
سفر کند بر خلاف عادت خود مثل آنکه بزیارت یا حج یا بلدی از بلاد بجهت حاجتی سفر کند مثل
آنکه مرد که عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس در چنین سفر قصر میکنند و سیاح در
بلادیکه وطن شرعی و عرفی در آن ندارد نیز تمام میکنند چنانچه شیخ استاد اختیار کرده اند
قصر میکنند چنانچه سید استاد و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده اند یا آنکه قبل از حصول
بلکه بسیار خوف قصر میکنند و بعد از حصول بلکه تمام مینماید چنانچه بعض فضلا احتمال از قوه نسبت
هرچند جمع بین قصر و اتمام مطلقا اولی است و محصل کلام در کثیر السفر اینست که کثیر السفر شدن
مشروط بچند شرط است اول اشتغال بعمل یا آنکه سفر را شغل خود قرار دهد هرچند بتبعیت
باشد و هرچند بالغ نباشد نه مجرد قصد اشتغال و نه در کثیر از مسافه امثال سقا و جمال مگر آنکه

کتاب الصلوة

سقا و جمال بقدر مسافت سفر کنند برای کتاب و حطب بیرون شوند کثیر السفر میشوند و دیگر آنکه
هر چند بعضی مجرد اشتغال را کافی دانسته
مجرد اشتغال کثیر السفر نمیشوند هر چند بعضی مجرد اشتغال را کافی دانسته
العمل مکرر میشود پس مجرد بعد از اقامه عشره در مرتبه دویم عود
اند سیم را یک تکرر در سیم مرتبه باشند نه بدو مرتبه بلی بعد از اقامه عشره در مرتبه دویم عود
بحکم کثیر السفر مینماید و تکرر سفر حاصل میشود بانکه عود بوطن نماید و از آنجا انشاء سفر
نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و به مجرد قصد اقامه قبل از وصول
بمقصد در اثنای مسافت یا بعد از مسافت در غیر وطن سفر مکرر نمیشود هر چند از شهیدین
اعلی الله مقامهما ظاهر میشود که به مجرد قصد اقامه نیز سفر مکرر میشود و همچنین
سفر مکرر نمیشود بوصول بوطن متعدد یکه در اثنای یک سفر اتفاق افتد که در میان هر
وطن بقدر مسافت باشد بلی اگر از اول عازم سفر بوده تا وطن خاص بعد از وصول با وطن
عازم سفر بوطن دیگر یا بجای دیگر شد تکرر حاصل میشود و عود از سفر را سفر دیگر حساب
نمایند بلکه تمام همان سفر حساب نمایند و اگر مکاری از اصفهان بقزوین رود و به بلد خود
نرفته بتبریز رود و از تبریز بطهران رود حصول تکرر باز نیز مشکل است و کثیر السفر باین
اسفار ثلاثه نخواهد شد مگر آنکه هر یک از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه
سفر را شرط ندانیم و اکتفا باعداد نفس خود باین شغل نمائیم در اینوقت حاجت بابن اسفار
نیست بلکه مدار بر عنوان و
اسم است چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار تمام کردن بر کثرت سفر نیست
اسم مکاری و جمال و نحو آن میباشد که در اخبار است خلاصه اصحاب آنکه سفر را شغل خود
قرار میدهند بر چند قسم میباشند اول آنکه نفس سفر را شغل خود قرار دهد مثل سیاح
که شغل خود را جهانگردی قرار داده دیگر آنکه سفر لازم شغل او میباشد مثل مکاری و
ملاح و جمال و قاصد سیم آنکه سفر لازم شغل او نیست ولکن او شغل خود را در سفر قرار داده
مثل بعضی از تجار و اطبا بلکه گدایان و مرثیه خوانان که شغل خود را گدائی و مرثیه خوانی در
سفر قرار میدهند در قسم اخیر تکرر سفر را بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند و اما قسم اول پس
بوقول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر پس باید قصر نماید و دخول او در کثیر السفر پس باید
تمام نماید قوی است و اندراج مجرد سیاحت در تعلیل مذکور در نصوص تمام کردن و قول
اول کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سیاح در اول سیاحت قبل از حصول اسم السیاحه
اشکال است چهارم آنکه این سفر متخلل بماندن ده روز در بلد خود یا بقصد اقامه یا ماندن
ده روز در غیر بلد خود نشود پیش آنکه در شغل خود سفر کنند پس اگر مکاری یا در قزوین ماند تا به

شنیده نشود و ظاهر اینست که خفاء صوت اذان بنحوی که تمیز کلمات اذان نشود کافی است و بعضی شرط
کرده اند که اذان بدر آخر محله باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که اذان
باید در مکان بلند باشد به بلندی متعارف چون مناره و لکن ظاهر اینست که اذان در وسط
بلد متعارف که از برای اعلام متعارف قرار داده اند نیز کافی میباشد و کور و کر تقدیر میکنند
که اگر کور یا کر نبود رسیده بود یا میشنید و اعتبار حد ترخص از برای کسیکه انشاء سفر از وطن
خود کند علی الاقوی و اما اعتبار حد ترخص از محل اقامه یا از بلدیکه سی روز در آن متردد
مانده باشد یا در غیر اینها مشکل است بلکه اکتفا به مجرد سیر در ارض از خانه محل اقامه و نحو آن
بعد از قصد قسم سفر در خوار قصر خالی از قوة نیست و همچنین است کسیکه ابتدای سفر او
معصیت باشد و در اثناء سفر قصد معصیت بر طرف شود بلی احوط اعتبار حد ترخص است
مطر و همچنین در عود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه بورود به وطن لازم است و اعتبار
حد ترخص بالنسبه بورود بمحل اقامه و نحو آن ثابت نیست و بعضی شرط کرده اند در ثبوت
قصر از برای مسافر اینکه در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول وقت یا آخر وقت حاضر باشد
باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق اینست که مدار در قصر و تمام مراعات حال اداء است
که اگر حال اداء نماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال وجوب نماز حاضر بوده و اگر در
حال اداء حاضر باشد تمام مینماید هر چند اول وقت و وجوب در سفر بوده بلکه هرگاه از سفر بوطن آید
یا بجائی وارد شود که اقامه در آن مینماید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت از نماز مانده
باشد نماز را تمام بکند بلی احوط در صورت اختلاف اول وقت و آخر وقت در سفر و حضر جمع
میان قصر و تمام است و سفر هر چند منقطع میشود به رسیدن به محل ترخص وطن یا بلدیکه قصد اقامه
ده روز در آن دارد و لکن با سعه وقت احوط تاخیر نماز است که در منزل تمام کند نه در محل ترخص
هفتم از شرایط قصر اینست که در اثناء سفر به یکی از چهار موضع تخییر نرسد که اگر در یکی از چهار موضع
باشد مخیر است مسافر ما بین قصر و اتمام و آن مسجد الحرام اصلی و مسجد نبی بلد و نیز زیادتی حائر
و مسجد کوفه حتی حجرات و حائر جناب سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء با بقاء وقت
که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را
قصر نماید و در تعیین حائر اقوال بسیار است و ظاهر اینست که تمام صحن مقدس حتی حجرات صحن
و صحن کوچک تماما از حائر است خصوص در سمت پائین پا که ظاهر اینست که از زمان سابق
بخوره است و کوی این قدر بسیار است و لکن هر چه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر است اشکال

کتاب الصلوة

کم است و قول بتخییر در چهار و پنج بلکه چهار و پنج کرده‌اند [illegible]
بلا اشکال [illegible] از جهة نیست بلکه بعضی تصریح کرده‌اند [illegible]
مخیر است میان قصر و اتمام و چون آخر شهر کوفه معلوم نیست اکتفا بقدر [illegible]
نافله در مواضع تخییر ساقط نمیشود اگرچه نماز را قصر نماید [illegible]
این امکنه اربعه بدون قصد اقامه و اتمام در این مواضع افضل است [illegible] احوط است
احوط از آن جمع ما بین قصر و اتمام است زیرا که بعضی از علماء ما از برای مسافر نماز را
در این مواضع چهار رکعتی معین دانسته‌اند چنانچه بعضی قصر را معین دانسته‌اند و ملحق نمیشود
باین امکنه اربعه سایر مشاهد مشرفه و اگر نماز از مسافر در این مواضع فوت شود اگر در همین
مواضع قضا را بجا آورد نیز مخیر است مابین قصر و اتمام والا قصر متعین است بلکه احوط آنست که
قضا را قصر نماید هر چند در مواضع تخییر بعمل آورد و احوط از آن جمع است مابین قصر و اتمام و
اگر در حال مشترک مابین مواضع اربعه نماز کند و قصر بکند نه تمام بلکه اگر جزوی باشند که بگویند
عرفا در این امکنه نماز میکنند هرچند مقدار کمی از بدنش بالقضا بیرون خارج مسجد مثلا
باشد در اینوقت مخیر است و اگر پاره اول نماز خارج از این مواضع بوده و در اثناء نماز داخل شده
مخیر است مابین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر شکوک صحیحه عارض شود در این امکنه و قصد
اتمام نموده عمل بآن نماید و اگر قصد قصر نموده میتواند بآن عمل نماید هرچند میتواند که از
قصر عدول بتمام نماید تا اینکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود بلکه میتواند که عدول بقصر نماید [نیز]
در جائیکه قصد تمام نموده و شک نموده تا آنکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود خاتمه
در بیان چند مطلب است اول آنکه اگر مسافر نماز را تمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده
و قضا و اگر تمام نموده از جهة جهل بمسئله آنست که نماز او در سفر قصر است نماز او صحیح است نه اعاده
بر او لازم است نه قضا هرچند جاهل مقصر باشد دوم آنکه جاهل باصل حکم قصر که تمام
در سفر معذور است و اما جاهل بخصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام پس معذور
نیست مثل آنکه مسافر تمام نموده بجهة آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد و
در واقع سفر معصیت نبوده یا آنکه خیال کرده که بپنج روز مثلا اقامه حاصل میشود یا خیال
آنکه اقامه کرده که در واقع اقامه نکرده یا آنکه بین بجا بر نماز کرده و خیال این کرده که امکان نیز
جایز است یا آنکه کثیر السفر بوده و بعد روز با قصد اقامه در جای مانده و نداشته که با این حال
تکلیف او قصر است و تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی پس

انکه اگر نماز از جاهل بقصر و تمام فوت شود قضا نماید هر چند بدانچه جاهل معذور بوده و بعضی
گفته‌اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان قصر و تمام است چهارم آنکه اگر جاهل بلزوم قصر بود
و در اثناء نماز عالم شد که باید نماز را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع
رکعت ثالثه باشد پس اعاده نماید هر چند احوط آنست که این نماز را اتمام نماید و بعد از آن نماز را
قصر اعاده نماید و اگر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود و قبل از تشهد نماز را قصر
تمام کند و احوط آنست که عدول نماید از نیت تمام به نیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی
و اگر بعد از تشهد باشد نیز سلام دهد نماز را با نیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند
لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است در قیام رکعت ثالثه و
لکن هنوز داخل در رکوع نشده بنشیند و هدم کند این قیام او نماز را قصر اتمام نماید
بنحو مرقوم و اعاده لازم نیست هر چند احوط آنست که اعاده نماید قصر بنحو آنکه اگر کسی
عمداً قصر اتمام نماید در موضعی که اتمام باید نماید لازم است و قضا در خارج وقت و همچنین اگر
لازم است در وقت و قضا در خارج وقت الی اگر از جهت جهل بمسئله قصر نماید در موضعی که
واجب است که نماز را اتمام بخواند از جهت آنکه حاضر است یا آنکه قصد اقامه کرده است یا آنکه مسافر
بسفر معصیت بوده یا آنکه سی روز متردد در بلدی مانده که اقوی آنست که جاهل در اینجا
معذور نیست ششم آنکه اگر تمام نماید در موضع قصر یا آنکه قصر نماید در موضع اتمام از
جهت نسیان حکم یا نسیان سبب قصر و اتمام اقوی آنست که معذور نیست و باید نماز را اعاده
نماید در وقت بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب قضا در نسیان
سبب قصر که سفر باشد خالی از قوه نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید در حین
و تمام نماید بجا آورد اگر بعد از قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثالثه متذکر شد که باید قصر نماید
بنشیند و نماز را قصر اتمام نماید و بعد از آن نماز بجهت زیادتی قیام و بخواند دو سجده سهو
نماید احتیاطاً و بعضی ذکر نموده‌اند که کسیکه فرض او تمام است اگر بنیت قصر نماید از جهت نادانی
یا نسیان قصد اقامه و بخواند از اسباب موجبه تمام و در اثناء نماز متذکر شد اعاده کند چه در
وقت چه در خارج وقت هر چند اعاده بعد از اتمام احوط است و اگر قصر نموده در موضع تمام
و بعد از سلام متذکر شده و لکن هنوز مثل حدث و بخوان از منافیات عمدیه و سهویه صادر نشده
نشده اتمام کند و دو سجده سهو نماید بجهت سلام بیجا و اگر منافی عمدی و سهوی صادر شده
نماز باطل است و اگر منافی عمدی نه سهوی صادر شده مثل تکلم بدان نیز باید اتمام کند نماز را

بدو رکعت بکرود و سجده سهو برای تکلم بیجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بیجا نماید
هفتم آنکه اگر شخصی مسافر است سفر شرعی شده ولکن نمیدانست که سفر او بمقدار مسافت میباشد و دو را
قصر بقدر مسافت یا زیاده بر آن نبوده یا آنکه میدانست که بقدر مسافت میباشد بلکه اعتقاد او آن بوده
که باید مسافر نیز تمام نماید ولکن با این حال که میدانست که تکلیف او تمام است نیز قصر نماید از روی
معصیت و غفلت در افطار نیز تمام نماید نمازش باطل است و اعاده بعد از علم بلکه قضا نیز نماید بعضی
و اگر چنانچه نیت قصر نموده غفلتاً و قصر نیز نموده غفلتاً یا آنکه نیت تمام نموده ولکن قصر نموده
غفلتاً جمعی حکم به بطلان نماز و لزوم اعاده و قضا نمودند و این احوط است هر چند صحت نماز در اینجا
از وجه نیست خصوصاً در جائیکه قصد قصر ننموده بلکه قصد تمام یا قصد ظهر و عصر مثلاً
نموده و قصر نموده غفلتاً که بدو رکعتی سلام داده بلی اگر نیت تمام نموده از روی نسیان ولکن نسیان
از نیت تمام نموده و بدو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل اینست تمام نموده و نسیان تا در این
دو فرض نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست هر چند بعضی گفته اند که اگر داند مسافر است و اگر قصد
کرده هشت فرسخ بسر رسد و بداند که قصر بر او واجب است ولکن از روی فراموشی نیت تمام کرده
و بر دو رکعتی سلام داده و بعد یادش آمد باید نماز را بطور قصر اعاده کند هشتم آنکه مستحب است
که بعد از نماز قصر سی مرتبه تسبیحات اربعه را بخواند بجهة جبران دو رکعتیکه قصر شده و آن سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر میباشد و ظاهر اینست که تداخل نکند در این مستحب با تسبیحات
ذکر آن در تعقیب نمازها بده مرتبه و سی مرتبه و چهار مرتبه والله العالم بحقایق الاحکام
مقصد هفتم در بیان نماز آیات است بدانکه نماز کسوف و خسوف واجب است و شرط است که از زمان
گرفتن تا زمان انجلا وسعه تمام نماز را داشته باشد و اگر وسعه تمام نماز را نداشته باشد واجب
نیست هر چند بقدر یکرکعت باشد ولکن احوط است هر چند که اگر بمقدار یکرکعت باشد
چنانچه اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلا لازم نیست قضا در صورت نگرفتن تمام
قرص بلی قضا احوط است و در صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل شده باشد مگر بعد از
تمام انجلا قضا نماید چنانچه در صورت گرفتن بعض قرص اگر اهمال کرده و نماز نکرده یا آنکه
فراموش کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن تمام قرص یا بعض آن مطلع نشده باشد یا زمان گرفتن
قسمیکه بقدر ادای یکرکعت باشد و واجب است بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف اگر اهمال کند قضا
نماید و اگر خسوف یا کسوف در وقت نصف واقع شود و وقت آن منقضی باشد و وقت نصف نیز
منقضی باشد مقلد باید بداند اقتدا قضا کند خسوف و کسوف هما علی الاقوی اگر اهمال کرده باشد

در ادای آن نماز آنکه وقت مضیق نبوده باشد بلکه مطلقا علی الاحوط و اگر نماز آیات با غیر نماز یومیه تعارض
نماید که وقت هر دو مضیق باشد پس اگر نافله باشد مثل نماز شب و غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را
و اگر واجب باشد و لکن غیر یومیه مثل نماز میت که خوف فساد بدن او باشد و مثل نمازیکه بنذر
و اجاره و غیر آن لازم شود و وقت آن مضیق باشد در این وقت مخیر میباشد در تقدیم و تاخیر
و اگر هر دو موسع باشد مخیر است در تقدیم و تاخیر هر چند تقدیم یومیه اولی است و اگر یکی
موسع باشد و دیگری مضیق مقدم بدارد مضیق را چه یومیه باشد و چه خسوف یا کسوف
و اگر در اثنای نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا نحو آن معلوم شود وقت یومیه مضیق است قطع
نماید آن نماز را و شروع بیومیه نماید و بعد از اتمام آن نماز را از موضع قطع تمام نماید و حاجت
باستیناف نماز ندارد بلکه اگر وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب این فوت شود ما بقی را بقصد قربت
مطلقه تمام کند بدون تعرض اداء و قضا و اگر استیناف نیز نماید احوط است و اگر در اثنای نماز
آیات آیت دیگر حاصل شود قطع نکند آن نماز را بلکه تمام کند و لکن نماز آیت دیگر را بعد از فراغ
از آن نماز بخواند و اگر آیات متعدده حاصل شود و مختلف باشند پس اگر زلزله و خسوف و کسوف
باشد مثل اینکه زلزله شود و ماه هم بگیرد نماز متعدد میشود و اگر غیر از این سه آیات از سایر
مخاوف متعدد شود بنحوی که عرفا منفصل باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند فاصله
وسعت نماز را نداشته باشد و اگر بنحوی باشد که عرفا منفصل نباشد پس بعید نیست که همه
اینها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شود هر چند انواع مختلفه باشند و اگر زلزله و نحو آن
مکرر شود پس اگر با فصل عرفی باشد که عرفا تعدد صدق کند نماز متعدد میشود خصوصا
اگر نماز برای زلزله اول کرده باشد یا فاصله بقدر نماز باشد هر چند نماز نکرده باشد و اگر
با فصل نباشد که عرفا صدق تعدد نکند نماز متعدد نمیشود خصوصا اگر فاصله بسیار کم
باشد که لیاقت و وسعت نماز کردن نداشته باشد و اگر زن حایض بوده در وقت کسوف
و خسوف واجب نیست بر او قضا کردن هر چند احوط است و هم چنین اگر زن حایض باشد
در وقت حدوث زلزله و سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاکی بجا آورد
خصوصا اگر بعد از مدتی از زمان زلزله مثلا پاک شده باشد مثل اینکه حیض ده روز
بوده و روز اول حیض زلزله شده هر چند احتیاط شدید در بجا آوردن آن میباشد
خصوصا اگر زمان پاکی متصل عرفی بزمان زلزله باشد بلکه بعضی از علماء علی الاظهر تصریح
بوجوب ادای آن بعد از پاکی نموده اند مطلقا و وقت آن دو نماز از اول شروع بگرفتن تا تمام

انجلاء علی الاقوی هر چند احوط آنست که قبل از شروع با نجلاء نماز را تمام کند که بعضی گفته‌اند
که شروع با نجلاء از بروی نماز قضا میشود و گرفتن سایر کواکب غیر آفتاب و ماه و سیاه شدن
آنها و هم چنین گرفتن آفتاب بسایر کواکب که در تحت آن میباشند باعث وجوب صلوة نمیشود
مگر آنکه بنحوی باشد که مندرج شود در کسوف که بگویند عرفاً که آفتاب گرفت یا مندرج شود
در مخاویف سماویه و آیات آسمانیه که باعث خوف غالب مردم شود و ساقط نمیشود نماز
بغروب شمس و قمر در حال انخساف و چنانچه ساقط نمیشود بسبب سحاب بلکه احوط وجوب نماز
است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس و قمر در تحت الارض مثل تحت السحاب و محصل
کلام آنست که اگر حدوث خسوف یا کسوف و بقاء آن هر دو در وجه الارض باشد بی اشکال
نماز واجب است و اگر حدوث در وجه الارض باشد و بقاء در تحت الارض که غروب کند
منخسفاً یا آنکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء در وجه الارض باشد که منخسفاً طلوع
نماید وجوب نماز احوط است بلکه وجوب آن اقوی است و اگر حدوث و بقاء آن هر دو در تحت
الارض باشد وجوب نماز احوط است خصوصاً اگر معلوم شود که خسوف و کسوف حادث شود
مثل تحت السحاب که هیچ رؤیت نشود و لکن یقین بحدوث و بقاء آن در تحت السحاب باشد
بلی بدون ثبوت خصوص در شمس و قمر ثابت نمیشود خسوف و کسوف بقول منجمین مگر آنکه از روی
جزم شهادت دهند و عادل باشند علی الاحوط بلی ثابت میشود برؤیت و بشهادت دو عدل
برؤیت و بعدل واحد علی الاحوط خصوصاً در حق غیر و باشتهار تمام بر وقوع کسوف
و خسوف و صفو و وقت و وسعت وقت نیز ثابت نمیشود بقول منجمین مگر آنکه یقین حاصل
شود یا آنکه دو منجم عادل شهادت دهند و اگر شک نماید در خسوف و کسوف که آیا وقت آن
وسعت تمام نماز را دارد یا نه بنا را بر عدم وسعت بگذارد هر چند احوط اقدام بنماز است مگر
در وقتی که بداند که وقت وسعت تمام نماز را ندارد بلکه اگر از اول امر بداند که وقت وسعت
دارد و لکن بسبب تأخیر بماند که اگر شروع بنماز نماید بقدر یک رکعت یا تمام نماز را در می‌یابد
یا نه بنا را بر وسعت بگذارد و قصد ادا نماید هر چند اگر متعرض ادا و قضا نشود بهتر است
و مدار وجوب نماز در کسوف و خسوف بر اسم میباشد که غالب اشخاص عرفیه بتوانند ببینند
بگویند که ماه یا آفتاب گرفت و خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز واجب است برای
زلزله که زمین بشدت تمام حرکت کند و اگر حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر بدقت
تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و هم چنین اگر زمین بشدت تمام حرکت کند و اسم زلزله

کتاب الصلوة

از ضیق وقت نباید چنانچه اگر عالم بزلزله نشد در زمان زلزله حاصل نبوده و حاصل نشد نیز همچنین مگر
بعد از زمان زلزله خصوص که بعد از مدتی بود آن وقت نماز کردن احوط است بقصد قربة
مطلقه نه بقصد وجوب و مثل زلزله است هر آیتی و هر چیزی که باعث خوف غالب مردم
شود از صاعقه و غیرها و معتاد خارج باشد مثل ظلمت شدید هوا و باد سرخ و سیاه و زردی خصوص
اگر باد بنحوی باشد که درختها را بشکند و دیوارها را بیفکند و کشتیها را غرق کند
و شرط نیست پیدا مخاویف آنکه آسمانی باشد هر چند از بعضی اخبار اختصاص با سمانی ظاهر
میشود پس نماز واجبست بجهة مخاویف زمینی مثل دود یا بخار زیادی یا صدای
مهیبی که از زمین ظاهر میشود و مثل رو به نیم شدن کوه بزرگ یا شکسته شدن یا شکا
شدن آن بنحوی که باعث خوف غالب مردم شود و مثل خسف زمین بدون زلزله بلکه برابر
طوفان و سیل مفرط که از حد متعارف خارج باشد نیز نماز احوط است و مدار وجوب
نماز بر خوف غالب مردم میباشد نه شاذ و نادر و نه همه مردم و نه یکی هر چند بجهة
تکرر و تکثر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعضی ظاهر میشود که مدار وجوب بر صدق
آیه میباشد هر چند باعث خوف غالب مردم نباشد و هر چند بدانند که خسوف
و کسوف بلکه غیر آن برای چه میباشد و این در غیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد پس
اینجا که بدانیم جهة آن مثلا باد یا ریزش کند و نحو آن از آسمان وجوب نماز ثابت نیست بخلاف
اینکه بدانیم که برای عذابست یا آنکه محل شک میباشد که ندانیم برای غضبست یا نه
و اگر قطع حاصل شود که این آیه مثلا باعث خوف غالب میباشد نماز واجبست و اگر
ظن حاصل شود که این آیه بسبب [illegible] است که باعث خوف غالب مردم میباشد یا
عبارت ظهور [illegible] احوط اتیان بنماز است و لکن در صورت شک [illegible] نیست
که خوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض شود که آیتی باعث خوف نشود و لکن نه با
عنوان نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف میباشد بالنسبه بسقوط اینها
و اشجار و فساد زرع و مردن حیوانات مثل طلوع بعضی از کواکب پس وجوب نماز ثابت نیست
مثل عدم وجوب نماز برای باران زیاد و تگرگ درشت و باد و ملخ زیاد و نحو اینها که گردد
قوم بنی اسرائیل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا و طاعون و وبا و نحو
اینها و نماز زلزله و باقی آیات غیر کسوف و خسوف همیشه ادا میباشد و قضا نیست و لکن فورا
بجا باید آورد و اگر فوری بجا نیاورد تا بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت نماز بجهة

مخالف وقت آیات سماویه از ابتداء آنست تا انتهاء آن پس اگر نماز بعد از تمام شدن نگذارد ادا و قضا هیچ
بلکه واجب نیست و لکن الحاق غیر کسوف و خسوف و زلزله که وقت آنها تا مادام العمر باشد و بنیت فی الذمه
و آیات سماویه بلکه غیر سماویه صاحب وقت نمی باشند که ادا و قضا در آن تصویر شود
و خسوف و کسوف صاحب وقت میباشند و گاهی غیر صاحب وقت میباشند علی الاحوط هر چند
صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال اولی است و وجوب نماز زلزله و آیات سماویه
مختص باهل آن بلد است که زلزله در آن واقع شده نه در آن اقلیم و مراد از بلد بلاد عرفیست
که توابع و مزارع و باغات نیز داخل است و کیفیت نماز آیات چند طور نوشته اند اول آنکه قصد
کند دو رکعت نماز کسوف و خسوف یا زلزله یا آیات بجا میآورم بجهت فرمان برداری خداوند
متعال و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند و برکوع رود تا پنج مرتبه
باین قسم عمل نماید و بعد بسجود برود و ذکر سجود کند و سر بردارد و طمأنینه بجا آورد و
سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر بردارد و همچنین در رکعت ثانیه پنج رکوع بجا
بپنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید بخصوص و تشهد بخواند و سلام
بدهد و احوط آنست که در هیچ یک از نمازها قبل از رکوعات که ده است ده سوره تمام بلکه
زیاده از یکسوره نخواند هر چند ناتمام باشد دوم آنست که در رکعت اولی بعد از حمد بخواند
و یکسوره را قسمت کند بر پنج رکوع که یک آیه تمام از سوره یا دو آیه مثلا یا بعض آیه بخواند
و برکوع رود و احوط آنست که بعض آیه را نخواند بلکه آیه تمام بخواند و همچنین تا آنکه
در رکعت اولی در پنج رکوع یکسوره تمام شود و همچنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت
بخواهد سوره قدر را قسمت کند باین نحو بخواند که بسم الله تا آخر بخواند و بگوید انا
انزلناه فی لیلة القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید و ما ادریک ما لیلة
القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و برکوع
رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر
و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر و برکوع رود و
ذکر کند و سر بردارد و بسجده رود و همچنین در رکعت دوم و اگر سوره قل هو الله احد
بخواهد بخواند میتواند که بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه حساب کند و برکوع رود و همچنین
کند سایر فقرات سوره قل هو الله را در چهار رکوع بعد و اگر کسی در این قسم دوم حمد را بیشتر
نخواند پس در این قسم دوم باید در رکعت اولی یکسوره تمام باشد و همچنین در رکعت ثانیه

چه همان سوره باشد چه سوره دیگر و احوط آنستکه یکسوره را قسمت کند به پنج رکوع و قبل
از پنج رکوع سوره را اتمام نکند که محتاج بخواندن بعض آیات از سوره دیگر یا تکرار
بعضی از همین سوره شود و قسم سیم آنستکه هر گاه بکند نماز را از قسم اول و دویم که جمع
نماید در پنج رکوع رکعت اول و پنج رکوع رکعت ثانیه مابین اتمام یکسوره و بعض یک
سوره و لکن هر وقت که سوره را اتمام بخواند و برکوع رود و بعد از بر داشتن از رکوع
حمد را تماما اعاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعض سوره باید
که قرائت کند بعد از سر بر داشتن از رکوع از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان
سوره نموده و حمد نخواند مگر پیش از رکوع پنجم که اگر از بعض سوره هم رکوع کند بعد
رکعت ثانیه باید حمد را بخواند و از همان موضعیکه از سوره ابتدا شروع نماید و تمام
کند و لکن پیش از اینوقت یکسوره دیگر پیش در رکعت دوم باید تمام کند چنانچه پیش در رکعت اولی
یکسوره غیر از آن سوره که در رکعت پنجم ناتمام گذاشت باید تمام کرده باشد و از بعض
ظاهر میشود که پیش وقتیکه سوره را ناتمام گذاشت واجب نیست که از موضع قطع
شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه شروع از موضع قطع نماید یا آنکه شروع کند
از هر موضعی از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا موخر از موضع
قطع یا آنکه اعاده نماید حمد را بقرائت نموده کلا یا بعضا یا آنکه ترک کند آن سوره
و سوره غیر از آن بخواند و لکن این تخییر معتبر نیست بلی اگر سوره را قبل از این سوره ناتمام
گذاشته تمام نموده اینوقت جایز است که سوره را تمام نکند یا آنکه آن سوره ناتمام را ترک کند
و سوره غیر از آن بخواند پس لازم نیست که سوره ناقص را اتمام کند حتی در خامس و عاشر بعد
از آنکه یکسوره تامه خوانده و قنوت لازم نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است باین
نحو که قبل از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است دو
قنوت باین نحو که قبل از رکوع پنجم یک قنوت بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه
جایز است که یکقنوت بخواند قبل از رکوع دهم خلاصه میتواند که پیش رکوع عاشر و در بعض اولی
حسبان کند و قبل از هر رکوع دویم یکقنوت بخواند نه قبل از هر رکوع طاق پس در رکعات
ده قنوت میخواند و در رکعت دویم سه قنوت و در سر بر داشتن از رکعات تکبیر بگوید و
سمع الله لمن حمده نگوید مگر پیش از رکوع پنجم و دهم که تکبیر نگوید و سمع الله لمن حمده بگوید
بلکه تکبیر و مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخواند و اگر در مسجد بخواند

در اینها و اعاده مستحب است تا سه مرتبه بازبایدهر وقتیکه پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود
ولکن اگر بجای نماز خود بنشیند و مشغول دعا و ثنای خداوند قهار شود شاید بد نباشد
چون بعضی از علما منع استحباب اعاده نموده اند و اعاده را مشروع ندانسته اند و لکن چون
از بعضی از علماء نقل شده که اعاده را واجب دانسته اند پس رعایت استحباب اعاده اولی است و
نماز آیات در هیچ وقت مکروه نیست مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروهه و حایض و نفسا
در وقت کسوف و خسوف وضو بگیرند و بر جای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیه مشغول
بذکر و دعا باشند بدانکه جایز نیست بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر
از جهت ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقها آنست که حکم این نماز با نماز یومیه یکی
میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات
و تبعیض در سوره و تکرار حمد در وقت تکرار سورها و استحباب تعدد قنوت و عدم
استحباب تکبیر بعد از رفع راس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره بلکه رکوعات
این نماز همه را حتی رکوع غیر پنجم و دهم را نماز رکن گفته اند که بزیادتی و کمی از سهوا و عمدا
اعاده نماید هر چند رکنیت غیر رکوع پنجم و دهم محل تامل میباشد و شک در رکوعات این
نماز بچند قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول
در فعل دیگر باشد مثل آنکه بعد از دخول در سجود شک کند در اتیان همه رکوعات سابقه
با بعض آن پس این قسم شک اعتبار ندارد و بنا را بر بجا آوردن بگذارد دوم آنست که این
شک قبل از دخول در فعل دیگر باشد مثل آنکه در رکعت اولی در قیام او شک کند که آیا
رکوع کرده یا نه بنا را بر عدم اتیان بگذارد سوم آنست که شک در عدد رکوعات نماید چون
متعلق شک در رکعت باشد مثل آنکه نمیداند که رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است
چهارم آنکه متعلق بنیت مثل آنکه میداند که رکعت اول است و لکن نمیداند که پنج رکوع
بجا آورده یا شش رکوع بنا را بر اقل بگذارد و بعد حدیث است که علی بن مهزیار نوشت بخدمت
باسعادت امام محمد باقر روحی له الفدا و شکایت کرد از بسیاری زلزله در اهواز و رخصت
خواست که از آنجا کوچ کنند بجای دیگر و در حضرت نوشت که کوچ نکنید از آنجا و روز
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و جامهای پاک را بپوشید و
در روز جمعه بیرون روید و دعا کنید که خداوند از شما دفع میکند زلزله را از شما
علی ابن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار را بجا آوردیم پس زلزلهای ایشان ساکن شد

كتاب الصلوة

و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روحی له الفداء منقول است که هر کس بهم بشود بزلزله پس بخواند یا
من یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما
غفورا صل علی محمد و آل محمد وامسک عنا السوء انک علی کل شیء قدیر بلکه بدرو ان بلا
که اگر این آیه را در وقت خواب بخوانند خانه بر سرش خراب نشود انشاء الله و ایضاً از او منقول
که بجماعتی بسیار سعاد امام محمد باقر علیه روحی له الفداء بود در عریض که واقع شد از مدینه
باد تند شدید وزید پس حضرت شروع به تکبیر نمودند پس فرمودند که تکبیر ساکن میکند باد را
و فرمودند که باد بر اخلاق خداوند عز و جل فرستاده شد مگر آنکه برای رحمت باشد یا برای عذاب پس در وقت
وزیدن باد بگوئید اللهم انا نسئلک خیرها وخیر ما ارسلت له ونعوذ بک من شرها
وشر ما ارسلت له و تکبیر بگوئید و صدای خود را بلند نمائید در وقت تکبیر که میشکند
تکبیر باد را و ساکن میکند

الحمد لله على البداية والشكر له على النهاية والصلوة والسلام على نبيه محمد المتوج بتاج
الرسالة والولاية وعلى المعصومين من عترته اجمعين بالخلافة والوصاية فقد تم بعون
الملك العلام بتوجهات صاحب العز والاحترام عمدة الاعيان العظام بدر الافخام معدن
الفخر والكرم المهذب عن كل شين بهمة الاخ جناب آغا محمد حسين
التاجر الكتبي المعروف بالمصحفي في دار الطباعة هو في الطباعة احمد

في غرة شهر رجب سنة ١٢٨١

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصوم و بیان آن در ضمن یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در بیان ثواب روزه و حقیقت روزه و اقسام
روزه بدانکه روزه افضل طاعات و اشرف عبادات است و باعث تقرب بدرگاه حضرت قاضی الحاجات است و ثوابش
مخزون در علم خداست و زکوة بدن است و سپر است از آتش جهنم و وسیله رفع فقر و بلیات و شهوات است و دافع
بلغم و فراموشی است و مربی عقل و فکر و موجب دخول جنت و دوری از شیطان است و خواب روزه دار عبادت
و نفس کشیدن و سکوتش تسبیح است و عملش مقبول و دعایش مستجاب و روحش در بلاغت با بهشت سیر میکند و ملائکه
از برای او دعا و استغفار میکنند و قلم از او برداشته میشود تا اینکه افطار کند و بوی دهن روزه دار بهتر است
نزد پروردگار از بوی مشک و ملائکه رویش را مسح میکنند و بشارت بهشت باو میدهند و کسیکه از برای اطاعت
پروردگار روزه بگیرد هرگاه بقدر تمام روی زمین طلا باو بدهند مقابل مزد روزه اش نمیشود بدانکه حقیقت
روزه عبارتست از باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که انشاء الله تعالی بتفصیل
ذکر میشود بدانکه حقیقت روزه عبارتست از باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که
انشاء الله بتفصیل ذکر میشود و بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مکروه و روزه واجب بر
چند قسم است روزه ماه مبارک رمضان و روزه کفاره و روزه قضا و روزه بدل قربانی در حج بنحویکه میاید و روزه
اعتکاف و روزه نذر و عهد و یمین و روزه که باستیجار یا تحمل از پدر بعنوان واجب میشود و روزه سیم اعتکاف اما
قسم اول که روزه ماه مبارک رمضان باشد پس وجوبش از ضروریات دین است **فصل اول** بدانکه ثابت
میشود غره شهر رمضان و همچنین غره شوال بلکه اول هر ماه بچند چیز اول بدیدن هلال بیقین یا بانکه
این هلال است هرچند بیننده فاسق باشد و هرچند حاکم شرع شهادت بر رؤیت او را قبول نکند و هرچند
صاحب منصب نباشد و احدی باو نرسد که باو ملامت کند یا آنکه گمان بد باو برد بنحوی که ترتیب آثار بر گمان بد خود نماید
هرچند خود اظهار خلاف نماید مگر آنکه اظهار تعمد بر کذب نماید و هرچند بدون آئینه و نحو آن ماه را ببیند و هرچند
که منفرد باشد که غیر او ندیده باشد بشرط آنکه در رؤیت خارج از متعارف نباشد مثل آنکه روز ستاره را ببیند
بشرط آنکه بر یقین خود باقی باشد که اگر بعد از یقین برؤیت شک عارض شود اعتبار به یقین سابق ننماید دوم
بشیاع برؤیت ماه بحسب قول و عمل یا عمل فقط یا قول فقط هرچند کفار یا صغار یا زن باشند اگر اخبار بنحو یقین
و عمل بعنوان جزم باول ماه باشد مثل آنکه همه اهل عزاداری باشند بعنوان اینکه اول ماه محرم یا عاشورا است یا آنکه
همه تهنیت بیکدیگر گویند بعنوان اینکه امروز روز عید قربانست یا آنکه همه روزه گرفته اند بعنوان آنکه اول شهر رمضان

یا آنکه همه روزه را خورده‌اند بعنوان اینکه آخر شعبان یا اول شوال است یا آنکه نماز عید میکنند و هم چنین هر چیز دیگر
مورث یقین باشد هر چند بسبب بعضی اطفال و نحو آن حاصل شود بلکه کفایه شیاع و شهرت برؤیه که مورث
اطمینان برؤیه شود خصوصاً از متدینین هر چند باعث حصول قطع نشود خالی از قوت نیست سیم شهادة
دو مرد عادل برؤیه یا بر شیاع برؤیه یا بر حکم حاکم از برای هر که اقامه شهادة در پیش او نمایند بشرط آنکه مطابق
هم شهادة بدهند و آن کس نیز عارف بعدالت انها باشد هر چند در پیش حاکم شرع نباشد و هر چند حاکم شرع
انها را فاسق بداند یا شهادة انها را رد کرده باشد چه در هوای صاف باشد یا نه چه آن دو عادل از اهل بلد باشند
یا خارج بلد باشند و چه از قول دو عادل ظن حاصل شود یا نه بلی اگر قول دو عادل موهوم شود بسبب عادتی
مثل آنکه در هوای بسیار صافی بی ابر و غبار یا ابر بسیار که تمام افق و آسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیر در مقام تجسس
و تفحص بر آیند و این دو شاهد عادل نیز با همهٔ انها در تفحص و تجسس بر آیند در این حال این دو نفر عادل میگویند ما
دیدیم و دیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای رؤیه ماه میکنند که با اتحاد زمان و اتحاد مکان
و اتحاد قوة بصر و ضعف آن قبول شهادة انها مشکل است و شرط است که شهادة برؤیه هلال بدهند پس شهادة
علمیه معتبر نیست و بیک عادل ثابت نمیشود علی الاقوی مگر در وقتیکه علم ممکن نباشد بالمرّه مثل محبوس بنحویکه ممکن
چنانچه بشهادة چهار زن یا یک مرد و دو زن عادله نیز ثابت نمیشود چهارم گذشتن سی روز از اول ماه سابق
یا ماههای سابقه بلکه هرگاه غرّه تمام ماه یا اکثر آن مشتبه شود بسبب ابر و نحو آن هر ماهی را سی روز حساب
کنند و اگر یقین کنند بنقصان آن ماهها بر سبیل اجمال در این وقت نیز از شمارهٔ مذکوره کم نکنند مگر در قضای آن پس
اگر فرض نماید که در یکسال هلالی اتیان بعملی نماید بنحویکه اگر ترک شود قضا نماید و چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها
یا ابر و نحو آن مشتبه شده در این وقت در قضا کم نماید از شماره سی سی آنقدر که یقین دارد بکمی آن بمقدار که هم چنین
اگر در سه ماه هلالی یقین بنقص اجمالی داشته باشد در ادا کم ننماید بلکه در قضا کم نماید پنجم بحکم حاکم
شرع بشرط آنکه یقین بخطأ آن نباشد چه خود ببیند و حکم نماید یا آنکه علم برای حاکم حاصل شده باشد و حکم
نماید یا آنکه بشیاع یا بر بینه عادله برا و ثابت شده باشد و حکم نماید و اگر دو شاهد عادل رجوع از شهادة خود
نمودند در پیش حاکم یا غیر حاکم اعتماد بشهادة شاهدین نمیتوان نمود بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمیتواند
که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید و اما اگر دو شاهد رجوع از شهادة بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حاکم
بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود باعتبار رجوع از فتوی خود در اسباب حکم چه در این وقت رجوع اثری ندارد و عمل
بحکم او باید بشود مگر در وقتیکه قطع بخطاء حکم یا قطع بخطأ شهود نمود و اگر مجتهد اخبار برؤیه کند یا شهادة بدهد
حکم او مثل حکم شهود دیگر میباشد مگر آنکه حکم کند و بعد از حکم ظاهر آنستکه آن حکم نافذ باشد علی الاقوی بر جمیع
حتی بر حاکم دیگر هر چند اعلم و اورع از حاکم اول باشد نه بر خصوص مقلدین بلکه ما قال اعلی الله مقامه در مقامی دیگر

ذکر کرده که مطابق و موافق سلیقهٔ مستقیمه در فقه است هرچند خالی از مناقشه نیست و فرموده آن بزرگوار این است
که هرگاه اطلاع بهم رسانند که اکثر اهل بلاد غالباً و اصلاً و متدینین بسبب دیدن ماه افطار کرده اند و ظن اقوی
از شهادة عدلین برای او بهم رسید شاید افطار تواند کرد بلکه خالی از قوت نیست و هم چنین افطار کردن بقول منجم
و بثبوت در نزد مجتهد و هم چنین افطار نمودن باخبار مردان بثبوت ظاهراً جایز است نظر بعادة مستمره در اعصار
و امصار من غیر نکیر و ظهور بعضی از اخبار معتبره در آن حضرت امیر علیه السلام منادی را که ندا کنند بثبوت هلال
هرچند رؤیة هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمیباشد تمام شد کلام آن بزرگوار بلی اقتصار در ثبوت به پنج
چیز مزبور اولی است و باین پنج چیز هلال ثابت میشود در همان بلد رؤیة و بلاد متقاربه و اما بلاد متباعده بعیده چون
شام و قندهار حکم بثبوت مشکل است هرچند خالی از وجه نیست بدانکه غیر علامه اولی هلال ثابت میشود در حق همه
بخلاف علامهٔ [اولی] که منشاء ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است میشود نه در حق غیر او پس اگر حق غیر معارضه باید
مثل اجل دین و مدة اجاره و مدة ظهار و عده و نحو آن رؤیة خود شخص مانع حق دیگری نمیشود هرچند تقلید کننده
مامجتهد باشد و اعتباری نیست بقول منجمین از حساب نجومی و بشمردن شعبان را ناقص و رمضان را تمام و بغایب شدن
هلال بعد از شفق مغربی باینکه شب دویم ماه است و بدیدن ماه در روز سی ام پیش از زوال هرچند طوق زده باشد
و هم چنین سایر اسبابیکه در این باب ذکر شده است معتبر نیست هرچند سبب ظنه قویه شوند و متعلق باسباب این
غیر معتبره بنیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در یوم الشک روزه بگیرد بنیت شهر رمضان روزه اش
باطل است نه از شعبان محسوب میشود نه از رمضان و هم چنین اگر در نیت تردید نماید که اگر امروز از رمضان است
واجب و اگر از شعبان است مستحب یا این نحو تردید نماید که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و الا از شعبان
یا روزهٔ دیگر محسوب شود نیز فاسد است از هیچ یک محسوب نمیشود بلی اگر بقصد قربه مطلقه روزه بگیرد که هیچ تعیینی
در نیتش نباشد روزه اش صحیح است کافیست از رمضان و لکن لازم نیست بر او روزه داشتن به نیت آخر شعبان
یا بقصد قربه مطلقه بلکه جایز است که آن روز را روزه نگیرد و اگر گرفت جایز است که افطار نماید هرچند بعد از ظهر
باشد و قضایش نیز لازم نیست مادامیکه ثابت نشده که از شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عادل شهادت دهند بر رؤیة
هلال در شب آخر شعبان و هم چنین بر دیدن ماه در بعضی بلاد نزدیک تا ثابت شود که از شهر رمضان بنابر احوط و جایز است در یوم الشک
نیت واجبی دیگر غیر از رمضان نماید مثل قضا و کفاره و اجاره و نحو اینها حتی روزهٔ نذر بلی در بعضی است که بعد از آنکه
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده است
از صوم شش روز که عیدین و ایام تشریق و یوم الشک باشد راوی عرض کرد خدمت آن امام سعادت امام جعفر صادق
روحی له الفداء که من بر خود قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا اینکه قائم صلوات الله علیه ظاهر شود پس حضرت فرمود
که در سفر و عیدین و ایام تشریق و یوم الشک روزه نگیر و این جزء از حدیث معمول به نیست در روایة صدوق باین

طور ... یوم الشک را از رمضان روزه بگیرد و بعضی باین حدیث مطلق بر غیر صدوق عمل کرده اند و فتوی داده اند که مقتضای
این حدیث حرمت صوم نذر است در یوم الشک ولکن این قول ضعیف است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث در مورد شرع الحرام همه
کرد که نذر خاص است نه هر نذری و الله العالم و اگر بقصد آخر شعبان به نیت مستحب یا وجوب نیت کند از جهت قضای
رمضان سابق یا استیجار یا نذر یا کفاره یا غیر آن بعنوان اینکه این روز آخر شعبان است و بعد از غروب معلوم شود که
اول رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب معلوم شود که از رمضان است تجدید نیت نماید علی
الاحوط و اگر در یوم الشک روزه گرفته به نیت قضای روزه ماه رمضان ولکن بعد از ظهر خورد فتوی اینست که هیچ کدام
لازم نیست نه کفارهٔ خوردن قضای رمضان در بعد از ظهر که اطعام ده مسکین باشد و یا عجز از آن سه روز متوالی
روزه گرفتن باشد و نه کفاره خوردن روز رمضان و اگر روزه را نیت نموده و معین نموده و در اثنای این شک
کرده که از کدام جهت معین شد از قضای خود یا از غیر باطل بدانند روزه را و تجدید نیت نیز بکار نمی آید و واجب نیست
در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات در ذهن بلکه همینکه یک دفعه مفطرات را فهمیده و شمرده بعد از آن قصد اجمالی
بالنسبه بجمیع نماید کافیست بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه میگیرم یعنی امساک مینمایم از آنچه برای مجتهد من امساک
از آن باید نمود یا آنچه در واقع امساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر صائم معرفت حقیقت صوم بنحو
تفصیل چنانچه لازم نیست تمیز شرط از مانع بتفصیل چنانچه لازم نیست که بداند که آخر زمان روزه غروب شمس است یا
زمان او زوال حمره از سمت شرق میباشد یا آنکه تبدیل بسواد میباشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه
اگر اعتقادش این شود که حقیقتش و شرایطش و موانعش منحصر است در اشیاء خاصه و این اعتقاد مطابق واقع نباشد
ولکن در مقام نیت قصد روزهٔ واقعی نماید و منافی روزهٔ واقعی نیز بعمل نیاورد ضرر ندارد روزه اش صحیح است و ضمائم
راجحه مثل کسر شهوت تا آنکه زنا نکند و تشبه بملائکه و تحصیل اخلاق حسنه یا مباحه که تابع نیت روزه باشد مثل
پرهیز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اگر جبر کنند شخصی را بترک همه مفطرات یا بسبب علاج مرض چنین اتفاق افتد که ممنوع شود
از جمیع مفطرات پس اگر علاج قصد روزه نماید صحت روزه در این حال خالی از قوت نیست و تداخل در صوم نیست حتی آنکه اگر بعد
از نماز عشاء در شب رمضان نمی تواند فردا را بقصد شهر رمضان و کفاره هر دو روزه بدارد بلکه اگر نیت هر دو کند عدم
صحت صوم در غیر رمضان قوی میباشد و اگر روز مدار بخواهد که روزه را تجدید کند جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن
هر روزه که باشد چه مستحب و چه واجب بشرط آنکه روزه واجب موسع باشد نه مضیق مگر روزه قضای شهر رمضان بعد
از زوال بشرط آنکه از خود باشد نه از ابوین و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض توسعه قبل از
ظهر خوردنش جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شرط نیست در نیت اخطار ببال و حاضر کردن آن بلکه همینکه بداند
که فردا را باید روزه گرفت و همین داعی باشد و سحر بخورد کافیست و جایز است تقدیم نیت صوم در شب و مقارنه
نیت شرط نیست مگر در حق کسیکه در اثنای نهار باید نیت روزه کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید و ضرر ندارد

[illegible]

به نیّت اوّل شب یا نیکه اوّل ترس صبح تا زوال بعد از نیّت نماید پس تجدید نیّت لازم نیست بعد از اکل و شرب مثلا و همچنین اگر نیّت صوم را در اوّل شب نماید و روز شد تا شب اینده بخواند روزه اش صحیح است و اگر بی نیّت روزه در شب تمام روز را خوابید قضا نماید و اجتناب نماید از قصد مفطر بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از امدن فلانی مثلا بلکه بعضی این را موجب قضا بلکه کفّاره نیز دانسته اند هر چند دلیل محکمی ندارد و هم چنین باید که اجتناب نماید از قصد افطار و اعراض از صوم باین نحو که در اثناء قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از امدن فلانی مثلا که از نیّت اوّل دست بردارد و نیّت نماید که دیگر روزه نیستم یا انکه بگوید که بعد از ظهر مثلا از روزه دست برمیدارم و هم اگر مردّد شود که بر روزه باقی باشم یا نه بلکه مراعات احتیاط بقضا بلکه کفّاره نیز اولی میباشد در جمیع فروض مذکوره از قصد قاطع منجّزا و معلّقا و قصد قطع منجّزا و معلّقا و تردید در بقاء بر امساک و البتّه این احتیاط ترک نکند خصوص در قصد قطع که انشاء رفع ید از صوم نماید و بگوید که دیگر روزه نیستم خصوص اگر باین عزم باقی باشد تا غروب و مبدّل نکند این عزم را بعزم بر امساک که فساد صوم و لزوم قضاء آن به تنهائی در این فرض خالی از قوّت نیست بلی کفّاره در این فرض احوط است و اگر قصد قطع و قاطع یا تردّد در ابتداء نیّت روزه حاصل شود بطلان صوم متعیّن میباشد بجهت انکه حقیقة نیّت روزه تمام ندارد یا انکه جزم و قطع بروزه ندارد مگر در تردّد بجهت جهل مسئله یا بعروض عارض مثل سفر و حیض و مرض و نحوانها بلکه تردّد در بقاء بر روزه در اثناء نهار از جهة اینها مرقومه نیز ضرر ندارد و اگر بقصد افطار صبح نمود در یوم الشّک و هنوز مفطری بعمل نیاورده معلوم شود که اوّل رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نیّت روزه رمضان میکند و کافیست از ان و اگر بعد از زوال باشد واجب است امساک بقیّه روز بی نیّت روزه و لکن قضاء ان بعد از رمضان واجب است و احوط انست که در این امساک قصد قربه نماید چنانچه احوط انستکه اگر ترک امساک نماید یا انکه ترک نیّت قربه نماید عمدا کفّاره بدهد هر چند اقوی عدم لزوم ان بوده میباشد و وقت نیّت در واجب غیر معیّن چون قضاء شهر رمضان و نذر مطلق و کفّاره روزه که تعیین روز مخصوص در ان نشده باشد ممتد میباشد از شب تا زوال که اختیارا اگر ترک نیّت کند قبل از زوال می تواند قصد روزه نماید بخلاف روزه معیّن مثل روزه ماه رمضان و نذر معیّن و معینه بروزه روز خاص که در اینها اختیارا تاخیر نیّت حرام است و اگر اضطرار باشد مثل نسیان و نحو ان پس وقتش تا پیش از زوال میباشد بشرط انکه بمجرّد رفع اضطرار فورا نیّت روزه نماید و اگر اخلال بفوریّة نموده لزوم قضا خالی از قوّة نیست هر چند بعد از اخلال بفوریّة تجدید نیّت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقا حتّی روزه معیّن از مستحب مثل روز غدیر و اوّل رجب مثلا که جایز است تاخیر نیّت تا غروب بشرط انکه قدری از روز باقی بماند هر چند بسیار کم باشد پس واجبست که نیّت روزه واجب معیّن را در شب نماید اگر عمدا ترک نیّت نماید که بعضی از روز بگذرد الّا انکه نیّت روزه نداشت روزه اش فاسد است و قضا لازم است نه کفّاره علی الاقوی و کافی نیست در روزه غیر

که قصد نماید که فردا را روزه میگیرم و تعیین سبب نکند بلی کافی است در صحت روزهٔ رمضان اینکه قصد کند که فردا
روزه میگیرم قربةً الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردائی که از رمضان است روزه میگیرم بخلاف
روزهٔ واجبی که زمان معین ندارد که واجبست که تعیین نماید باین نحو مثلا که فردا را روزه میگیرم برای ندر
یا کفارهٔ یا قضاء رمضان یا استیجار و بخوان قربة الی الله تعالی بلکه در نذر صوم معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین است
مثل روزهٔ مطلق و روزهٔ مندوب را نیز باید تعیین کند و اکتفا نکند باینکه روزه میگیرم فردا را قربة الی الله تعالی
و اول زمان روزه طلوع صبح صادق است و آخر آن ذهاب حمرهٔ مشرقیه پس نیت میکند در شب اول ماه که ماه رمضان
روزه میگیرم واجب قربة الی الله و بهتر این است که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید نیت کند که روزه میگیرم
این روز از رمضان را واجب قربة الی الله بدانکه هرگاه کسی در زندان و بخوان محبوس باشد یا اسیر کفار باشد
و هلال رمضان نیز براو مشتبه باشد اجتهاد و تفحص کند و مظنه از هر چه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم
امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بمظنه و عدم سقوط امر بصیام بر وجه اداء خالی از قوه نیست بجهت حدیثی که در این
فرض وارد شد بلی در صورت عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان تحصیل مظنه سقوط اداء نیز خالی از قوه نیست
و آن ماهی را که مظنه بود باینکه این ماه ماه رمضان است تماما روزه بگیرد و همه احکام شهر رمضان از نماز عید و غیره
فطره و کفاره و بخوان را براو جاری سازد بحسب ظاهر تا اینکه واقع منکشف شود و اگر مظنه او بر گشت بمظنون دیگر عمل
نماید و هکذا و اگر اشتباه او رفع نشد و مظنه نیز حاصل نشد گذشت که سقوط اداء خالی از قوه نیست و لکن اگر بخواهد
که روزه بگیرد مختار است در اختیار هر ماهی که بخواهد و لکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز حاصل شود یا آنکه
مستمر شود تا سال آینده دیگر را مطابق سال اول نماید که در میان شهر رمضان از سال اول و شهر رمضان از سال دوم
یازده ماه فاصله باشد تا اینکه یقین حاصل نشود باینکه یکی از این دو ماه ماه رمضان نمیباشد و جایز است بعد اینکه
اختیار ماهی نمود اول آن ماه کند و تمام نکند روزهٔ آن ماه را و لکن لازم است ماه دیگر را روزه بدارد از اول تا آخر
اگر عدول نکند و هکذا ماه سیم و هکذا و اگر بداند که شهر رمضان نگذشت بلکه همین ماه است یا بعد بیاید در این
وقت نیت نماید باحتمال اینکه این شهر رمضان است و هم چنین اگر بالمره نداند که گذشت یا نگذشته که میآید یا همین ماه
و اگر بداند که شهر رمضان مؤخر نیست گذشت یا همین ماه است در این وقت به نیت ما فی الذمه روزه بگیرد
نه قصد اداء نماید و نه قصد قضا پس تکلیف بقضاء بطور یقین نیست بجهت اینکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان
باشد و قضا در او واقع نمیشود و تکلیف باداء بطور یقین نیز نمی باشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد
بلی تکلیف بما فی الذمه فی الجمله قطعی میباشد بجهت آنکه مفروض این است که میداند که ماه رمضان همین ماه است
یا آنکه گذشت و اگر ماه مبارک رمضان مشتبه شود میان سه ماه یا چهار ماه لازم نیست که همه ماهها را روزه
بگیرد مثل آنکه هرگاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده ماه را روزه بگیرد بلکه عمل

بجا نیاورده باشد یا عدم امکان علم و یا عدم مظنه اختیار هر ماهی که بخواهد نماید مثل سابق بلکه ظاهر این است که این حکم جاری
باشد در هر واجبی از صیام معین که مشتبه شود در میان ماهها بلکه اگر روز معینی مشتبه شود در میان هفته یا کمتر
از هفته مثل اینکه میداند که نذر کرده که یکروز معین یا دو روز معین از هفته را روزه بگیرد ولکن نمیداند که
آن روز معین شنبه بود یا یکشنبه یا دوشنبه و هکذا در اینوقت بعید نیست حکم بوجوب روزه گرفتن همه افراد مشتبه
محصور والله العالم و چون در روزه قصد میکند امساک مفطرات را پس لازم است بیان مفطرات فصل دویم
در مفطرات است و آن ده چیز است اول و دویم خوردن و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و آب یا غیر عادی مثل
ریگ و شیره درخت سیم خوردن جنب خود را عمدا و اختیارا اگرچه مباحثه باشد که در وزن در فرج خود را بهم بمالد
تا آنکه انزال شود نتیجه بجماع کردن باشد و چه باستمناء و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار آن از مقطوع
الحشفه در قبل یا در دبر مفعول زنده باشد یا مرده مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط
و مراد باستمناء بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملامسه و ملاعبه و بدن مالیدن و بخواب از چیزهائیکه
بان قاصد بیرون آوردن منی میشود از بوئیدن و بوسیدن و تصویر و خیال معشوق و محبوب خود نمودن و اگر
قصد اخراج منی نماید ولکن منی بیرون نیامد گناه کار است ولکن روزه اش باطل نمیشود مگر اینکه قصد مفطر را
مفطر بدانیم و هر گاه بزن بچسبد و قصد انزال منی نداشته و عادت انزال منی در این عمل نیز نداشته ولکن منی
بیرون آمد اتفاقا احوط حکم ببطلان روزه و قضا و کفاره میباشد بلکه احوط الحاق در چسبیدن بغیر زن
از طفل و حیوان و غیر آن نیز همین حکم را جاری کند بلکه احوط الحاق در لمس و بوسه نیز همین حکم را جاری
نماید بلکه احوط اجرای حکم مذکور است در وقتی که اخراج منی شود بارتکاب هر فعل غیر عادی مثل نظر بجانب
زن و امثال آن و روزه خنثی باطل میشود اگر مرد او را وطی کند در دبر چنانچه روزه مرد نیز فاسد میشود و هم
چنین فاسد میشود بوطی کردن خنثی زن را با اینکه مردی او را در قبلش وطی کرده لکن روزه خود وطی منکور
فاسد نمیشود و هم چنین فاسد نمیشود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند اگرچه هر دو فاعل و مفعول
یکدیگر شوند و جماع از روی نسیان و از روی قهر و اجبار ضرر ندارد بشرط اینکه بعد از تنبه و بعد از رفع قهر
و اجبار فورا ذکر را بیرون آورد و اگر تاخیر انداخت فاسد است و داخل کردن ذکر در غیر قبل و دبر بشرط انزال
نشدن منی نیز باطل نمیشود بداخل کردن انگشت در قبل و دبر زن یا در دبر مرد و اگر داخل کرد حشفه را با اعتقاد
اینکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرر ندارد ولکن اگر قصد ادخال در فرج کرد و معلوم
شد که در غیر فرج است خالی از اشکال نیست از جهت نیت مفطر مگر که بعضی از اصحاب تصریح داشته اند یا
در اصل جماع یا در غیبوبت حشفه یا در خروج منی روزه صحیح است و باطل نمیشود روزه بمحتلم شدن در خواب
در روز ضرر ندارد تاخیر غسل هر چند که تا بعد غسل میباشد هم چنین باطل نمیشود روزه باستبرا نمودن محتلم

و هم چنین

و هم چنین باطل نمیشود

کتاب الصوم

در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبرا به بول باشد یا نه هر چند هم دانسته باشد
بخروج بقیه منی بلی اگر غسل کرده باشد قبل از استبراء و بعد استبراء نماید و بداند که با استبراء بقیه منی خارج
میشود و دوباره جنب میشود در نهار رمضان ترک نماید استبراء را علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز
دانسته اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد محتلم خواهد شد ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط بلکه بعضی
حرام دانسته اند و اگر منی بدون اختیار مثل احتلام حرکت نموده از محل و مجری بول رسیده یا از سبیل لازم نیست
که حبس نماید و منع نماید خود را از خروج منی هر چند ضرر بروزه حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر بی
اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استمرار آن نماید تا آنکه تمام خارج نشود بمجرد آنکه عمدا و اختیارا باعث
حرکة منی شود که در این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد و در حبس نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس
ضرر باشد حبس ننماید و لکن روزه اش صحیح نیست پنجم از مفطرات علی الاحوط عمدا دروغ گفتن است بر خدا
و رسول و ائمه معصومین و سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و هم چنین فاطمه زهراء علیها السلام علی الاحوط در امر دین یا
دنیا و رجوع کردن از دروغ خود فورا فائده ندارد و فرقی نیست که بلفظ عربی دروغ بگوید یا بغیر آن صریح باشد
یا بکنایه یا باشاره باشد یا بکتابه پس اگر سؤال کند کسی که آیا حضرت رسول چنین فرموده است و به اشاره کند
که بلی و حال آنکه چنین نباشد روزه اش باطل است بلی نقل دروغ که در مقام اخبار نباشد ضرر ندارد و هم چنین اگر
باعتقاد اینکه این دروغ است بگوید و فی الواقع راست باشد یا عکس نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مفطر یا مفطر بدانم
که در این وقت مستلزم قصد مفطر میباشد و هم چنین در صورتیکه روزه بودنش را فراموش کند و دروغ بگوید نیز
روزه اش صحیح است بلی اگر دروغ بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا باشد و لکن نفهمد خطاب را باشد خالی از اشکال نیست
و ترکش احوط است ششم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سر است با بدن در آب جاری یا غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر
یا نجس بشرط آنکه مطلق باشد نه مضاف بلکه با آب مضاف و بسایر مایعات نیز علی الاحوط هر چند تمام بدن خارج از آب
باشد چه دفعة ارتماس نماید یا بتدریج بجاکه سر خود را کم کم بزیر آب ببرد تا آنکه تمام سرش بزیر آب فرو رود بنحویکه
مجموع سرش در زیر آب باشد هر چند در یک آن باشد بلی اگر تمام سر را در زیر آب ببرد کم کم بنحویکه همه سر در زیر آب
در یک آن نماند ضرر ندارد و بقاء بر ارتماس نیز در حکم ارتماس است بلکه اگر در شب پیش از صبح ارتماس نموده باقی ماند تا
بعد از صبح آن نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سهوا یا اضطرارا سر را بزیر آب ببرد و لکن عمدا و اختیارا بقدری
مکث در زیر آب نموده آن نیز در حکم ارتماس است بلی اگر فورا سر خود را از آب خارج نماید ضرر ندارد چنانچه اگر همه
سر را با آب فرو نبرده بلکه بعضی از آن را بزیر آب فرو برد ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برده تمام سوراخها باشد
و آن بعضی که فرو نبرده بقدر سر یک چین یا بقدر سر موی یا کمتر از سرش باشد که بیرون آب بماند و آب با او احاطه ننموده
و سر عبارت از فوق گردن است نه خصوص منافذ و سوراخهای آن اگر چه اقتصار بر خصوص منافذ شعر احوط است

بلکه اقتصار بر خصوص سوراخها نیز احوط است و بیرون ماندن موی سر مثل بیرون کردن یا بدن منافات با صدق
ارتماس ندارد چنانچه بستن سوراخهای سر مثل گوش و دماغ و دهن و حایل و مانع از رسیدن آب بسر و رو که متصل
و چسبیده بسر و رو باشد چون کلاه و مشمع و نحو آنها ضرر ندارد بصدق ارتماس و اگر بجهة ضرورة مثل حرارة
زیاد در آب سرد و برودة زیاد در آب گرم ارتماس نماید ضرر ندارد و گناه کار نیست و لکن قضا نماید علی الاحوط و
ضرر ندارد برای روزه دار آب بسیار بر سر ریختن چنانچه ضرر ندارد سر را در زیر آب باران یا ناودان نگاه داشتن
مگر آنکه طوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه ضرر ندارد ارتماس در حالیکه بر سر خود جالی قرار دهد که
مانع باشد از رسیدن آب بسر و رو که آن حایل جدا از سر و رو باشد و در آب فرو رود چون شیشهٔ غواص و مثل آن
و غیرها اگرچه احوط اجتناب است و باشک در فرو رفتن سر بزیر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد
که یکی اصلی و یکی زاید باشد عمدا در حال ارتماس سر اصلی است پس با ارتماس سر زاید روزه اش باطل نمیشود لکن احوط
اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد من باب المقدمة بهیچیک ارتماس ننماید و اگر بیکی فرضا ارتماس نماید ضرر
ندارد یعنی روزه باطل نیست هر چند بگوئیم که گناه کار شده است در فرو بردن یکی و ضرر ندارد ارتماس از روی
فراموشی و افتادن بی اختیار و اگر روزه دار در ماه رمضان عمدا و اختیارا غسل ارتماسی کند پس اگر در فرو رفتن زیر
قاصد غسل باشد روزه و غسلش هر دو باطل است و همچنین غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر در زیر
آب در حال استقرار در آب غسل نماید و اگر در بیرون آمدن قاصد غسل باشد روزه اش باطل است و لکن غسلش
صحیح است چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علماء نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار ذکر کرده
است که اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بصحة آن مستبعد نباشد مع اشکال فیه بلکه هم
این بزرگوار ذکر کرده است که هرگاه ابطال صوم خود را بیکی از مفطرات نموده مثل آنکه استمناء نموده و بعد
از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر اینست که غسلش صحیح است بجهت آنکه نهی از ارتماس مختص بصائم است و شامل
مفطر نیست و لکن قول بصحة غسل در دو فرض اخیر بسیار ضعیف است بلی صحة غسل در فرض اول وجیه است هر چند
خالی از مناقشه نیست و در ارتماس در آب مغصوب بجهة فراموشی از روزه غسل باطل و صوم صحیح است و در آب
مباح هر دو صحیح است و جاهل غیر معذور مثل عامد است که روزه اش صحیح نیست علی الاحوط بلکه در حرمة
ارتماس و کراهة آن برای صائم و همچنین در ابطال صوم بنحویکه موجب قضا و کفاره هر دو باشد یا عدم افساد
آن بالمرة یا اقتضاء قضا تنها منها خلاف است و آنچه فی الجملة اطمینان باو حاصل شد حرمة ارتماس است بر صائم مثل
حرمة ارتماس بر محرم و اما افساد صوم و قضا و کفاره معلوم نیست مثل ارتماس محرم بلی احوط است چنانچه
از اول اشاره شد بلکه احوط استکمال ارتماس بلکه در صوم مستحب نیز ترک نماید و همچنین در صوم واجبی که بعد از
ایجاب باشد بلی احوط ترک ارتماس است مطلقا ششم خوابیدن جنب در مرتبهٔ سیم یا چهارم یا بیشتر تا صبح با عدم

صوم به بیدار شدن برای غسل در وقتیکه امکان غسل یا تیمم را داشته باشد که جنب یا محتلم بخوابد در مرتبهٔ سیم یا بیشتر تا صبح بعد از آن صحیح نیست و قضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط در صوم واجب نه مستحب و تشخیص خواب دویم از سیم بتفصیل می‌آید انشاء الله و لازم جنب در مرتبه اولی جایز است مگر با عزم بر عدم غسل که با عزم بر غسل بلکه با عدم التفات بغسل بلکه با تردد در غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و همچنین خواب دویم که جایز است ولکن احتیاطا ترک نماید و اما خواب سیم و بالاتر از آن پس احتیاط شدید در ترک آنست حتی با احتمال بیدار شدن مگر در صورتیکه یقین بداند که بیدار خواهد شد و اقوی عدم الحاق حایض و نفسا بجنب میباشد در حکم نوم سیم ولکن احوط الحاق میباشد و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان حکم سه مطلب است **مطلب اول** در بیان حکم نوم جنب است که کجا جایز است و کجا جایز نیست و ما فرق میان نوم اول و ثانی و ثالث چه میباشد یا نه **مطلب ثانی** در بیان آنکه مراد از نوم اول و ثانی کدام است **مطلب ثالث** آنکه کدام نوم موجب قضا و کفاره یا قضا تنها است و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب اعم از آنکه جنابتش در بیداری باشد بسبب جماع یا استمنا یا جنابتش در خواب باشد بسبب احتلام که از خواب بیدار شود و مطلع باحتلام نیز بشود آنستکه این شخص بخوابد با جنابت و با وصف اطلاع بجنابت پس مراد از نوم اول این استکه شخص با وصف جنابت و با اطلاع بجنابت بخوابد پس خوابی که در آن خواب محتلم شد و بیدار نشد نه نوم اول حساب میشود و نه نوم دویم بلکی اگر از این خواب بیدار شود و مطلع بجنابت نیز بشود و بعد از آن بخوابد این خواب خواب اول است و اگر دفعه دوم بخوابد نوم دویم خواهد بود که با نوم احتلام سه نوم میشود پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است اول آنستکه بخوابد بقصد غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنستکه این نوم جایز است و این خواب نه باعث ارتکاب معصیت است و نه باعث قضا و نه کفاره دوم آنستکه بخوابد بقصد عدم غسل تا صبح و بیدار نشد تا صبح در این وقت این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سیم آنکه بخوابد ولکن نه قصد غسل کردن داشته باشد و نه قصد عدم غسل کردن با التفات یا با عدم التفات و بیدار نشود تا صبح در این وقت این نوم جایز است و صحت صوم قوی است و قضا بر او لازم نیست ولکن قضا بلکه کفاره احوط است این بود حکم نوم اول و اما نوم ثانی که بعد از آنکه بعد از اطلاع به جنابت خوابید بیدار هم شد بعد از آن در دفعه دوم خوابید و بیدار نشد تا صبح قضا لازم و کفاره احوط و نوم او نیز جایز با امکان بیدار شدن و عدم عزم بر ترک غسل بلکی احوط ترک نوم دوم است مگر با قطع به بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک نوم ثالث میباشد هر چند اقوی اینستکه حکم نوم ثالث با نوم ثانی متحد است در صورت جواز و منع پس ظاهر شد که احتمال بیدار شدن کافی است در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دوم چه سیم با اینکه مظنه به بیدار شدن شرط جواز نوم نمی‌باشد بلکی ظاهر اینست که کسی بداند که عادتش این است که بعد از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیستکه او را بیدار کند این بمنزله عزم بر ترک غسل است بلکی اگر احتمال این بود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم به ترک غسل محل تامل است والله العالم **هفتم** بقاء بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان روزه رمضان و هر روزه که واجب معین است میشود و اما قضاء رمضان پس بقاء بر جنابت موجب بطلان است اگرچه عمدا نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معین در صوم

بقضاء رمضان هرچند حکم بعدم بطلان در صوم مندوب شاید اقوی باشد و باطل نمیشود تتابع در غیر ما لا حد بصبح
نمودن بر جنابت چه صوم کفارت باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل جنابت را در شب فراموش کند تا آنکه روزها
بگذرد باید روزها را قضا کند علی الاحوط و باید قضا کند هر نمازهای را که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی
غسل حیض و نفاس به جنابت مثل الحاق نذر معین و شبه آن بماه مبارک رمضان خالی از قوت نیست و هم چنین در
در حکم بقاء بر جنابت است جنب نمودن خود را در وقتیکه وسعت غسل و تیمم هیچ کدام را نداشته باشد و هرگاه
جنب کند خود را در وقتیکه وسعت تیمم را داشته باشد نه غسل را بعضی گفته که آثم است لکن اقوی آنستکه آثم نیست
و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگرچه احوط اجتناب از آن است بلکه احوط نیز قضاء آن است بلکه بعضی گفته اند
که اگر غسل را عمدا تاخیر انداخت بنحویکه زمان وسعت غسل را ندارد معصیت کرده است و تیمم از برای او فائده ندارد
و روزه اش باطل است و اقوی آنستکه در این فرض نیز روزه اش صحیح است با تیمم و اگر بعد از تفحص از حال وقت باعتقاد
سعه وقت خود را جنب کند و بعد خلاف آن معلوم شود ضرر ندارد و بدون تفحص قضا لازم است و در جائیکه حکمش تیمم است
باید تا صبح بیدار باشد با امکان و اختیار پس اگر بی اختیار بخوابد ضرر ندارد و هرگاه ترک تیمم کند تا صبح مثل کسی است
که ترک غسل کند و کسیکه بیدار شود بعد از صبح بر حالت احتلام پس مثل کسی است که صبح نماید بجنابت ندانسته اگر معلوم شود
که جنابتش در شب بوده و الا مثل کسی است که در روز محتلم شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است و لکن احتیاط در تعجیل
غسل است در اثنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس را هم باید از نقاء قبل از صبح بجا آورد و بقاء بر آن مثل بقاء بر جنابت
مفطر نیز قضا بلکه کفاره علی الاحوط هرچند بعضی از سادات از اخلال حایض بغسل قضا را لازم دانسته اند و کفاره را
لازم ندانسته اند بجهة خلافی علامه در تعمیر کفاره و لا احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت هیچ ضرر به صوم ندارد بلکه
جایز است که روزه دار در روز میت را غسل دهد و با تنگی وقت تیمم لازم است مثل جنابت که مذکور شد و در ضیق وقت که
متمکن از غسل یا تیمم نباشد که صبح شود روزه اش صحیح است مثل اینکه در بین غسل صبح شود در حالیکه باعتقاد سعه
وقت بعد از تفحص مشغول غسل شده باشد و هم چنین روزه اش صحیح است هرگاه غسل را نکرد باعتقاد اینکه از حیض
یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه رمضان یا روزه واجب معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلیله باشد
وضو و شستن ظاهر فرج و تغییر پنبه و خرقه مدخلیتی در روزه ندارد و اما اغسال مستحاضه متوسطه و کثیره
پس اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهرین باید غسل را بجا آورد که اگر اخلال بغسل نهاری
کند روزه اش باطل است بخلاف جنب که اگر در روز محتلم شود و اخلال بغسل جنابت کند روزه اش باطل نمیشود پس
مستحاضه غسلهائیکه از برای نماز روز بر او واجب است از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه
بلکه شب هم واجب است که بجا آورد و اگر ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم کفاره ثابت نیست بلکه
بعضی تصریح بعدم لزوم کفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را بر طلوع

کتاب الصوم

هر چند قی نماید تا آنکه بخورد یکی ممکن باشد و اگر در شب بخورد چیزی را که بداند که خوردن آن مستلزم قی بی اختیار میباشد ضرر ندارد خوردن او را در شب و هرگاه در خواب قی نمودن فهمید و ممکن باشد حبس او بدون عسر و حرج و ضرر واجب است که حبس کند و هرگاه رها کند که قی نماید روزه اش باطل میباشد بلکه همینکه بفضای دهن برسد روزه اش باطل میشود بلکه همینکه از مخرج جایا خارج شود روزه اش باطل است چه خارج از دهن شود چه نشود چه از بینی خارج شود یا از دهن و اگر بفضای دهن برسد بی اختیار و لکن اختیارا فرو برده روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم بلکه احوط کفاره جمع میباشد و اگر بی اختیار قی برگشت نمود بروزه اش ضرر ندارد و هرگاه قی لازم شود بجهة ضرورت و مرض پس گناه ندارد و لکن قضا لازم است اگر از برای آن صوم قضائی باشد و هرگاه از روی فراموشی قی نموده پس بخاطر آورده باید که قطع نماید اگر اختیار قی خود اگر ممکن شود بدون امکان ضرر ندارد

فصل ششم آنکه فاسد نمیشود روزه بمکیدن انگشتر و جویدن طعام بجهة اینکه در دهان اطفال بگذارد و چشیدن شوربا و بخوان اگر بحلق نرسد لکن مکروه است و رسیدن بحلق بدون قصد و یاد یعنی از روی فراموشی بروزه ضرر ندارد و مکروه نیست برای روزه دار مسواک کردن بلکه مستحب است اگر چه چوب تر باشد چنانچه مضمضه نیز مستحب است بلی مبالغه نکند در مضمضه بجهة خوف وصول بمخرج خا یا خوف اینجا و زاری حاصل شود و بهتر آنست که بعد از مضمضه سه دفعه آب دهن را بیرون کند و فاسد نمیشود روزه بفرو بردن خلطی که از سینه یا دماغ بفضای دهن بیاید باشد و اگر بفضای دهن آمده باشد اجتناب نماید چونکه بعضی بفرو بردن آن بعد از آنکه بفضای دهن آمده باشد قضا و کفاره جمع قائل شده اند هر چند دلیلش ضعیف است بلی هرگاه از دو لب خارج شود با اتصال یا انفصال فرو بردن دیگر مضر است مثل آب دهن که از لب خارج شود و فرو بردن خلط بلکه نکشیدن آن بد مطلقا احوط است و اگر چه ایمان از دهن بیرون آورده که آلوده باشد باب دهن و باز بدهن بگذارد پس اگر رطوبت ریسمان مستهلک است بالنسبه بآب دهن ضرر ندارد و الا فرو بردن آب دهن مذکور جایز نیست و مفسد صوم است و هم چنین است حکم رطوبت باقیمانده در دهن بعد از مضمضه و بعد از چشیدن طعام و بخوان و جویدن مصطکی ضرر ندارد اگر چه طعمش بسبب مجاورت در دهن بماند هم چنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل بکف پا ضرری ندارد هم چنانکه با آروغ زدن هرگاه اگر طعام با او بیرون آید و بی اختیار رجوع نماید و فرو برد ضرری ندارد و آروغ مجرد نیز چنین است اگر چیزی با او بیرون نیاید و اگر بسبب آروغ مجرد غذا یا آب یا زرداب و نحو آن بیرون بیاید و رجوع نماید بی اختیار احوط قضا است و در فرو بردن با اختیار قضا و کفاره است بلکه احوط کفاره جمع است اگر از خبائث محسوب شود شرعا و هم چنین است حال فرو بردن غذای بین دندان باقیمانده طلب دهنی که مخلوط بخون باشد که قضاء آن روزه نماید و کفاره نیز بدهد بلکه احوط

کفارهٔ جمع است و فرو بردن آن عمداً در غیر از حلق اگر غذای بین دندان متعین شود از خباثت محسوب نشود اگر
سهواً باشد چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است و خلال کردن واجب نیست هر چند احوط است فصل چهارم
آنچه ذکر شد از مفطرات غیر بقاء بر جنابت که حکم آن بتفصیل گذشت باطل میکند روزه را اگر عمداً بعمل
آورد و با فراموشی یا بدون قصد فاسد نمیکند و هرگاه سهواً یا نسیاناً بخورد یا بیاشامد و اعتقاد
کند که روزه اش باطل شده و از این جهت عمداً افطار کند پس این افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است
و هم چنین اگر فراموش کند که روزه اش روزهٔ واجب است پس افطار نماید باعتقاد اینکه روزهٔ مستحبی است بعد
معلوم شود که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزهٔ کسیکه از روی اکراه و جبر
مفطر بعمل آورده باشد بنحویکه اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه باکراه چیزی در حلق او بریزند
یا آنکه پای او را بلغزانند عمداً تا در آب افتد که ارتماس بعمل آید اگر ارتماس را مفطر بدانیم یا آنکه ناگهانی مگس
یا چیز دیگر در حلق او داخل شده و فرو رفت بدون قصد و اختیار بخلاف اینکه خود مباشر خوردن یا
ارتماس نمودن شود بسبب تخویف و اکراه کسی او را بخوردن و ارتماس نمودن پس روزه اش فاسد میشود و لازم است
قضای آن نماید اگر چه از روی تقیه افطار نماید مثل اینکه با عامه افطار کند در عید ایشان و حال آنکه ماه ثابت نشده
باشد اما هرگاه بعمل آورد کاری را که در پیش عامه باعث افطار نشود پس شیخ استاد در جواهر الکلام و در رساله
عملیه فرموده است که دور نیست حکم بصحت روزه اش بلکه دور نیست حکم بصحت روزه هرگاه افطار کند از روی
تقیه بعد از استتار قرص و این سخن قوی و متین میباشد ولکن ترک ننماید قضا صوم را در جمیع مواردیکه افطار
نماید بجهت تقیه بلی لازم است که اقتصار نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و تقیه چنانچه بعد از رفع شدن اکراه
و تقیه باید که افطار ننماید و باقی باشد بر امساک تا شام و مغرب شرعی هر چند [illegible] مانده باشد بلکه
اگر چاروادار که کثیر السفر باشد در سفر تشنگی او را غالب شود که خوف هلاکت داشته باشد و هم چنین
معتاد بتریاک و مخوف که ترک تریاک خوردن را در سحر فراموش کرده باشد و بترسد از ترک تریاک نخوردن و هم چنین
اگر در جنگ مشروع مثل جهاد و دفاع اگر محتاج بقدری از طعام یا آب مضطر بگردد که در این وقت
جایز است خوردن بقدر ضرورت و سد رمق ولکن زمان خوردن و قدر حب تریاک و مقدار لقمهٔ طعام و نان
و مقدار شربهٔ آب بقدر ضرورت و سد رمق قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن امساک نماید چنانچه
بعد از آن آن روز را باید قضا نماید و هم چنین بجهت حفظ نفس کسی از غرق مثلاً ارتماس بعمل آورد روزه اش
فاسد میشود و قضا دارد نه کفاره اگر اقتصار بقدر ضرورت کند و ارتماس را نیز مفطر بدانیم و اگر دروغ
بر خدا و رسول بگوید عمداً از جهت ضرورت یا تقیه احوط آنستکه قضا نماید ولکن واجب نبودن قضا و سقوط
آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا در هر دروغی غیر از اول قوی میباشد فصل پنجم آنکه افطار در هر روز

اکر زن از اول جماع تا اخر آن راضی بجماع نشده باشد هرکاه خود زن بی اکراه قبول نماید بر هر یک کفاره و هیچیک
تا نهایت تعزیر کیرد و حکم چنین اکر زن در اثنای جماع راضی شده و تمکین نموده باشد و حکم مزبور مختص است باکه
زوج زوجهٔ خود را بر جماع بخلاف اینکه زوجه زوج را اکراه نماید یا اینکه دیکری هر دو را اکراه نماید یا اینکه
زوج زوجهٔ خود را در غیر جماع اکراه کند یا اینکه زوجهٔ خود را در حالت خواب وطی نماید یا اکر مولی کنیز خود را
اکراه بر جماع کند یا انکه زوج بسبب سفر و غیر آن روزه دار نباشد یا اینکه مرد روزه دار اجنبیه روزه دار را
اکراه بر جماع نماید اکرچه در این صورت احوط تحمل دو کفاره است خصوصا اکر معتقد باشد که زوجه خود است
وکسیکه عاجز شود از روزهٔ کفارهٔ دو ماه متوالی بدل آن هیجده روز روزه میکیرد و هم چنین است
اکر عاجز شود از روزهٔ دو ماه متوالی که بنذر و غیر آن بر خود لازم کرده باشد هرکاه از روزه دو ماه
متوالی که بنذر و غیر آن بر خود لازم کرده باشد و هرکاه از روزه کرفتن عاجز شود بدل هر روزی یک مد
تصدق میکند و احوط رعایت شصت روز است نه هیجده روز و اکر متمکن نباشد تصدق کند آن قدری که متمکن است
و اکر عاجز باشد استغفار میکند به نیت بدل از کفاره لکن بعد از تمکن اتیان بکفاره احوط است وکسیکه از هر
سه خصال کفاره عاجز باشد در شهر رمضان پس هیجده روز روزه میکیرد یا تصدق میکند با نچه میتواند
و مخیر است ما بین روزه کرفتن و تصدق دادن لکن روزه کرفتن احوط است اکرچه جمع ما بین روزه
و تصدق احوط است و با عجز از اتیان میباید بتصدق آنچه ممکن است و با عجز استغفار میکند بدل از کفاره
و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد و جایز است کفاره دادن از جانب اموات تبرعا و از قبل زنده جایز نیست
فصل ششم در بیان چیزهائیست که موجب قضا است بدون کفاره و آن چند چیز است اول اتیان بیکی از
مفطرات پیش از اینکه مراعات کند که فجر طالع شده یا نشده یا قدرت بر مراعات داشته بخلاف عجز از آن بسبب کوری
و حبس و غیر آن لکن احوط اتیان بقضا است خصوصا با تقصیر از سؤال و تفحص با وجود تمکن از آن و هم جاری است
علی الاقوی حال کسیکه عاجز از شناختن فجر است وکسیکه تفحص کرد و چیزی بر او ظاهر نشد و خورد بعد
معلوم شد که در فجر تناول کرده است قضا نمیکند و هرکاه پس از مراعات شک یا مظنه کند بطلوع فجر و
و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است بدانکه لازم نیست بر کسیکه
میخواهد روزه بکیرد اینکه در وقت سحر خوردن تفحص نماید از طلوع صبح بلکه اکر تفحص نکرده بخورد یا بیاشامد یا
یا جماع کند مثلا ضرری ندارد بلکه اکر بعد از تفحص یا قبل از تفحص شک در صبح بودن نماید چیزی بخورد کناه کار
نیست بلکه اکر بعد از تفحص یا قبل از تفحص مظنه نیز نماید بصبح بودن این مظنه بنا بر اعتبار ندارد مکر اینکه این مظنه
در وقتی باشد که ظن بوقت هم حجت باشد مثل اینکه افق ابر یا غلیظ کرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا و صحت صوم
با تناول مفطر در جائیکه خود مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان نه کیر آن در صوم مضیق و صوم

معیّن احوط آن است که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضائی برای او شارع مقرر کرده باشد هر چند اگر
صوم غیر رمضان است هر وقت که معلوم شود که افطار در صبح نموده پس با تناول مفطر در صبح باید دو مرتبه روزه را
بگیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده تناول نماید و بدانکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح نشده
و با این حال بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم
شود که صبح نبوده نه قضا لازم است و نه کفاره هر چند در هر سه صورت معصیت کرده در خوردن با فرض خبر دادن بعضی
که صبح شناس باشند و بصیر باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در خبر ایشان نداشته باشد پس اگر مکلف بخورد
قضا و کفاره هر دو لازم میشود مطلقا مگر اینکه معلوم شود که صبح نبوده دوم ترک خوردن و آشامیدن با قدرت
و امکان اطلاع خودش بر معرفت فجر با اعتماد بقول کسی که خبر دهد که فجر طالع نشده و حال آنکه صبح بوده اگر خبر
دهنده عادل باشد بلکه احوط قضا نمودن است هر چند خبر دهنده دو عادل باشند هر چند گذشت که قول دو
عادل بمنزله علم میباشد سیم آنکه بخورد در صورتیکه کسی خبر دهد باینکه فجر طالع شده و ترک کند عمل بقول کسی که
گفت صبح طالع شده و اعتماد بقول او نکند بجهة آنکه گمان کرد که شوخی میکند یا بجهة آنکه علم برای او حاصل نشده
و در واقع صبح طالع شده و تحقیق نیز نکرده و اما اگر خبر دهنده دو عادل باشند و احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد
و بخورد قضا و کفاره هر دو واجب است چنانچه گذشت و اگر یک عادل باشد و احتمال شوخی در خبر ندهد
احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست چهارم آنکه بخورد با شک در طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون شد که
طالع بوده چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد پنجم افطار کردن بقول غیر که مغرب شده
و حال آنکه مغرب نباشد اگر چه بسبب کوری و شباره یا بسبب علت مخبر افطار کرده باشد یا اگر اعتماد بقولش جایز نباشد
و بخورد اقوی وجوب قضا و کفاره است اگر چه جاهل باین حکم باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن
ششم افطار بسبب تاریکی که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و با شک در دخول وقت یا مظنه بآن کفاره واجب میشود
اگر چه جاهل باشد باینکه در این حال افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب ابر باشد و بواسطه این گمان کند که
مغرب شده است و افطار کند نه قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه رمضان باشد یا غیر آن هفتم داخل
نمودن آب در دهن بجهة خنک شدن آن پس اگر آب بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجب است اگر چه این عمل
جایز است و بغیر عادت آب بدهن کردن از روی فراموشی قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است و اگر غرض صحیح در آب
بدهن کردن نداشت پس حکم بقضا احوط بلکه خالی از قوه نیست و اما اگر نان و شبار را بجهة غرض صحیح در دهن
کند پس بسبب فرو رفتن آن در حلق قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است و هم چنین است اگر بجهة بی اختیاری
آب در حلق فرو رود واجب نمیشود قضا بجهة فرو رفتن آب بحلق اگر در مضمضه وضو یا غسل آب در دهن کند خواه
از برای نماز باشد یا سایر غایات و هم چنین واجب نمیشود قضا بفرو رفتن آب مضمضه که از برای تداوی یا تطهیر دهن

بلکه اگرچه احوط قضا است و غیر صوم متکه بمضمضه کردن بجهة خنکی دهن مثل شهر رمضان است و هم چنین قوی
قضا میکند اگر روزه واجب معین باشد و باطل میشود هرگاه معین نباشد هرچند در غیر معین اتمام اولی میباشد
اگرچه این روزه روزه مندوب باشد فصل هفتم در مکروهات است بدانکه مکروه است از برای روزه دار چند چیز
اول مباشرت زنان هرچند بلمس ایشان یا بوسیدن ایشان یا به بازی کردن باشد از برای کسیکه شهوتش باین افعال
بحرکت آید ولکن مظنه داشته باشد باینکه جنب نمیشود یا آنکه عادتش بر بیرون آمدن منی نباشد و قاصد
انزال هم نباشد والا حرام است چنانکه سابقا ذکر شد بلکه کراهت مطلقه مباشرت صائم بزن خالی از قوت نیست دویم
سرمه کشیدن و چیزی در چشم ریختن خصوص اگر اکتحال بچیزی باشد که در او مشک باشد یا چیزی باشد که طعم او
بحلق برسد بلکه اگر عمدا الکحل را بحلق برساند حرام خواهد بود سیم اخراج خون که باعث ضعف شود از فصد یا حجامت
کردن بلکه هر عملی که موجب ضعف شود نه اینها و بس مثل کندن دندان و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب
معین یا مضیق حرام است عملی که موجب غش شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چهارم نشستن زن در آب پنجم
چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش نمودن هرچند به تقطیر باشد خصوصا اگر بترسد که به دماغ یا بجوف
میرسد و با تعمد رسانیدن بحلق یکی از این دو حرام است و اگر روزه معین باشد قضا بلکه کفاره نیز لازم است ششم
بوئیدن ریحان یعنی گیاه خوشبو خصوصا نرگس و استعمال الطیب مثل گلاب و عطر و بخوان ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب
از استعمال مشک است بلکه ترک بوئیدن هر بوی تند غلیظی که بحلق میرسد اولی است هفتم شعر خواندن حتی در شب
رمضان و حتی این شعری که بجهة اجرت باشد علی الاحوط هرچند اختصاص کراهة لشعر باطل اولی است و در یوم جمعه
و شب جمعه نیز شعر خواندن مکروه است هشتم جدال کردن نهم قسم خوردن دهم حقنه بجامد نمودن مثل شیاف یازدهم
جامه تر بر بدن کردن یا جامه بدن را تر نمودن دوازدهم مکیدن هسته خرما و بخوان سیزدهم جاویدن مصطکی
و اگر مصطکی را از دهن بیرون آورده دوباره داخل دهن نکند مگر آنکه مصطکی را خشک کند یا آنکه آبش را فرو
نبرد مگر آنکه رطوبتها مستهلک باشد چهاردهم چشیدن طعام بجهة او والله اعلم و تمیز شوربی و شیرینی اگر
نرسیدن اجزای آن بحلق والا حرام است اگر عمدا باشد و مکروه است جماع از برای مسافر در شهر رمضان علی الاقوی
و پر کردن شکم از طعام و آب برای کسیکه روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است تشبیه بروزه دار باشد و مکروه است
در سفر بودن تمام ماه مبارک حتی بعد از لیالی قدر مگر بجهة امر ضروری مثل زیارت و بعضی امور ضروری یا که اهتمام
باشد نیز ملحق کرده اند و قبل از لیالی قدر کراهتش بیشتر است فصل هشتم بدانکه صحت روزه مشروط است بسلامت
و ایمان و عقل و خلو از حیض و نفاس پس روزه غیر بالغ صحیح نیست مگر بجهة تمرین و عادت دادن طفل بروزه لازم که
طاقت روزه گرفتن داشته باشد و غیر مؤمن چه کافر باشد چه مخالف روزه اش فاسد است هرچند بعد از اینکه عارف
بحق اهل بیت شد قضا ساقط است و اگر ارتداد حاصل شود در روز روزه باعث فساد صوم میشود و موجب قضا میباشد

بلکه و جهل کفاره نیز بر او ثابت علی الاحوط روزه قضا لازم باشد و کفاره نیز اگر افطار او باشد فروزه مجنون اگر
ادواری باشد که بعضی از روز را باشد قضا نیست و هم چنین است روزه مست و بیهوش که صحیح نیست اگر خود باعث جنون
یا اغما یا سکر شود در اثنای روزه احتیاطا قضا و کفاره هر دو را بجا آورد و اما خواب پس مفطر روزه نیست
اگر چه همه روز در خواب باشد بشرطیکه نیت روزه باشد خصوصا اگر نیت روزه شب اول رمضان را که از برای تمام
رمضان کرده است کافی میدانیم و کتاب خون حیض و نفاس پس روزه را فاسد میکنند هر چند روزه مستحب باشد علی الاقوی
اگر چه در لحظه بعد فجر یا قبل از غروب باشد و اگر بداند که از حیض یا نفاس پاک شد و لکن نمیداند که قبل از صبح پاک
شده یا بعد از آن پس اگر تاریخ پاک شدن معلوم باشد و تاریخ صبح شدن معلوم نباشد بنا بگذارد که صبح بعد از
پاکی شد و روزه بگیرد و حکم بعکس نماید در جائیکه مجهول التاریخ باشد بنا بگذارد بر عدم وجوب صوم والله العالم
و اگر خود باعث عروض دم حیض شود روزه اش فاسد است و گناه و قضا و کفاره نیز ندارد هر چند اجتناب احوط
و احوط از آن اتیان قضا و کفاره نیز میباشد و هم چنین مشروط است صحت روزه واجب بخلو از سفر شرعی که موجب
قصر است در نماز و اما روزه مستحبی پس در سفر جایز است اگر چه ترکش اولی مگر سه روز روزه که از برای حاجت خواستن در
مدینه طیبه وارد شده است و مگر روزه که نذر نموده که گرفتن او را سفرا و حضرا و روزه کسیکه از محل روزه خارج شود
بقصد سفر بعد از ظهر و صوم کفاره که سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه خارج از عرفه شده
بجزئیکه در حج ذکر میشود انشاء الله و جاهل مسئله در قصر و اتمام نماز در روزه نیز معذور است و روزه اش صحیح و هم چنین
جاهل بخصوصیات مسائل قصر و اتمام و لکن در جاهل بخصوصیات احوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در مسافر
وصول بحد ترخص است چنانچه گذشت و هم چنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن یا بمحل اقامه میرسد پیش از زوال اگر شرط
که پیش از ظهر بمحل اقامه برسد و نیت نماید کسیکه عدول نموده از اقامه بعد از یک نماز تمام بعد از زوال نماز را قصر میکند
و روزه ان روز را تمام میکند و ناسی مثل جاهل نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه ناسی یا جاهل مسئله در اثنای
روزه دانست که روزه در سفر صحیح نیست افطار نماید و قضا کند و هم چنین مشروط است صحت روزه بسلامتی از
مرض پس کسیکه میداند روزه از برای او مضر است بضرر معتد به نه مطلق ضرر افطار میکند اگر چه بیمار نباشد و هم چنین است
اگر خوف حدوث مرض یا طول مرض یا شدت مرض در روزه گرفتن داشته باشد بطوریکه معتد به باشد نه مطلق خوف که از قبیل
وسواس باشد و اگر طبیب گفت که روزه ضرر ندارد و مکلف بحسب تجربه خود روزه را مضر میداند بظن خود
عمل کند هرگاه بملاحظه تجربه ظن حاصل کرده باشد یا از حدس خود و هم چنین در عکس باید روزه را بگیرد هر چند طبیب
امر نماید که روزه ضرر دارد و شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است و اگر با خوف ضرر روزه را بگیرد باید
اعاده نماید هر چند ظاهر شود براو که ضرر ندارد و ضرری نیز نداشت بلکه اگر پیش از زوال براو ظاهر شد عدم
ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و هم چنین مشروط است صحت روزه باینکه نترسد از اینکه روزه باعث تلف نفس

محرم شود یا آنکه باعث تلف نفس خود مکلف شود بجهت گرسنگی مفرط یا عطش مفرط یا آنکه باعث تلف مال شود که ضرر
بحالش باشد یا آنکه او را از ماه‌ها و اعتبار بیندازد یا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمه دیگر شود چنانچه
گذشت که تمامی شود که اتفاق می‌افتد در مثل مکاری و زارع و تاجر و غواص بلکه هرگاه معارضه بکند روزه گرفتن
با واجبی دیگر که اهم از آن باشد معلوم باید که آن روزه حرام است و در خصوص صوم مستحب اذن مولی شرط است در حق عبد
حتی مبعّض و حتی مکاتب و در حق زوجه حتی منقطعه شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق
ولد عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن در اثنای نهار روزه مستحب فاسد میشود
علی الاحوط بلکه احتیاط در حق ولد آنستکه با نهی ضمنی نیز روزه نگیرد و بهتر مراعات اذن والد بلکه والده میباشد
بلی اشتراط اذن والده بلکه والد ثابت نیست مگر در صورتیکه از ترک آن بغیر صادر شدن ضرر مستلزم اذیت والد یا والده باشد
و احوط آنستکه با وجوب روزه قضاء رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه مستحب را و در پیر و زن پیر
و ذو العطاش که ناخوشی است که بسیار تشنه میشود صاحبش اگر از روزه گرفتن عاجز باشند بجهة زیادتی پیری و ذو العطاش
ناخوشی روزه را می‌خورند و بدل آن یک مد طعام میدهند و اگر توانا شدند قضا نمایند و لازم نیست که در مقام اکل و شرب اقتصار بقدر
ضرورت نمایند و اگر روزه گرفتن بر ایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن بر ایشان واجب است قضا بعد از زوال مشقه
و حصول صحة چنانچه واجب است صدقه دادن یکمد از گندم بدل هر روزی بفقیر و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است
و همچنین حکم زن حامله که وضع حملش نزدیک باشد یا زن شیر ده که شیر او کم باشد و بترسد هر چند بغیر شک
باشد از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طفل خود از تشنگی و گرسنگی مضرّ یا از ناخوشی و در غیر از این اعذار ثابت نیست
رخصت در افطار مگر آنکه از حد خود متجاوز کند که در این وقت بقدر ضرورت لازم است نه مطلقا بلکه در غیر شهر رمضان
نیز این اعذار را جاری نکند و صدقه را از مال خود است نه از مال شوهر و کسیکه مرضش از رمضان تا رمضان دیگر
طول بکشد و از این جهة متمکن از قضای رمضان اول نشود قضا از او ساقط است و بدل هر روز کفاره میدهد
و قضا مجزی از کفاره نیست و احتیاط اتیان بقضا و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعذار مثل طول کشیدن
سفر تا رمضان دیگر جاری نیست بلکه قضا در آن واجب است اگر چه کفاره نیز احوط است و اگر ما بین دو رمضان بنوع
از مرض حاصل شود و تهاون ننمود بالمرة و همیشه عازم بر قضا بود لکن تاخیر انداخت بجهة اعتماد بوسعه وقت یا
بجهة انتظار اوقات شریفه و بعد از آن عذری روی دهد که متمکن از قضا نشود تا رمضان آینده قضا لازم و
کفاره هم ساقط و اگر تهاون بوده که عازم بر قضا نبوده قضا و کفاره هر دو لازم است اعم از آنکه مردد
بوده در قضا و عدم قضا یا آنکه اولا عازم بر قضا شده و بعد از آن نادم شده یا مردد شده یا آنکه عازم بر عدم
قضا شده و مقدار کفاره یک مد است و دو مد افضل است و متعدد می‌شود کفاره بتعدد سالها قسم دیگر
از روزه روزهای حرام است و آن روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی

ششم از برای کسیکه در صوم باشد روزه آخر شعبان بنیت رمضان و روزه وفای بنذر در معاصی و روزه صمت
که تکلم نکند را خطور باید قصد ... از ان نماید و روزه وصال و ان اعم است از روزه روز و شب
دیگر تا سحر یا دو روز یا یکشب و تاخیر افطار تا سحر و تا شب دویم ضرر ندارد بشرط اینکه نیت روزه ان نکرده
باشد و احوط اجتناب است هفتم روزه که معارض شود بواجب مگر که اهم از ان باشد و گذشت که احتیاط
این است که زن و کنیز و غلام روزه مستحبی را بدون اذن شوهر و مولای خود نگیرند هر چند جواز ان
خالی از قوت نیست در جائیکه منافی حق ایشان نباشد قسم سیم در بیان روزهای مندوبه است
که بخصوص طاعت بر تاکید انها وارد شده است و ان بسیار است اول روزه گرفتن سه روز از هر ماه است و کیفیتش
بچند قسم در کتب ذکر شده است لکن بهترین انها اینست که اول پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از دهه اخر ماه را روزه
بگیرد دوم روزه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است سیم روزه روز عید غدیر است چهارم ربیع
الاول است پنجم روزه روز مبعث که بیست و هفتم رجب است ششم روزه روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی
القعده است هفتم روزه روز عرفه است در حق کسیکه از خواندن دعاهای روز عرفه سست نگردد هشتم روزه
روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول ماه ذی الحجه بلکه تمام نه روز اول ان دهم
روزه ماه رجب و شعبان تمام ان یا بعض ان اگر چه از هر یک یک روز باشد یازدهم روزه روز ... که بیست و پنجم
ذی الحجه است دوازدهم روزه روز اول و سیم و هفتم ماه محرم سیزدهم روزه روز بیست و نهم ماه ذی القعده
چهاردهم روزه شش روز بعد از عید فطر است و مخفی نماند بر مقام ... که این شش روز را بعد از
سه روز بگیرد و ظاهر این است که عید فطر اول این سه روز نباشد پانزدهم روزه نیمه ماه جمادی الاولی
قسم چهارم در بیان روزهای مکروه است یکی روزه روز عرفه در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه
سست کند و نیز مکروه است روزه ان با اشتباه اول ماه و احتمال اینکه روز عید باشد و مکروه است روزه
گرفتن مهمان بدون اذن میزبان و با منع احتیاط ترک روزه است و مکروه است روزه فرزند بدون اذن
پدر بلکه با منع او نیز قوت دارد حکم بکراهة مگر اینکه بجهة اذیت او برسد و در حق والد و والده نیز همین احوط است
چنانچه بجمیع اینها اشاره شد و بهتر مراعات اذن مادر است مثل پدر چنانچه بجمیع اینها اشاره شد
و مستحب است از برای روزه دار بروزه مستحب یا واجب موسع افطار کردن در وقتیکه برادر ایمانی او را بخواند
بسوی طعام و توهم کراهت روزه است در این وقت هر چند مخصوص اول وقت طعام اماده نکرده باشد و هر چند
بعد از ظهر باشد با انکه خوردن روزه مستحب بعد از ظهر مکروه است و لکن برای اجابت مؤمن در این حال
روزه مکروه است بلکه روزه بعد نیست تعمیم حکم بکراهة و قلة ثواب روزه حتی در وقتیکه طعام مهیا نکرده باشد
بلکه اب گرم و شربت و خرما و نحو ان مهیا کرده باشد با انکه تعارف کرده باشد بجهة انکه ظاهر این است که حکمة